



اعتماد تزلزل ناپذیر

شادی اعتماد کردن به خدا
در همه‌ی شرایط و همه‌ی لحظات را تجربه کنید

جوئیس مایر

نفر اول در فهرست پرفروش‌ترین نویسندگان نیویورک تایمز

اعتماد کردن همیشه ساده نیست. شاید شما هم همچون اکثر مردم، مسئولیت رفع نیازهای خود و خانواده‌تان و پرداخت کردن تعهدات مالی‌تان را خود بر دوش دارید. اولویت‌های زندگی‌تان را خودتان مشخص می‌کنید، و از در دست داشتن عنان امور احساس رضایت خاطر دارید و از سپردن آن به فرد دیگری اجتناب می‌کنید. چرا؟ زیرا از تکیه بر دیگران مأیوس شده‌اید و به این نتیجه رسیده‌اید که بهتر است مستقل از دیگران باشید.

اما هیچ کس قادر نیست که به تنهایی از پس انجام مسئولیت‌های روزانه برآید. خوشبختانه خدایی پر محبت و قابل اعتماد و اتکا وجود دارد که می‌خواهد شما کاملاً بر او تکیه کنید. زمان آن فرارسیده که پذیرای آن تنها امری باشید که زندگی‌تان را به کلی دگرگون خواهد کرد: اعتماد تزلزل ناپذیر بر خداوند.

جویس مایر، نویسنده‌ی پر فروش فهرست نیویورک تایمز، نتایج شگفت‌انگیز اعتماد کردن به خدا در تمامی جنبه‌های زندگی را تشریح می‌کند. وی با استناد بر تجربیات شخصی‌اش و نیز حقایق کلام خدا به شما کمک خواهد کرد که دیوارهای اتکا به خود را فرو بریزید و اجازه دهید که منجی‌تان در آن سوی دیوار، چالش‌هایی که با آنها روبه‌رو هستید را ببیند.

اعتماد کردن امری اجباری و تحمیلی نیست، بلکه امتیازی است که شما در مقام یک ایماندار به مسیح در اختیار دارید که منجر می‌شود زندگی‌تان باثبات، با آرامش و لذت‌بخش گردد. به‌واسطه‌ی فراگیری اعتماد نمودن بر خدا، شما این امکان را ایجاد می‌کنید که بهترین‌های او را در هر جنبه از زندگی‌تان دریافت کنید-از لحاظ روحانی، احساسی، مالی و غیره.

اعتماد تزلزل ناپذیر شما را تشویق و تجهیز خواهد نمود که با تمام دل بر خداوند توکل کنید (امثال ۳:۵). علی‌رغم دردهای گذشته، شرایط فعلی، یا تردیدهای آینده، وقتی فرامی‌گیرید که به طور کامل بر خداوند اعتماد نمایید، آن زندگی مملو از شادی را تجربه خواهید کرد که عیسی برای بخشیدن آن به شما به این دنیا پا گذاشت. دیگران شاید شما را مأیوس کرده‌اند...اما خداوند هرگز این کار را نخواهد کرد!

اعتماد تزلزل ناپذیر

شادی اعتماد کردن به خدا
در همه‌ی شرایط و همه‌ی لحظات را تجربه کنید

جوینس مایر

Joyce Meyer
UNSHAKEABLE TRUST

Copyright © 2017 by Joyce Meyer
Cover design by Amber Majors, author photograph by Chad Spickler.
Cover copyright © 2017 by Hachette Book Group, Inc.

Translated in Farsi in 2018

۵	مقدمه
۷	فصل ۱: اعتماد چیست؟
۱۴	فصل ۲: اعتماد آرامش می‌آورد
۲۲	فصل ۳: به چه کسی می‌توانم اعتماد کنم؟
۳۱	فصل ۴: حماقت اعتماد به خود
۳۹	فصل ۵: به خدا اعتماد کن و نیکویی کن (۱)
۴۷	فصل ۶: به خدا اعتماد کن و نیکویی کن (۲)
۵۷	فصل ۷: در تمام زمان‌ها
۶۶	فصل ۸: اگر خدا نیکوست چرا مردم رنج می‌کشند؟
۷۵	فصل ۹: آیا خدا "اجازه" رنج کشیدن را می‌دهد؟
۸۳	فصل ۱۰: دلایل رنج کشیدن ما (۱)
۹۲	فصل ۱۱: دلایل رنج کشیدن ما (۲)
۱۰۱	فصل ۱۲: روی دیگر رنج کشیدن
۱۱۰	فصل ۱۳: روز به روز
۱۱۲	فصل ۱۴: ناشناخته
۱۲۴	فصل ۱۵: در اتاق انتظار خدا (۱)
۱۳۱	فصل ۱۶: در اتاق انتظار خدا (۲)
۱۳۸	فصل ۱۷: وقتی خدا ساکت است
۱۴۵	فصل ۱۸: اعتماد به خدا در زمان‌های تبدیل
۱۵۳	فصل ۱۹: حقیقتاً می‌خواهم تبدیل شوم
۱۶۱	فصل ۲۰: اعتماد به خدا برای تبدیل مردم
۱۶۸	فصل ۲۱: چطور با شک برخورد کنیم
۱۷۵	فصل ۲۲: چقدر تجربه داری؟
۱۸۱	فصل ۲۳: همه را به خدا بسپارید

مقدمه

به نظر من موضوعی مهم‌تر از اعتماد به خدا وجود ندارد که می‌بایست درباره‌اش نوشت. این موضوعی حیاتی است چون وقتی تصمیم به اعتماد کردن به خدا می‌گیریم، مزایای آن بی‌شمار و شگفت‌انگیز هستند. اعتماد به خدا یکی از راه‌های احترام کردن اوست. از همین ابتدای کتاب می‌خواهم تاکید کنم که اعتماد، تعهدی نیست که ما آن را به خدا بدهکار باشیم؛ بلکه این یک امتیاز است که او در دسترس ما قرار می‌دهد. ما دعوت شده‌ایم که به خدا اعتماد کنیم و با این کار دری به روی زندگی در آرامش، شادی و پراز ثمرات برای خود باز می‌کنیم.

وقتی در هرکاری که می‌خواهیم انجام دهیم به میزان کافی اعتماد به خدا را نیز در آن دخیل سازیم، این ما را قادر می‌کند که بدون نگرانی، تشویش، ترس، جر و بحث و فشارهای ناتوان‌کننده زندگی کنیم. برای مثال، من برای نوشتن این کتاب به کمک خدا اعتماد می‌کنم. این بدان معناست که من تشخیص می‌دهم که تمام چیزهایی را که باید درمورد اعتماد به او بدانم نمی‌دانم و مطمئن هستم که بدون او این کتاب خوب نخواهد بود. خدا می‌خواهد ما همیشه و در همه مسائل به او تکیه کنیم. مسائلی که فرزندان خدا به آن علاقه‌مند هستند، برای خدا کم اهمیت نیست که نخواهد در آن دخالت کند. از آنجایی که افراد تمایل دارند متکی به خود و مستقل باشند خیلی طول می‌کشد تا یاد بگیریم چطور به خدا اعتماد کنیم. بخشی از ریشه مشکل، تجربه‌های ناخوشایند ما است که اغلب به ما یاد می‌دهد مردم همیشه نمی‌توانند قابل اعتماد باشند. اما راه‌های خدا خیلی بالاتر از این مردم است، و کلام او به ما تعلیم می‌دهد که شخصیت او طوری است که نمی‌تواند دروغ بگوید یا فریب دهد.

به وسیله این کتاب، امیدوارم موفق به منتقل نمودن این حقایق به شما شوم که بتوانید بدون حد و مرز اعتماد کرده و ایمانی فراتر از منطق بشری داشته باشید. اعتماد کامل به خدا هدف ما خواهد بود، نه تنها به این دلیل که این کار خدا را احترام می‌کند بلکه مزایای آن شگفت‌انگیز است.

وقتی به خدا اعتماد می‌کنیم، این کار او را خشنود می‌کند. عبرانیان ۱۱: ۶ می‌گوید: "بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت." ایمان و اعتماد چنان به هم مرتبط هستند که نمی‌توانیم آنها را از یکدیگر جدا کنیم. ایمان مفهومی است که خدا را به زندگی‌های ما دعوت می‌کند، حضور او را در زندگی ما حفظ می‌کند و از طریقی قدرتمند ما را به او متصل می‌کند.

ما دشمنی داریم، شیطان، کسی که مدام درصدد است تا مانع لذت بردن ما از ارتباط با خدا و حیاتی که او ارائه می‌کند، گردد. شیطان ما را با ترس، نگرانی و پریشانی، استدلال، استرس، شک و خیلی چیزهایی که فکر ما را از خدا دور می‌کنند، وسوسه می‌کند و ما را به سمت زندگی کاملاً خودمحور سوق می‌دهد، که در آن به شدت خودمان در مرکز توجه قرار می‌گیریم.

تنها پادزهر برای این گرفتاری‌ها اعتماد کامل به خدا است. دعا می‌کنم در حین مطالعه این کتاب، فیض خاص او را دریافت نمایید تا کاملاً خود را آزاد کرده و همه نگرانی خود را به خدا بسپارید. همچنان که این کتاب را مطالعه می‌کنید، این آیه را به خاطر بسپارید:

اما مبارک است آن که بر خداوند توکل کند، و اعتمادش بر او باشد.

ارمیا ۷: ۷

فصل ۱

اعتماد چیست؟

آغاز نگرانی، پایان ایمان است و آغاز ایمان، پایان نگرانی.

جورج مولر

هرگاه به کسی یا چیزی که قابل اطمینان بودنش ثابت شده اعتماد می‌کنیم نگرانی تمام می‌شود. بنابراین خیلی مهم است که یاد بگیریم اعتماد چیست و چگونه اعتماد کنیم. و بطور خاص می‌خواهیم اعتماد به خدا را یاد بگیریم. لغت‌نامه‌ی نوآه وبستر* (سال چاپ ۱۸۲۸) اعتماد را به این شکل توضیح می‌دهد: «اطمینان؛ توکل یا آسایش کامل فکر بخاطر وجود صداقت، انصاف، دوستی یا سایر فضایل انسانی در فرد مقابل». آن که بر خداوند توکل کند، ایمن می‌ماند (رجوع کنید به امثال ۲۹: ۲۵).

اعتماد ما را قادر می‌سازد بدون بارهای سنگین و بدون دغدغه و نگرانی زندگی کنیم؛ چون مطمئن هستیم کسی دیگر بجای ما با آنها روبرو خواهد شد. بجای اینکه دائماً این بار سنگین را بر دوش خود حمل کنیم می‌توانیم از سبکی شگفت‌انگیز در جانمان لذت ببریم.

اعتماد ما را قادر می‌سازد بدون بارهای سنگین و بدون دغدغه و نگرانی زندگی کنیم.

لازمه‌ی اعتماد کردن بر خدا و واگذار کردن نگرانی‌هایمان به او، این است که تصمیم بگیریم این کار را انجام دهیم. داوود مزمورنویس بارها در مورد اعتماد کردن به خدا صحبت کرد. فعل «قرار دادن» در انگلیسی (Put) نشان دهنده یک عمل است و بارها در کلام خدا زمانی که او به ما دستورالعمل می‌دهد که چه کاری انجام دهیم به این لغت برمی‌خوریم. جاهایی مثل محبت را بر تن کنید، انسان جدید را در بر کنید و کفش‌های انجیل سلامتی را به پا کنید، همینطور بر خداوند توکل کن. (کولسیان ۳: ۱۴ و افسسیان ۴: ۲۴ و افسسیان ۶: ۱۵ و امثال ۳: ۵).

کتاب مقدس می‌گوید: «نگرانی خود را به خداوند بسپار (بار سنگین نگرانی را رها کن) که او تکیه‌گاه تو خواهد بود...» (مزمور ۵۵: ۲۲). من این ایده‌ی رها کردن بار سنگین را دوست دارم. اغلب ما با قلبی پر از زحمت و ذهنی پر از دغدغه زندگی می‌کنیم. اما خدا ما را به یک زندگی با کیفیت بهتر دعوت می‌کند که تنها از طریق اعتماد بر او تجربه می‌شود. طبق لغت‌نامه نوح وبستر اعتماد، آسایش فکر است. پولس رسول وقتی می‌گوید کسانی که ایمان آورده‌اند (اعتماد دارند) به آن آسایش راه می‌یابند، همین موضوع را تایید می‌کند (عبرانیان ۴: ۳ را ببینید). یکی از راه‌هایی که تشخیص دهیم به راستی به خدا اعتماد داریم و نه این که فقط سعی در اعتماد بر او داریم، این است که آیا جان‌های ما در امانت و وفاداری خدا در آسایش هستند. اگر من می‌گویم به خدا اعتماد دارم ولی هنوز بارهای سنگین را با نگرانی و تشویش حمل می‌کنم یعنی هنوز بارهایم را به خداوند نسپردهام. ممکن است من بخواهم، احتمالاً سعی هم می‌کنم. اما هنوز انجام نداده‌ام.

فهمیدن این موضوع به من کمک کرده است که بفهمم اعتماد حقیقی به خدا چیست. این چیزی ورای کلمات است – سپردن بارهای سنگین من است؛ یک عمل قطعی که برای جان من آسایش می‌آورد (ذهن، اراده، احساسات). فقط تصور کنید یک کوله‌پشتی پر از سنگ را همه جا با خود حمل می‌کنید. آن را سرکار، سوپرمارکت، کلیسا با خود می‌برید. این بار سنگینی است اما شما به حمل آن ادامه می‌دهید. حالا تصور کنید که تصمیم می‌گیرید آن را بیندازید - تصور کنید چه حس بهتری خواهید داشت و همه چیز چقدر راحت‌تر خواهد شد. به همین

می‌توانید انتخاب کنید که امروز بارهایتان را روی زمین بگذارید.

شکل وقتی بجای اینکه بار خود را به خدا بسپاریم، نگران هستیم و بار سنگین دغدغه‌هایمان را با خود حمل می‌کنیم، ما به وظایف و انجام کارهای لازم ادامه می‌دهیم اما این بارها فشار زیادی بر ما وارد کرده و زندگی ما را دشوار می‌سازند. امروز شما می‌توانید تصمیم بگیرید توسط اعتماد به خدا بارهایتان را بیندازید. کاش این انتخاب را انجام دهید، و از آنچه انجام دادید خشنود خواهید شد.

من با مردم زیادی برخورد می‌کنم که به من می‌گویند اعتماد دارند که خدا به مشکلاتشان توجه می‌کند اما در عین حال می‌گویند نگران هستند، می‌ترسند و سعی می‌کنند بفهمند چه کاری باید انجام دهند. این موضوع نشان می‌دهد که

آنها ایمان دارند که باید به خدا اعتماد کنند و می‌خواهند که به خدا اعتماد کنند ولی هنوز این کار را نکرده‌اند. آنها می‌گویند به خدا اعتماد دارند اما هنوز زیر بار نگرانی برای چیزهای زیاد هستند.

من یادگرفته‌ام که بهترین عملکرد در ارتباط مان با خدا این است که راستگو باشیم. او همیشه حقیقت را می‌داند ولی صادق بودن کمک می‌کند تا با حقیقت روبرو شویم. من سال‌های زیادی را هدر دادم چون در حالیکه ادعا می‌کردم به خدا اعتماد دارم، در نگرانی و بدبختی بودم، اما این باعث شد بفهمم که اعتماد حقیقی، نتیجه‌ی نیکو و خوبی دارد. اعتماد واقعی، آرامش ایجاد می‌کند – آرامشی که فراتر از درک و فهم ماست!

اگر کسی هنوز به این مرحله که بتواند کاملاً به خدا اعتماد کند، نرسیده است؛ بهترین کار این است که با خدا در این مورد صادق باشد. در مرقس باب ۹ داستان خوبی هست در مورد پدری که بدنبال شفای پسرش بود. او به عیسا گفت که ایمان دارد، اما برای بی‌ایمانی‌اش نیاز به کمک دارد (مرقس ۹: ۲۴ را ببینید). من همیشه صداقت او را دوست داشتم. و خبر خوب این است که او معجزه را دریافت کرد. همه‌ی ما کمی شک، آمیخته با ایمان مان داریم. خوشبختانه ما رشد می‌کنیم و یاد می‌گیریم در همه وقت به خدا بیشتر اعتماد کنیم، اما روند رشد به زمان نیاز دارد و اگر تا الان اعتماد شما بر خدا کامل نیست، هیچ دلیلی وجود ندارد که طبق آن شما باید مقصر شناخته شوید.

من بیشتر از چهل سال است که در حال تعلیم دادن کلام خدا هستم و با این حال، در طی سال گذشته درس‌های زیادی در مورد اعتماد بر خدا یاد گرفته‌ام. و قویا فکر می‌کنم وقتی برای این کتاب مطالعه و تحقیق می‌کنم حتی بیشتر هم یاد خواهم گرفت.

شخصیت خدا

لغت‌نامه میریام – وبستر* اعتماد را اینطور تعریف می‌کند: "باور به اینکه شخصی یا چیزی مورد اطمینان، خوب، صادق، مفید و ... است." اعتماد بستگی به شناخت ما در مورد شخصیت مورد نظر دارد. اگر باور نداشته باشیم که شخص مورد نظر خوب، عادل، مهربان، با محبت و قابل اعتماد است، نمی‌توانیم به او اعتماد کنیم.

من فهمیده‌ام که مطالعه روی شخصیت خدا به‌طور چشمگیری به من کمک کرده است که یاد بگیرم چطور کاملاً به خدا اعتماد کنم. برای مثال، یکی از جنبه‌های شخصیت خدا که خیلی به من آرامش می‌دهد این است که او عادل است. یعنی او همیشه چیزهای اشتباه را درست خواهد کرد.

من بارها عدالت او را در زندگی‌ام تجربه کرده‌ام، و وقتی چیزی که به‌نظر غیرعادلانه و نادرست می‌آید را تحمل می‌کنم، می‌توانم به خدا اعتماد کنم که او در زمان خودش و با روش خودش اشتباه را اصلاح می‌کند. زندگی همیشه منصفانه نیست، اما خدا منصف است، و وقتی ما به او اعتماد می‌کنیم، و از سنگینی بارهایمان آزاد می‌شویم، او برای ما عمل می‌کند و انصاف را به شرایط ما می‌آورد.

اعتماد به اینکه خدا عدالت را برقرار می‌کند باعث می‌شود من از تلاش شخصی برای انجام این کار خلاص شوم. خدا به وضوح در کلامش می‌گوید که انتقام از آن اوست و او دشمنان قومش را مجازات خواهد نمود.

زیرا او را می‌شناسیم که فرموده است: "انتقام از آن من است، من هستم که سزا خواهد داد و نیز: "خداوند قوم خود را داوری خواهد کرد."

عبرانیان ۱۰: ۳۰

برای تجربه کردن عدالت خدا، ما باید حاضر باشیم که شرایط را به او سپرده و نخواهیم که خودمان کنترل آن را در دست داشته باشیم. این سخت‌ترین بخش کار است! برای من و فکر می‌کنم برای عده‌ی بسیاری از ما، معمولاً ما همه‌ی تلاشمان را به خرج می‌دهیم تا کنترل امور را در دستان خود نگاه داریم، ولی موفق نمی‌شویم، و دست‌آخر تصمیم می‌گیریم که گزینه‌ی اعتماد کردن به خداوند را امتحان بکنیم. همین که این کار را بکنیم و وفاداری او را تجربه کنیم، اعتماد کردن دوباره به او برای ما ساده‌تر و ساده‌تر می‌شود. یکی از دلایل چالش‌برانگیز بودن اعتماد به خدا این است که او همیشه فوراً آنچه از او خواستیم را به ما نمی‌دهد. ما با ایمان و صبر خواسته‌مان را از خدا دریافت می‌کنیم. مرحله‌ی انتظار کشیدن، آزمایشی است که معمولاً سبب رشد و ارتقای ایمان ما به سطوحی تازه می‌شود.

خدا نیکو، بخشنده، مقدس، و مهربان است. او رئوف، وفادار و راست است. خدا محبت است! او همیشه همین‌طور است و ما می‌توانیم مطمئن باشیم که او کلامش را حفظ می‌کند.

اعتماد کردن به کسی که ایمان داریم ما را دوست دارد و نه تنها قدرت دارد به ما کمک کند بلکه می‌خواهد که کمک کند، امر ساده‌ای است! خدا منتظر است که به من و تو کمک کند، و تنها کاری که لازم است انجام دهیم، اعتماد به اوست تا این کار را انجام دهد.

وقتی به زندگی خودم نگاه می‌کنم، به‌طور قطع می‌توانم بگویم که خدا وفادار است. او همیشه برای کمک به ما آماده است، حتی وقتی نمی‌توانیم او را ببینیم یا حس کنیم. تا زمانی که ایمان داریم او در حال عمل کردن است، در زمان مناسب، او نشانه‌هایی به ما نشان خواهد داد که حاکی از عمل نمودن او می‌باشند. وقتی انتظار طولانی می‌شود، تسلیم نشوید؛ به اعتماد کردن به خدا ادامه دهید!

هر وقت اعتماد کردن به خدا برایم دشوار می‌شود، کارهایی که او در گذشته برایم انجام داده است را به یاد می‌آورم و یکبار دیگر اطمینانم بر او تقویت می‌یابد مبنی بر این که او دوباره وفاداریش را ثابت خواهد نمود. من روزنگارهایم را چهل سال نگهداری کرده‌ام، اخیراً یکی از آنها از سال ۱۹۷۰ را مرور می‌کردم، زمانی که از خدا خواستم برای من دوازده حوله ظرفشویی فراهم کند. دیو و من برای خرید آنها پول نداشتیم، و آن زمان تازه مسیر اعتمادم به خدا را آغاز کرده بودم، من مثل یک بچه کوچک به او نزدیک شدم و درخواست کردم. شادی مرا تصور کنید وقتی چند هفته بعد، خانمی ناآشنا به در خانه آمد و گفت: "امیدوارم که فکر نکنید من دیوانه هستم، اما دائماً احساس می‌کردم که خدا از من می‌خواهد چند حوله ظرفشویی نو برای شما بیاورم!" من بسیار هیجان‌زده شدم وقتی برای او تعریف کردم که از خدا درخواست کرده بودم که این حوله‌ها را برایم فراهم کند و او کاملاً شکه شده بود. این یکی از تجربه‌های واقعی من از وفاداری خدا است، و در طی سال‌ها، از این موارد بسیار پیش آمده است.

در کتاب مقدس، می‌خوانیم که وقتی که داوود لازم بود یک گول، جلیات را بکشد، و دیگران او را ناامید می‌کردند و می‌گفتند شکست خواهد خورد، او شیر و خرس را به یاد آورد که پیش‌تر با کمک وفادارانه‌ی خدا آنها را کشته بود. ایمان او تقویت شده بود، و او رفت تا جلیات را بکشد. (اول سموئیل ۱۷:۳۴-۳۶ را ببینید).

می‌خواهم تشویقتان کنم که وقت بگذارید، حتی اگر ممکن است همین الان، فهرستی تهیه کنید از مواردی که در زندگی‌تان به‌طور ملموس وفاداری خدا را تجربه کرده‌اید. می‌توانم به شما اطمینان دهم که این کار ایمان شما را تغذیه کرده و شما را قادر خواهد ساخت در مورد نیازهای جاری زندگی، آسان‌تر به خدا اعتماد کنید.

شنیده‌ام که لغت "وفادا" به عنوان "قابل اعتماد بودن یا قابل اتکا بودن" توصیف می‌شود. ما می‌توانیم به خدا تکیه کنیم! می‌توانیم به او پشت‌گرم باشیم. او وعده داده است که هرگز ما را ترک نکرده و فراموش نخواهد کرد، بلکه همیشه با ما است (متی ۲۸: ۲۰ را ببینید).

وقتی ما در نیاز هستیم، می‌توانیم به او اعتماد کنیم که در کنار ما خواهد بود و ما را کمک خواهد کرد (عبرانیان ۱۳: ۵ را ببینید). وقتی ما از سختی‌ها عبور می‌کنیم، او با ماست و همیشه به ما کمک می‌کند (اول قرن‌تینان ۱۰: ۱۳ را ببینید). و وقتی دیگران ما را ترک می‌کنند، او با ماست و وفادار باقی می‌ماند (دوم تیموتاوس ۴: ۱۶-۱۷ را ببینید).

مطالعه‌ی عمیق هر کدام از جنبه‌های شخصیت خدا، برای یادگیری اعتماد بر او بسیار سودمند است. من به صفات بیش‌تری از شخصیت او در این کتاب اشاره خواهم کرد، اما شما را نیز تشویق می‌کنم که منابع دیگری را در این موضوع جستجو کرده و مطالعه‌ی خود را داشته باشید.

اطمینان

اعتماد، اطمینان داشتن است. همه‌ی ما می‌دانیم که وقتی اعتماد به نفس داشته باشیم زندگی چقدر آسان‌تر می‌شود. باور اینکه می‌توانیم کاری را انجام دهیم، ما را قادر می‌سازد که با شجاعت و شادی و انتظارات مثبت زندگی کنیم. به‌عنوان ایمانداران به عیسی، لازم است اعتماد ما بر او باشد. همه‌ی ما در برخی از جنبه‌های زندگی از اعتماد به نفس برخورداریم، اما می‌توانیم از طریق اعتماد کردن بر خداوند، در تمام زمینه‌های زندگی از اطمینان خاطر بالا برخوردار باشیم. برای مثال، گاهی در حین تعلیم دادن در یک کنفرانس، از احساس قوت قلب بالایی برخوردارم، اما زمان‌هایی هم پیش می‌آید که چنین نیست. در آن زمان‌ها می‌توانم انتخاب کنم که بر مسیح اعتماد کنم، نه بر خودم یا بر احساسم. پولس رسول خیلی واضح بیان می‌کند که بر جسم خود اتکا ندارد. گرچه او برتری‌های طبیعی و فطری زیادی داشت، اما اعتمادش را بر آنها نمی‌گذاشت. او تاکید می‌کند که اتکای ما بر مسیح است (فیلیپیان ۳: ۳ را ببینید). اعتماد اطمینان داشتن بر کسی است که به او اعتماد می‌شود،

اعتماد اطمینان داشتن بر کسی است که به او اعتماد می‌شود،

را ببینید). اعتماد اطمینان داشتن بر کسی است که به او اعتماد می‌شود، و اطمینان

بر مسیح مایه‌ی آرامش ماست! و این موضوع باعث می‌شود که روند کارها به راحتی پیش برود، چون ایمان داریم آنچه می‌بایست انجام شود را می‌توانیم انجام دهیم. اطمینان استرس، فشار، نگرانی، و ترس از شکست را برطرف می‌کند. گفتیم که ما می‌توانیم مطمئن "باشیم" حتی وقتی که "احساس" اطمینان نمی‌کنیم، و این نکته‌ی بسیار مهمی است. احساسات بی‌ثبات هستند؛ آنها در هر لحظه و به‌طور نامحسوسی ممکن است تغییر پیدا کنند، پس اعتماد کردن بر احساسات امری هوشمندانه نیست.

ممکن است برای درخواست شغل بروید و احساس اطمینان به‌نفس کنید چون ایمان دارید شما از مهارت‌های مورد نیاز آنان برخوردارید. اما نیمه‌ی مصاحبه احساس می‌کنید شخصی که از شما مصاحبه می‌کند از شما زیاد خوشش نمی‌آید، ناگهان این فکر (که حتی شاید درست هم نباشد) باعث می‌شود آن حس اطمینان از بین برود. حال اگر اطمینان شما بر خدا باشد، می‌توانید برای کسب موفقیت به او اعتماد کرده و مصاحبه را ادامه دهید؛ با این اطمینان که اگر این شغل همان شغل مناسبی است که باید بدست آورید، آن را به دست خواهید آورد.

شیطان نمی‌خواهد ما اطمینان داشته باشیم چون می‌داند بدون آن، نمی‌توانیم کار زیادی در زندگی انجام دهیم. حتی افرادی که خیلی با استعداد، باهوش و توانا هستند هم نیاز به اطمینان به‌نفس دارند. اطمینان به‌نفس برای ما همانند بنزین برای هواپیما است: یک هواپیما توانایی پرواز کردن دارد، اما بدون بنزین روی زمین می‌ماند.

اگر اطمینان ما به اشتباه بر افراد یا چیزهای دیگری باشد، ممکن نیست به‌طور پیوسته با اطمینان به‌نفس باشیم، چون آنها (افراد یا چیزهای دیگر) تغییر پذیر هستند، اما خدا هرگز تغییر نمی‌کند و او دروغ نمی‌گوید! او صخره‌ای است که در این دنیایی که اغلب همچون دریای خروشان بی‌ثباتی است، ما به او چسبیده‌ایم.

فصل ۲

اعتماد آسایش می آورد

بباید نزد من، ای تمامی زحمتکشان و گرانباران، که من به شما آسایش خواهم بخشید.

متی ۱۱: ۲۸

لغت‌نامه‌ی نوآه وبستر* در توضیح لغت «اعتماد»، به این اشاره دارد که اعتماد آرامش خاطری است بر پایه‌ی خصوصیات شخصیتی مثبت فرد دیگری. احساس می‌کنم مهم است که فصلی را در این کتاب به مفهوم آرامش فکر اختصاص دهیم. این چیزی است که به شدت به آن نیاز داریم و بیش‌تر ما خواهان آن هستیم. در زندگی چیزهای بسیاری زیادی هستند که نیاز به توجه ما دارند و در توان ما نیست که در مورد همه‌ی آنها بدون احساس درهم‌شکستگی بیاندیشیم. خدا می‌خواهد به ما کمک کند، اما تا زمانی که ما به تلاش برای انجام دادن همه چیز با توسل به نیروی خودمان ادامه دهیم، او کمک خود را به ما تحمیل نخواهد کرد.

خدا اغلب با آماده کردن افراد دیگر به ما کمک می‌کند، تا در بخشی از مسؤولیت ما در زندگی سهیم شوند. دیو و من دو پسر داریم که با ما در سازمان خدمتی‌مان کار می‌کنند، و خدا آنها را آماده کرده است تا با مشارکت در مسؤولیت مدیریت یک سازمان بزرگ به ما کمک کنند. در ابتدا برای ما سخت بود که کارهایی که ما سابقاً مسؤولش بودیم را رها کرده و آنها را به پسرانمان بسپاریم. این تصمیمی بود که باید اتخاذ می‌کردیم و انجام آن به ما آرامش فکری خوبی داده است.

اکنون موارد و موقعیت‌های زیادی وجود دارند که دیگر لازم نیست ما نگران آن باشیم چون پسران ما به آنها رسیدگی می‌کنند. من برای تعلیم، نوشتن، دعا، مطالعه و برنامه‌ی تلویزیونی آزاد هستم. همین‌طور که اینجا نشسته‌ام و می‌نویسم، کارهای زیادی در سازمان در جریان است که من حتی از آن خبر ندارم. من نتیجه را می‌بینم و همیشه خوب است، اما من به پسرانم اعتماد دارم

که آنها قادر هستند مدیریت تمام جوانب کارها تا رسیدن به نتایج راضی کننده را برعهده داشته باشند. پسر من دُن همین دیروز به من گفت برنامه تلویزیونی ما الان روی نت فلیکس است، و من خیلی خوشحال شدم. این فرصت خوبی است که مردم بیش تری به این برنامه ها دسترسی پیدا کنند، و تمام اینها برای این پیش آمد که من مدیریت این بخش سازمان را به شخص دیگری سپردم. پسر من دیوید مرا متعجب کرد وقتی که تصاویری از یک پروژه در تانزانیا را به من نشان داد که تأمین بودجه و نظارت آن با ما بود. من شریک شادی کمک کردن به تعداد بیش تری از مردم شدم، اما حتی برای یک بار هم برای یکی از هزاران جزییاتی که در موفقیت این پروژه نقش داشته اند نگران نشده ام. پسران ما با ما در سازمان همکاری می کنند و گرچه ما هنوز سخت کار می کنیم، اما متحمل بار و فشار اضافی نیستیم. فکر ما در آسایش است! خدا از ذوق زده کردن ما لذت می برد، و وقتی ما همه چیز را در دستان و حفاظت او قرار دهیم او اغلب این چنین عمل خواهد نمود. او می خواهد در زندگی ما سهیم باشد، و وقتی ما این اجازه را به او می دهیم، فکر ما در آسایش قرار می گیرد. با توجه به کلام خدا، ما برای رفاقت و مشارکت با خدا دعوت شده ایم. اول قرن تیان ۱: ۹ به این صورت می گوید:

امین (قابل اطمینان، قابل اعتماد، بنابراین همیشه وعده های درست است، و می شود به او وابسته شد) است خدایی که شما را به رفاقت با پسرش، خداوند ما عیسی مسیح، فراخوانده است.

ارتباط با خدا فراتر است از خواندن روزانه ی کتاب مقدس، هر هفته به کلیسا رفتن، هدیه دادن و انجام دادن کارهای نیکو. مواردی که ذکر شد مذهب صرف است، اما ارتباط شگفت انگیز و غنی ای که به واسطه ی ایمان بر مسیح به ما ارائه شده، نوعی همکاری و مشارکت است. او به ما این توانایی را می دهد و توقع دارد آن را بکار ببندیم، در تمام مدت به او اعتماد کنیم. همچنین او همیشه آماده است به مسائلی که حل و فصل آنها در توان ما نیست، رسیدگی

به خدا اعتماد کنید که به شما کمک می کند بهترین خود را انجام دهید، و به او اعتماد کنید که الباقی را انجام می دهد.

کند. دوست دارم بگویم، به خدا اعتماد کنید تا به شما کمک کند تا بهترین تان را انجام دهید، و به او اعتماد کنید که مابقی را انجام دهد.

آرامش فکر

وقتی اعتمادمان را بر خدا قرار می‌دهیم، او آرامش فکر به ما می‌دهد. سراسر هر روز، افکار زیادی به سر ما می‌آید که می‌توانند باعث نگرانی و دلواپسی شوند. امروز صبح با کسی بودم که خیلی ساکت بود و علاقه‌ای به صحبت با من نداشت، و یکی از فکریهایی که به ذهنم آمد اینطور بود: «فکر نکنم از من خوشش آمده باشد». همینطور که فکر می‌کردم، احساس کردم باید "یک کاری انجام بدهم" تا شرایط را عوض کنم، و هیچ ایده‌ای به ذهنم نمی‌رسید که انجام بدهم. وقتی سعی می‌کنیم کاری انجام دهیم ولی نمی‌دانیم چطور، این موضوع استرس و نگرانی و گاهی ترس در ما ایجاد می‌کند. آیا چیزهایی در زندگی شما وجود دارد که احساس می‌کنید شما مسئول "درست کردن" آنها هستید اما به هیچ وجه نمی‌دانید چه کاری باید انجام دهید؟ اگر اینطور است، می‌توانید کاری که من امروز صبح انجام دادم را بکنید و دعا کنید، شرایط را به خدا بسپارید و به خدا اعتماد کنید که آن را "درست کند". من دعایی ساده کردم: "پدر، من رابطه‌ام را با ----- در دست تو قرار می‌دهم. این را به تو می‌سپارم و درخواست می‌کنم آن را آنطور که خود می‌خواهی ترمیم نمایی." همین که این دعا را گفتم، آرامش فکر من برگشت.

کمی بعد، صحبت‌های فرزندانم را شنیدم و می‌توانم بگویم آنها از لحاظ عاطفی در اوضاع خوبی نبودند. از آنها پرسیدم که آیا می‌توانم کمکی به آنها بکنم، اما آنها گفتند نه، و فوراً این فکر آمد، مشکل چیست؟ آیا با کسی مشاجره داشته‌اند؟ آیا مشکل جسمی دارند؟ چه اتفاقی افتاده است؟ من کوله پشتی‌ام را پر کرده بودم و آماده بودم تمام روز آن را حمل کنم تا وقتی که به یاد آوردم که می‌توانم آن را به خدا بسپارم - تنها کسی که می‌داند مشکل چیست و چه کار باید کرد. من دعا کردم: "پدر، کمک کن ----- تصمیم بگیرند روز خوبی داشته باشند. بگذار ببینند که چقدر برکت یافته هستند و بجای غمگین بودن، شکرگزار باشند." کمی بعد از این دعا این پیغام به من رسید: "من الان خیلی بهتر هستم. دوستت دارم!"

ممکن است هر روز خیلی چیزهایی شبیه این را تجربه کنیم. تعجبی ندارد که مردم تحت فشار و استرس هستند، تا زمانی که بدانند چطور به خدا اعتماد کنند و نگرانی‌های خود را به پای او بریزند. من هم برای نصف عمرم یکی از

همین مردم بودم، اما خیلی سپاسگزارم که الان می دانم با نگرانی هایم چه کنم. با صحبت کردن در مورد همه چیز با خدا اجازه دهید او در هر روزتان شریک شما باشد. دعا به زبان ساده، صحبت کردن با خداست، به همین دلیل من اصرار دارم آن را وظیفه ای که باید انجام دهید نینید. دعا طریقی است که به واسطه ای آن خدا را دعوت به ورود به هر جنبه ای از زندگی خود می کنیم، از جمله جنبه هایی که در صدد ربودن آرامش و ایجاد نگرانی در ما می شوند. فریب این باور را نخورید که شما درباره موضوعی که رویش فکر می کنید انتخابی ندارید. اگر فکری که در ذهن شما هستند باعث اضطراب و نگرانی هستند، می توانید انتخاب کنید که به چیز دیگری فکر کنید. کلام خدا به ما تعلیم می دهد که فکرهای اشتباه را دور بیندازیم، تمام آنها را به اسارت اطاعت مسیح در بیاوریم (دوم قرن ۱۰: ۵ را ببینید). من دریافته ام که صحبت با عیسی در تمام روز، راجع به هرچه انجام می دهیم و هر نگرانی ای که داریم، بهترین راه است تا با او در مشارکت بمانیم، از حضور او لذت ببریم و در همان زمان کمک او را دریافت کنیم. اگر عیسی در وضعیتی سخت بود چه فکر می کرد؟ ما نمونه های زیادی در کتاب مقدس داریم که نشان می دهد او چطور با چنین موقعیت هایی برخورد می کرد، و در هر مورد او اعتماد کردن به پدر آسمانی را انتخاب می کرد. حتی وقتی او روی صلیب بود و احساس کرد که رها شده است، گفت: "پدر، روح خود را به دستانتان می سپارم!" (لوقا ۲۳: ۴۶). این سخت ترین زمان در حیات او بود و در میانه ی رنج و زحمت، او به خدا اعتماد کرد!

همچنین کتاب مقدس روایتی ارائه می کند که طبق آن روزی طوفان بزرگی برخاست و عیسی در آن هنگام در قایقی بود. شاگردانی که با او بودند آشفته و هراسان شدند، اما او در انتهای قایق خوابیده بود. وقتی آنها او را بیدار کردند و ترس خود را به او بیان کردند، عیسی گفت: "چرا این چنین ترسانید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟" (مرقس ۴: ۴۰).

خدا از ما انتظار دارد که به او اعتماد کنیم! او این انتخاب را در اختیارمان قرار می دهد، و رفتار حکیمانه این خواهد بود که در مواجهه با وسوسه ی نگرانی و آشفتگی، اعتماد بر او را برگزینیم. چرا سیاه روز باشیم وقتی مجبور نیستیم؟

اگر به آنچه می‌خواهم نرسم چه؟

به‌نظرم ترس از بدست نیاوردن آنچه می‌خواهیم دلیل ریشه‌ای دشواری یادگیری اعتماد به خداست. بیش‌تر ما متقاعد شده‌ایم که تنها راهی که می‌توانیم از بدست آوردن آنچه می‌خواهیم، مطمئن باشیم این است که مراقب خودمان باشیم. این ترس مانع از اعتماد ما به هرکسی دیگری می‌شود.

از آنجایی که من با یک پدر و مادر خودخواه و سوءاستفاده‌کننده بزرگ شده‌ام، حس می‌کردم هیچ‌کسی برآستی به فکر من نیست و به من توجه نمی‌کند. طرز برخورد من هم اینطور بود که، اگر من مراقب خودم نباشم هیچ‌کس مراقبم نخواهد بود! این تفکر ما را به بیچارگی می‌رساند همانطور که مرا رساند.

خدا همیشه در فکرها و نقشه‌هایش برای ما بهترین نتایج را مد نظر دارد.

دیو بارها بخاطر عدم تمایل من به اعتماد کردن به او اذیت شده است، اما من نمی‌توانستم فکر کنم که او تصمیم

خودخواهانه‌ای که صرفاً در پی نفع شخصی‌اش بود، نخواهد گرفت. من باور داشتم که او عاشق من است، اما والدین من هم گفته بودند عاشق من هستند، و من دیدم چطور برعکس از آب درآمد. من تا وقتی که محبت بی‌قید و شرط خدا را باور نکردم نتوانستم یاد بگیرم به کسی اعتماد کنم، آن وقت متوجه شدم که حتی وقتی کسی به من آسیب بزند خدا مرا شفا و آرامی خواهد داد. خدا همیشه در فکرها و نقشه‌هایش برای ما بهترین نتایج را مد نظر دارد، و وقتی ما به این موضوع ایمان بیاوریم می‌توانیم به او اعتماد کنیم و یاد می‌گیریم به دیگران هم اعتماد کنیم.

اعتماد به خدا تضمین نمی‌کند که هرچه می‌خواهیم را بدست می‌آوریم. گرچه وقتی آنچه خواستیم را بدست نمی‌آوریم فقط برای این است که خدا چیز بهتری برای ما در فکر دارد. بارها در زندگی‌ام، چیزهایی خواسته‌ام و از خدا درخواست کرده‌ام که بدست نیاورده‌ام، فقط بعدها فهمیدم که اگر خدا چیزی که آن زمان می‌خواستیم را به من داده بود برای من خوب نبود. وقتی یاد می‌گیریم آنچه خدا برای ما می‌خواهد را بیش‌تر از آنچه خودمان می‌خواهیم بطلبیم می‌توانیم در فرمان در هر شرایطی آرامش داشته باشیم.

عیسی به ما نمونه‌ای کامل از این رویکرد داد وقتی پیش از مرگ دردناکش، در باغ جتسیمانی دعا کرد. او گفت:

ای پدر، اگر اراده‌ی توست، این جام را از من دور کن؛
اما نه خواست من، بلکه اراده‌ی تو انجام شود.

لوقا ۲۲: ۴۲

منبع آرامش فکر ما در این است که اعتماد کنیم که خواست خدا برای ما بهتر از خواست ما است، حتی اگر آن را نمی‌فهمیم. چون ما با اراده‌ی آزاد آفریده شده‌ایم، از این حق انتخاب برخورداریم که خود زندگی خود را به پیش ببریم و برای آنچه می‌خواهیم زندگی کنیم، اما خدا را شکر، انتخاب دیگری هم داریم، و آن اعتماد کردن به نیکویی و حاکمیت خدا است. اشعیاى نبی به این شکل بیان می‌کند: "افزونی فرمانروایی و صلح او را پایانی نخواهد بود..." (اشعیا ۹: ۷). هرچه بیشتر به خدا اجازه دهیم بر زندگی ما حاکم باشد، بیشتر از آرامش و صلح لذت خواهیم برد!

در زندگی شما چه کسی روی صندلی راننده نشسته است؟

وقتی زندگی آنطور که دوست داریم پیش نمی‌رود و ما به خدا اعتماد نمی‌کنیم، آسان است که سعی کنیم فرمان را از دست او بگیریم، و سعی کنیم خدا را مجبور کنیم به روش ما عمل کند. متأسفانه این کار حتی بهترین اشخاص را هم به گودال روحی و احساسی می‌اندازد. چرا به جای این کار، اجازه نمی‌دهید خدا راننده‌ی زندگی شما باشد؟

اخیراً داستانی در مورد دو دختر نوجوان شنیدم که روز را با هم می‌گذراندند. یکی از آنها دختری دمدمی بود و اغلب بدون فکر کردن کاری را انجام می‌داد. درست در همان زمانی که ماشین در حرکت بود، او ناگهان تصمیم گرفت جایش را با دختری که ماشین را می‌راند عوض کند. گرچه راننده ابتدا مخالفت کرد، سرانجام راضی شد این کار را انجام دهد و آنها داخل یک چاله افتادند و ماشین به شدت آسیب دید.

توصیه می‌کنم اجازه دهید خدا رانندگی کند. سعی نکنید فرمان را از دست او بگیرید. او شما را به جایی که می‌خواهد، می‌رساند. بگذارید او رهبری کند و شما پیرو باشید. این هوشمندانه‌ترین، امن‌ترین و عملی‌ترین طریقه‌ی زندگی کردن است.

اینجا نقطه خوبی است که خواندن را برای چند دقیقه متوقف کنید و درباره چند سؤال فکر کنید:

- در زندگی شما چه کسی روی صندلی راننده نشسته است؟
- چقدر از آرامش فکری لذت می‌برید؟
- چقدر زمان از کل روز را برای نگرانی در مورد مسائلی هدر می‌دهید، که باعث می‌شود آرامش شما دزدیده شود؟
- آیا ترس از دست نیافتن به آنچه می‌خواهید جلوی اعتماد شما به خدا را می‌گیرد؟
- آیا برای آرامش فکری بیش‌تر عطش دارید؟
- آیا می‌خواهید از زندگی‌تان بیش‌تر لذت ببرید؟

پاسخ صادقانه به این سؤالات می‌تواند در تشخیص سطح اعتمادتان به شما کمک کند. اگر تشخیص می‌دهید که آنطور که باید به خدا اعتماد ندارید این نباید باعث شود حس محکومیت کنید. از همین لحظه شروع کنید که اعتماد را بجای نگرانی انتخاب کنید. این آیه را مطالعه کنید:

اندیشه استوار را در آرامش کامل نگاه خواهی داشت، زیرا بر تو توکل می‌دارد.

اشعیا ۲۶: ۳

اجازه دهید شیوه‌ی جدیدی برای دعا به شما پیشنهاد کنم. به جای اینکه به خدا فقط بگویید می‌خواهید او چه کاری برای شما انجام دهد، نیاز خود را مطرح کنید، و اما بعد این جمله را اضافه کنید: "اما خداوند اگر این همان چیزی نیست که تو برای من در مد نظر داری، پس لطفاً آن را به من نده!"

بارها در زندگی من (و احتمالاً در زندگی شما نیز) پیش آمده است که به سختی برای رسیدن به چیزی تلاش کرده‌ام اما بعد از دست یافتن به آن متوجه شده‌ام که هیچ حس رضایت‌خاطری ندارم، و حتی شرایط من بدتر از گذشته شده است. اغلب ما، برخی اوقات چیزی را که خیلی دوست داشته‌ایم خریده‌ایم، علی‌رغم این‌که توان خریدش را نداشته‌ایم و دست‌آخر به‌خاطر قرضی که از دیگران گرفته‌ایم دچار فشار روانی شدیدی شده‌ایم. و یا ممکن است به‌خاطر

اختلاف نظر با همسر خود بحث کنیم اما وقتی به چیزی که فکر می‌کردیم نیاز داریم، رسیدیم، می‌بینیم آنچه بدست آوردیم ارزش این فشار روانی و احساسی‌ای که تحمل کرده‌ایم را نداشت.

من یاد گرفته‌ام که اگر آنچه می‌خواهیم را نمی‌توانیم با آرامش فکری داشته باشیم، احتمالاً آن چیز ارزش بدست آوردنش را ندارد. کلام از ما می‌خواهد که اجازه دهیم آرامش بر زندگی‌های ما حاکم باشد. (کولسیان ۳: ۱۵ را ببینید). بعد از سال‌های زیاد از پریشانی احساسی و روانی، یاد گرفته‌ام که آرامش متاعی ارزشمند است و ما باید برای بدست آوردنش هر کاری که لازم است انجام دهیم.

اگر آنچه می‌خواهیم را نمی‌توانیم با آرامش فکری داشته باشیم، احتمالاً آن چیز ارزش بدست آوردنش را ندارد.

وقتی می‌بینید اعتماد کردن به خدا مشکل است از خودتان بپرسید: "آیا علت این است که می‌ترسم اگر به او اعتماد کنم آنچه می‌خواهم را بدست نیاورم؟". اگر پاسخ بله است، پس شما موفق به یافتن علت فقدان آرامش و اعتمادتان شده‌اید.

تلاش شخصی و دستیابی به موفقیت با اتکا به راه‌های خودمان بسیار مورد مبالغه و ارزش‌گذاری بیجا قرار گرفته است. جای شگفتی است که چقدر از زندگی ما در تعاقب رضایت خاطر به هدر رفته و بعد از این‌همه و در آخر می‌فهمیم که از هیچ رضایت‌خاطری نیز برخوردار نیستیم.

نهایتاً فقط اراده‌ی خدا توانایی خشنود ساختن ما را دارد. ما برای او ساخته شده‌ایم و برای اهداف او، هیچ چیز کمتر از این، نمی‌تواند رضایت خاطر ماندگار به ما بدهد. وقتی ما جوان هستیم، ممکن است فکر کنیم دستیابی به آنچه می‌خواهیم، مهم‌ترین چیز زندگی است، اما وقتی سال‌ها می‌گذرد، امیدوارم یاد بگیریم و به اندازه کافی تجربه داشته باشیم که به آسانی بگوییم: "من اراده‌ی خدا را بیش‌تر از خواست خودم می‌خواهم." هیچ جایی بهتر از بودن در اراده‌ی کامل خدا نیست!

فصل ۳

به چه کسی می توانم اعتماد کنم؟

ملعون باد آن که بر انسان توکل کند، و بشر خاکی را قوت خویش سازد، و دلش از خداوند برگردد.

ارمیا ۱۷: ۵

" این روزها به هیچکس نمی‌شه اعتماد کرد " این یک جمله مرسوم است، و عده‌ی زیادی از ما وسوسه می‌شویم که گهگاه از این جملات بگوییم. با این همه، این که هیچکس قابل اعتماد نیست، گفته‌ی درستی نیست و بدبین بودن و به این روش فکر کردن خطرناک است.

من می‌پذیرم که امروزه پیدا کردن افراد قابل اعتماد مشکل‌تر از هر زمانی است که می‌توانم به یاد آورم، اما به کلی زندگی با قلبی لبریز از بی‌اعتمادی و سوءظن را رد می‌کنم. من تصمیم گرفته‌ام بهترین را باور کنم و به مردم اعتماد کنم گرچه آنها هیچ دلیلی برای این کار به من ندهند. این تصمیم من بر مبنای تجربه‌هایم در رابطه با مردم بنا نشده است.

من وقتی هفت سال داشتم فهمیدم که نمی‌توانم به والدینم اعتماد کنم چون آنها خودمحور و سوءاستفاده‌کننده بودند. به بقیه‌ی فامیل هم نمی‌توانستم اعتماد کنم زمانی که از آنها درخواست کمک کرده بودم آنها با یک بهانه‌ی ضعیف که: "نمی‌خواهیم دخالت کنیم؛ این به ما ربطی ندارد." درخواست کمک من را رد کردند.

وقتی به نوجوانی و جوانی رسیدم، تجربیات تلخ دیگری داشتم که این پیغام را فریاد می‌زدند: "تو نمی‌تونی به هیچکس اعتماد کنی!" در هجده سالگی ازدواج کردم، با مرد جوانی که وفادار نبود، بعلاوه به‌خاطر دزدی‌های کوچکش سر از زندان درآورد. مطمئن هستم که در مسیر زندگی‌ام با آدم‌های قابل اعتمادی هم ملاقات کرده‌ام، اما آنقدر از مردمی که به من آسیب زدند و مرا ناامید کردند عصبانی بودم که فقط روی آنان تمرکز داشتم.

در بیست و سه سالگی با دیو ازدواج کردم، و از آن زمان به‌طور مرتب در کلیسا شرکت کردم. من فکر می‌کردم چون با "افراد کلیسا" برخورد دارم، می‌توانم به آنها اعتماد کنم و از آنها آسیب نخواهم دید، اما این درست نبود. در حقیقت بعضی از عمیق‌ترین ناامیدی‌هایی که در زندگی‌ام تجربه کردم از جانب مسیحیان است. (تقریباً می‌شنوم بعضی از خوانندگان زیر لب می‌گویند "آمین!") شما هم ممکن است چنین تجربیاتی داشته باشید و مطمئن هستم که شما هم داستان‌هایی از آنچه مردم با شما کردند، برای تعریف دارید.

انسان‌ها از جمله خود ما، ناکامل هستیم، و اگر غیر از این فکر کنیم خودمان را در معرض ناامیدی رنج‌آوری قرار می‌دهیم. عیسی برای ضعیفان آمد نه افراد قوی، و من برای این موضوع سپاسگزارم. من مدام به بخشش و رحمت نیاز دارم و این یعنی اینکه من هم باید آماده باشم که با فروتنی این کار را در قبال دیگران انجام دهم. موضوع اعتماد - یا فقدان اعتماد - موضوع اصلی سرخط خبرهای امروز است. ادعای آزار جنسی توسط کشیشان مکرراً گزارش می‌شود. در مورد رسوایی انرون* شنیده‌ایم که چطور هزاران نفر در مورد پس‌انداز زندگیشان فریب خوردند. ما به سیاستمدارانی رأی می‌دهیم که فکر می‌کنیم قابل اعتماد هستند اما آنها با انجام ندادن وعده‌هایشان ما را ناامید می‌کنند.

چگونه خوب را از بد تشخیص دهیم؟ چطور بفهمیم کسی قابل اعتماد هست یا نه؟ چطور بفهمیم به چه کسی می‌توانیم اعتماد کنیم؟ پاسخ‌های ساده‌ای وجود ندارند، و گاهی ما حتی نمی‌توانیم به کسانی که متعهد به نگهداری و مراقبت از ما هستند، اعتماد کنیم. برای مثال سراغ زن جوانی بروید که توسط پدرش که شماس محترم کلیسا بود مورد سوء استفاده‌ی جنسی قرار گرفته بود. همه از جمله اهل خانواده‌اش معتقد بودند که آن مرد مظهر راستی و اطمینان بود. اما در آخر، آن مرد ثابت کرد که شریر و حيله‌گر است. در مقاله‌ای با عنوان "به چه کسی می‌توانید اعتماد کنید؟" دکتر اروین دبلیو. لوتزر** می‌گوید:

چرا مردم غیرقابل اعتماد هستند؟ گرچه ما دوست داریم چنین فکر کنیم که ما همواره با گزینه عقلی جلو می‌رویم، حقیقت این است که این تمایلات

خودخواهانه‌ی ماست که ما را به پیش می‌راند. و چون می‌خواهیم خوب به نظر برسیم، برای ما آسان است که با دقت به شخصیت ظاهری خود توجه کنیم و از درستی و صداقت قلب خود، غافل می‌شویم. در حقیقت بعضی از مردم نه تنها دیگران را فریب می‌دهند، بلکه در نهایت عملاً خود را فریب می‌دهند. وقتی خودفریبی ما به سرحد کمالش رسید، تبدیل به فرد شریری می‌شویم که حاضر است اطرافیان خود را نابود کند تا از خود بیمارمش مراقبت کند.

بله، مشکل است بدانیم به چه کسی می‌شود اعتماد کرد. خیانت زیاد است. بسیاری از دانشجویان می‌گویند در امتحانات تقلب می‌کنند. کارمندان از کارفرمایان خود دزدی می‌کنند. و این فهرست همچنان ادامه دارد. در حوزه‌ای نه چندان قابل‌ملاحظه ولی به همان اندازه ناامید کننده، پیدا کردن افراد ماهری که کارها را با کیفیت و مهارت بالا انجام دهند، از همیشه دشوارتر شده است. و حتی کاری به سادگی اعتماد کردن به مردم برای اینکه سر وقت به قرار ملاقات برسند، دشوار است. پس چه کاری باید انجام دهیم؟

آیا ما هم باید در قبال سایرین رویکردی تند و غیرقابل اعتماد اتخاذ کنیم و همانند دیگران بگوییم: "این روزها به هیچ‌کس نمی‌تونی اعتماد کنی؟" یا تصمیم بگیریم به دیگران اعتماد کنیم تا زمانی که آنها دلایل کافی برای اعتماد نکردن به ما بدهند؟ من به اعتماد کردن به مردم رأی می‌دهم، خیلی ساده چون دوست ندارم فقط به این دلیل که بعضی از مردم ممکن است مرا ناامید کنند، همواره عینک بدگمانی برچشم داشته باشم که این امر منجر به تیره‌بختی من خواهد شد.

با چشمان کاملاً باز اعتماد کن

ما می‌توانیم به مردم اعتماد کنیم بدون اینکه آن اعتمادی که در حقیقت تنها باید به خدا داشته باشیم را بر آنها قرار دهیم. عیسی در این باره صحبت کرد و یوحنا‌ی رسول آن را ثبت کرد:

اما عیسی را بر ایمانشان اعتماد نبود، زیرا همه را می‌شناخت.

این آیه نمی‌گوید عیسی به هیچ‌کس اعتماد نداشت. بلکه می‌گوید او خود را به اعتماد کردنِ آنان نسپرد. این به چه معناست؟ او هرگز چنین فکر نکرد که مردم هیچ وقت ناامیدش نخواهند کرد. او خود را به‌طور کامل به امانت به دستان آنان نسپرد.

و نیازی نداشت کسی درباره انسان چیزی به او بگوید، زیرا خود می‌دانست در درون انسان چیست.

یوحنا ۲: ۲۵

عیسی طبیعت انسان و ضعف آن را به خوبی می‌شناخت. او آمد تا انسان را در ضعفش، قوت دهد و اشتباهات و گناهانش را ببخشد. اگر در زندگی در پی دست یافتن به آرامش هستیم، ما نیز باید چنین کنیم. هیچ کدام از ما نمی‌تواند بگوید من به کسی آسیب نرده‌ام یا کسی را ناامید نکرده‌ام، یا آسیب ندیده‌ام و ناامید نشده‌ام. ما شخصاً ضعف طبیعت انسانی را تجربه می‌کنیم. من هیچ وقت عمداً به کسی آسیب نرده‌ام، اما گاهی چنین چیزی رخ داده است. بخشی از بودن در یک رابطه، نیازمند این است که آماده‌ی ناامید شدن از طرف مقابل باشید، ولی با اینحال به‌عوض تسلیم شدن راهی پیدا کنید تا اعتماد متقابل دوباره شکل بگیرد.

پس من تصمیم گرفته‌ام با چشمان کاملاً باز اعتماد کنم، یعنی از کسی (به‌جز خدا) توقع ندارم که مرا ناامید نکند. حتی با خدا، گاهی در ابتدای راه وقتی کارها آنطور که من انتظار داشتم پیش نمی‌رود ناامید می‌شوم. گرچه، بین ناامید شدن من و اینکه خدا مرا ناامید کند فرق هست. توقعات من، منشاء ناامیدی من هستند، نه خدا، چون کلام خدا به ما تعلیم می‌دهد که اگر امیدمان را بر او بگذاریم او ما را سرافکنده نمی‌کند (رومیان ۵: ۵ را ببینید).

انتظارات نادرست

چقدر از ناامیدی‌های ما به‌خاطر اشتباه شخص دیگری است و چقدر به‌خاطر اشتباه خود ما؟ فکر می‌کنم سؤال جالبی است. اشاره کردم که خدا هرگز ما را ناامید نمی‌کند. ممکن است ما به‌خاطر چیزی که او انجام می‌دهد یا نمی‌دهد، احساس ناامیدی کنیم، اما این به آن علت است که از ابتدا انتظارات ما

نادرست بوده‌اند. به جای اینکه آنچه خواست خدا بوده را بطلبیم، صرفاً در پی تحقق خواسته‌ی خود بوده‌ایم.

اینکه توقع داشته باشیم شخصی آسیبی به ما نرساند یا هرگز ما را ناامید نکند، یک توقع نادرست است، چون طبیعت انسانی ناتوان از کمال است. ما می‌خواهیم مردم آنچه دوست داریم یا احساس می‌کنیم را بدانند، و وقتی آنها نمی‌توانند، مأیوس می‌شویم که چرا آنها ما را نمی‌فهمند. اما چرا من باید دیو را به خاطر درک نکردن احساسم مقصر بدانم وقتی درک این موضوع به این شیوه در طبیعت او نیست؟ شخصیت او با شخصیت من متفاوت است، و بعضی از چیزها که برای من خیلی مهم هستند برای او اهمیتی ندارند و برعکس. من می‌توانم به او توضیح دهم که چه احساسی دارم و او می‌تواند با من ابراز همدردی کند چون مرا دوست دارد، اما هنوز نمی‌تواند احساس مرا تجربه کند. اگر یک زن می‌خواهد کاملاً فهمیده شود بهتر است با یک زن دیگر حرف بزند، و ترجیحاً با کسی که شخصیتی شبیه او دارد. اگر دیو می‌خواهد با کسی که واقعاً به ورزش علاقه دارد بحث و ورزشی کند، دیگر بی‌معنی است که با من حرف بزند. شاید از روی احترام تظاهر به علاقه‌مندی کنم اما هیجان او را نمی‌فهمم، چون هیچ‌وقت این حس را لمس نکرده‌ام و احتمالاً هرگز نیز نخواهم کرد.

هم‌اکنون که مشغول نوشتن این خطوط هستم، از دواج دیو و من پنجاه ساله شد و یکی از دلایل اینکه چرا از دواج ما موفقیت‌آمیز بوده است این است که مدت‌ها قبل یاد گرفتیم از هم توقع چیزی را نداشته باشیم که توانایی آن را نداریم. چیزهایی هستند که می‌توانیم یاد بگیریم فقط از روی مهربانی آنها را به اشخاصی که نیاز دارند بدهیم، اما چیزهایی هم هستند که غیر ممکن‌اند. دیو می‌خواهد من از زندگی‌ام لذت ببرم، و می‌داند نمی‌توانم مگر اینکه آزادانه خود واقعی‌ام باشم، و او هم از آنچه هستم خوشحال می‌شود نه آنچه آرزو می‌کند که باشم. من هم درمورد او این کار را می‌کنم. سال‌ها طول کشید تا به این مرحله رسیدیم و پیش از آن هر دوی ما بخاطر توقعات نادرستی که از هم داشتیم باعث آسیب و ناامیدی یکدیگر بودیم.

عیسی می‌دانست شاگردانش او را ناامید خواهند کرد، پس وقتی موعدهش فرا رسید، او آماده بود و در پی این رفتار آنها از پای در نیامد. یهودا به او خیانت کرد، پطرس او را انکار کرد، تمام آنها در طول آن ساعت سختی که او به آنان نیاز داشت، خوابیدند به عوض اینکه با او دعا کنند، همانطور که از آنها خواسته بود. اما او همچنان به محبت کردن ایشان بطور کامل ادامه داد. او این

نگرش منفی را نداشت که بگوید: "شما مرا رنجانیدید پس من هرگز دوباره به شما اعتماد نخواهم کرد." او توقع بی‌جایی از آنان نداشت.

اینکه از مردم توقع داشته باشیم کار درست را انجام دهند و تلاش کنند به هر نحو ممکن به ما آسیب نزنند، انتظار اشتباهی نیست. اما در عین حال نمی‌توانیم توقع داشته باشیم که هرگز اشتباه نکنند. مردم کامل نیستند!

من سال‌های زیادی بیشتر وقت خود را در ناامیدی و اندوه سپری کردم،

این حکیمانه است که هر روز برای چیزهای برنامه‌ریزی نشده برنامه بریزید.

چون برنامه‌هایم آنطور که توقع داشتم پیش نمی‌رفت، تا اینکه متوجه شدم همیشه در طول سال فقط چند روز هست که همه چیز دقیقاً همانطور که می‌خواهم از کار در

می‌آمدند. حالا من برای چیزهای برنامه‌ریزی نشده، برنامه‌ریزی می‌کنم، این کار باعث می‌شود در آرامش بمانم. همیشه بیاد داشته باشید که این حکیمانه است که هر روز برای چیزهای برنامه‌ریزی نشده برنامه بریزید.

به نیمه‌ی روشن نگاه کنید

ما در مورد مردمی که نمی‌توانیم به آنها اعتماد کنیم صحبت کرده‌ایم، اما در مورد آن افرادی که بارها ثابت کرده‌اند قابل اعتماد هستند چه؟ همینطور که گفتیم هیچ‌کس کامل نیست اما افراد برجسته و فوق‌العاده‌ای در دنیا هستند که پر از صداقت و درستی می‌باشند. ما می‌توانیم به آنها اعتماد کنیم که به قول‌شان وفادار می‌مانند و هرگز عمداً اعتماد ما را به یأس تغییر نمی‌دهند.

من این امتیاز را دارم که تعدادی از این افراد را می‌شناسم و به خاطر وجودشان شکرگزارم. وقتی رنجور هستم یا وسوسه می‌شوم که طرز فکر قدیمی "به هیچ‌کس نمی‌تونی اعتماد بکنی" در قلبم رسوخ کند، این افراد کمیاب را که امید را در من زنده می‌کنند، به یاد می‌آورم.

نگاه کردن به نیمه‌ی روشن، بهترین کار است. جنبه‌ی مثبت هر چیز به جنبه‌ی منفی آن ترجیح دارد. یکی به ما آرامش می‌دهد یکی آرامش ما را می‌دزد. پس چرا با نگاه کردن به جنبه‌ی مثبت، تا جایی که ممکن است زندگی خود را خوب نسازید؟

تشخیص

یکی از عطایای روح القدس که در دسترس ما قرار دارد تشخیص ارواح است (اول قرن‌تین ۱۲: ۴-۱۱ را نگاه کنید). این یک هدیه‌ی فوق طبیعی از سوی خداست که ما را قادر به شناخت شخص شریر و شخص نیکو می‌کند. من اغلب برای عطیه‌ی تشخیص دعا می‌کنم. می‌دانم، زمانی که هیچ روش طبیعی وجود ندارد، خدا می‌تواند باعث شود که من بفهمم چیزی در مورد یک شخص خاص درست نیست. اخیراً نسبت به کسی که ملاقات کرده بودم چنین احساسی داشتم. هر بار او را ملاقات می‌کردم با خودم می‌گفتم، من به تو اعتماد ندارم. در ابتدا خودم را برای این مظنون و بدبین بودن سرزنش می‌کردم، اما بعد دو شخص مختلف در دو موقعیت مجزا به من گفتند که این شخص آن‌طور که خودش را نشان می‌دهد نیست. او خودش را به‌عنوان شخصی روحانی که به زندگی خداپسندانه اعتقاد عمیق دارد معرفی می‌کرد، اما در حقیقت در زندگی روزانه‌اش این‌طور نبود.

همین‌طور اخیراً این احساس را در مورد یک کارمند داشتم، حس می‌کردم چیزی درست نیست. نمی‌دانستم موضوع چیست اما وقتی با او بودم احساس ناآرامی می‌کردم. بعد از چند ماه فهمیدیم این شخص کارها را درست انجام نمی‌داد و بر مسائلی سرپوش گذاشته بود که سرانجام می‌بایست برملا می‌شدند. چون از پیش احساس کرده بودم که چیزی درست نیست، ناامیدی‌ای که با آن روبرو شدم آنقدر شدید نبود که اگر ناگهان با این موضوع روبرو می‌شدم. تشخیص می‌تواند جلوی درگیر شدن ما با آدم‌های اشتباه را بگیرد، همین‌طور می‌تواند پیش از اینکه چیزی اتفاق بیفتد کمک کند ما آماده شویم.

وقتی احساس می‌کنم که چیزی درست نیست یا با شخصی راحت نیستم، فقط به آن احساس تکیه نمی‌کنم چون می‌دانم ممکن است اشتباه کرده باشم و نمی‌خواهم به‌خاطر یک احساس، کسی را قضاوت کنم یا قلبم را بروی آن ببندم. اما این مرا محتاط‌تر می‌کند تا با دقت بیشتری از نزدیک نگاه کنم. من دعا می‌کنم اگر مشکلی وجود دارد، خدا آشکار کند و او همیشه این کار را می‌کند. برای عطیه‌ی تشخیص دعا کنید. این شما را از فریب خوردن و آسیب دیدن محافظت می‌کند.

یک شخص واقعاً روحانی یک شخص بصیر است:

اما شخص روحانی درباره همه چیز قضاوت [آزمایش، تحقیق، پرسش، تشخیص] می‌کند.

اول قرنیتیان ۲: ۱۵

به خدا اعتماد کن!

گرچه ما نمی‌توانیم همیشه به مردم اعتماد کنیم، اما همواره می‌توانیم به خدا اعتماد کنیم! پدر آسمانی ما بارها و بارها ثابت کرده است که او در مورد هر چیزی که ما به او می‌سپاریم قابل اعتماد است.

درک می‌کنم که سؤالاتی هم وجود دارند که باید به دنبال جوابشان باشیم. مثل: اگر خدا نیکوست و او حاکم است، چرا در مورد موقعیت‌های وحشتناکی که در زندگی مردم وجود دارد کاری نمی‌کند؟ چطور ما می‌توانیم به کسی اعتماد کنیم که می‌تواند کاری کند که دردهای ما از بین برود، ولی این کار را نمی‌کند؟ چرا چیزهای بد برای مردم خوب اتفاق می‌افتد؟ پدر من که بسیار شریر بود تا هشتاد و سه سالگی عمر کرد و همین اواخر در مراسم خاکسپاری یک مادر مسیحی سی و هفت ساله دارای دو فرزند، شرکت کردم. چرا مردم شریر اغلب عمر طولانی دارند و افراد خوب در جوانی می‌میرند؟

پاسخ‌هایی وجود دارند اما هیچ کدام برای راضی کردن کسی کافی نیستند. به این موضوعات با توانایی اندکم، بعداً در این کتاب خواهم پرداخت، اما بار دیگر اجازه دهید بگویم که اعتماد به خدا همیشه مستلزم این است که سؤالاتی بی‌جواب داشته باشیم و در هر صورت هنوز به او اعتماد کنیم. بخشی از اعتماد بدون حد به خدا یعنی حتی وقتی سؤالی بدون جواب داریم، از اعتماد به خدا دست برنمی‌داریم! ممکن است ما جواب را ندانیم، اما می‌توانیم در ایمان آرامش داشته باشیم که خداوند می‌داند.

اعتماد به خدا یک امتیاز است؛ انتخابی است که می‌توانیم آن را برگزینیم. بعد از سالیان دراز پرسیدن سؤالات زیاد، تصمیم گرفته‌ام به خدا اعتماد کنم چون برای من راهی دیگر برای همیشه شاد بودن وجود ندارد. من ایمان دارم او ارزش اعتماد من را دارد. من تجربه کرده‌ام که اعتماد را بر چیزی یا بر کسی دیگر قرار دهم، و هیچ چیز یا هیچ‌کس را به حد کافی بی‌عیب پیدا نکردم که شایسته‌ی این اعتماد باشد، پس این اعتماد را بر خدا قرار می‌دهم. من سعی

کرده‌ام به خودم اعتماد کنم، و این یک فاجعه‌ی کامل بود. من سعی کرده‌ام به بقیه‌ی مردم اعتماد کنم و گرچه مردم خوبی هم وجود دارند، اما ما دیده‌ایم که طبیعت انسانی ناقص است. حکومت گزینه‌ی خوبی نیست، نه بازار سهام نه صندوق بازنشستگی من. پس از بررسی دیگر گزینه‌های من، خدا برنده است - من به خدا اعتماد می‌کنم!

خیلی جالب است که وقتی آخرین جمله را نوشتم، شادی عظیمی جانم را پر کرد! این به من می‌گوید که وقتی به خدا اعتماد می‌کنیم او شاد می‌شود. او این را دوست دارد، و از آنجایی که او بین قومش زندگی می‌کند، وقتی او شادی می‌کند ما هم شاد می‌شویم.

هرگاه این پرسش برایتان به وجود آمده باشد که شادی‌تان کجا رفته است، ایمان خود را چک کنید. پولس به رومیان گفت که شادی و آرامش در ایمان پدیدار می‌شود (رومیان ۱۵: ۱۳ را ببینید). من این اصل را در زندگی‌ام امتحان کرده‌ام و می‌دانم درست است. وقتی به خدا اعتماد می‌کنم، به کلام او و وعده‌هایش ایمان دارم آرامش و شادی دارم و از زندگی لذت می‌برم. اما وقتی به او اعتماد نمی‌کنم، با شک، ترس، نگرانی و پریشانی پر می‌شوم. این باعث ایجاد استرس می‌شود و بار سنگینی بر من می‌گذارد که نمی‌خواهم آن را حمل کنم.

ما فقط دو انتخاب داریم: به خدا اعتماد کنیم یا به خدا اعتماد نکنیم. این

چیزی نیست که بتوانیم نصفه انجام دهیم ولی فوایدش را کامل دریافت کنیم! اما همان‌طور که پیش‌تر پیشنهاد شد، و مهم‌تر از هر چیز، با خدا رو راست باشید. تظاهر

«پدر، من به تو اعتماد می‌کنم که کمک کنی تا اعتماد به تو را یاد بگیرم.»

ما را به جایی نمی‌رساند. اگر با اعتماد کردن به خدا مشکل دارید اما می‌خواهید اعتماد کنید، چنین دعا کنید: "پدر، من به تو اعتماد می‌کنم که کمک کنی تا اعتماد به تو را یاد بگیرم."

خدا مشتاق است شما را هر جا هستید ملاقات کند و کمک کند به جایی که

باید باشید برسید. این خبر خوش انجیل است!

فصل ۴

حماقت تکیه به خود

نه آنکه خود کفایت داشته باشیم تا چیزی را به حساب خود بگذاریم، بلکه کفایت ما از خداست.

دوم قرنتیان ۳: ۵

اعتماد به خدا یا اعتماد به خودتان؟ بحثی قدیمی، که هر روزه افراد زیادی به این سؤال پاسخ‌های متفاوتی می‌دهند. انسان‌گرایی همیشه به قدرت تمام به ضد تفکر نیاز به خدا جنگیده است.

هر انسانی و مخصوصاً هر مسیحی باید اهتمام ورزد که از استعدادهايش با حداکثر ظرفیت استفاده کند، و در این باره ما لازم است تصمیماتی بگیریم. اما ما دعوت نشده‌ایم که زندگی را آن‌طور که دلمان می‌خواهد طی کنیم و خدا را همواره نادیده بگیریم تا زمانی که موقعیتی اضطراری پیش بیاید که خودمان قادر به حلش نباشیم.

تلاش برای این‌که همیشه با اتکا به نفس زندگی کنید، تنها به خستگی فیزیکی، احساسی و روانی و سرخوردگی و ناامیدی و احتمالاً خشم و گاهی گيجی منتهی می‌شود.

یوشع ۲۴: ۱۵ انتخابی که ما باید انجام دهیم را ارائه می‌دهد و این اولین انتخاب هر ایماندار است:

اگر در نظرتان ناپسند است که خداوند را عبادت کنید،
همین امروز برای خود برگزینید که را عبادت خواهید
کرد ... اما من و خاندانم، پهوه را عبادت خواهیم کرد.

از تمام هشدارهایی که امروز می‌توانم به شما پیشنهاد کنم، مهم‌ترین آن این خواهد بود "تصمیم خودتان را بگیرید که آیا می‌خواهید خدا را عبادت کنید یا نه، و اجازه ندهید دنیا یا هرکسی دیگر برای شما تصمیم بگیرد."

به چه کسی در زندگی اعتماد خواهید کرد؟ الف و یا، همان کسی که انتها را از ابتدا می‌داند؟ یا به خدایان سیستم این دنیا و روح تکیه بر خود اعتماد خواهید کرد؟

به چه کسی در زندگی اعتماد خواهید کرد؟

اتکا به خود چیست؟

اتکا به خود تلاش انسان برای دستیابی به شادی از طریق عوامل خارجی مثل پول، موقعیت، قدرت، ظاهر، دارایی و نظایر آن است. وقتی متقاعد هستیم که این چیزها ما را شاد می‌سازد، آنها را با شوق و ذوق تمام تعقیب می‌کنیم، و وقتی می‌فهمیم که آنها آنچه فکر می‌کردیم را برای ما به ارمغان نمی‌آورند به شدت ناامید می‌شویم.

یکبار شنیدم کسی می‌گفت: "مردم تمام عمرشان را صرف بالا رفتن از نردبان موفقیت می‌کنند و وقتی به آن بالا می‌رسند، تازه می‌فهمند که نردبان به ساختمان اشتباهی تکیه داده شده است." من شک دارم کسی در لحظه‌ی مرگش در مورد تراز بانکی‌اش سؤال کند، در آن زمان آنها می‌خواهند با خانواده و دوستان خود یا شاید هم خدا باشند.

مطمئنم شما هم گفته‌اید یا شنیده‌اید که مردم می‌گویند: "من به هیچ‌کس نیاز ندارم. من می‌تونم از خودم مراقبت کنم." من سال‌ها این یا چیزهایی شبیه به این عبارات را می‌گفتم. ولی خوشبختانه روزی فهمیدم که من حقیقتاً به مردم دیگر نیاز دارم و به شدت به خدا نیاز دارم. مردمی که معمولاً چنین جملاتی را می‌گویند عمیقاً توسط افراد دیگر آسیب دیده‌اند و هرگز با یک رابطه‌ی حقیقی با خدا از طریق عیسی آشنا نشده‌اند. آنها به هیچ‌کس جز خودشان اعتماد نمی‌کنند، و هنوز نفهمیده‌اند که اتکا به خود بدترین انتخابی است که می‌توانند انجام دهند. آنها احتیاج دارند خدای حقیقی را ملاقات کنند، او که آنها را آفرید و بدون قید و شرط آنها را دوست دارد.

فردی ممکن است فکر کند که به کسی نیاز ندارد، اما خدا ما را این‌طور آفریده است که به همدیگر نیاز داریم و چه بخواهیم چه نخواهیم نمی‌توانیم با تمام ظرفیت عمل کنیم مگر اینکه یاد بگیریم که به آدم‌های دیگر در زندگی مان تکیه کنیم و با آنها شریک باشیم. بعنوان فرد، هر کدام از ما استعدادها و توانایی‌هایی داریم، ولی هیچ کدام از ما تمام آنها را باهم ندارد. خدا ما را در

ارتباط با دیگرانی قرار می‌دهد که چیزی دارند که ما نداریم، و همین‌طور که ما کار کردن با هم را یاد می‌گیریم می‌توانیم کارهای بزرگ انجام دهیم و از زندگی خود لذت ببریم.

متأسفانه ما گاهی وقت‌مان را با انتقاد از مردم هدر می‌دهیم، چون آنها با روش ما عمل نمی‌کنند، و ما به‌جای پذیرفتن آنها، آنها را رد می‌کنیم. این باعث می‌شود چیزهایی که این افراد می‌توانند به زندگی ما اضافه کنند را از دست می‌دهیم و آنها هم از آنچه ما می‌توانیم به زندگی آنها اضافه کنیم محروم می‌شوند. یکی از مهم‌ترین چیزهایی که همه‌ی ما می‌توانیم یاد بگیریم این است که هر فردی از ارزش بالایی برخوردار است. آنها هم مثل ما ناکامل هستند و برقراری و دوام یک رابطه‌ی خوب، کار و تلاش لازم دارد و حتماً ارزش این تلاش را دارد.

فکر نکنید چون شما توسط کسی آسیب دیده‌اید، پس همه به شما آسیب خواهند زد! این‌که اعتماد کنید و گاهی آسیب ببینید بهتر از این است که منزوی شوید و قلبتان را برای هیچ‌کس باز نکنید. من به‌خاطر تجربیاتم با مردم، دور قلبم حصاری ساخته بودم و می‌ترسیدم به کسی اجازه ورود بدهم. من چند ارتباط داشته‌ام

فکر نکنید چون شما توسط کسی
آسیب دیده‌اید، پس همه به شما
آسیب خواهند زد!

اما آنها سالم نبودند چون من بیشتر تر و قتم به‌جای شکل دادن یک رابطه خوب صرف تلاش برای پذیرفته شدن می‌کردم. خوشبختانه، از طریق ارتباطم با خدا و تجربه‌ی قدرت کلام او دوباره یاد گرفته‌ام اعتماد کنم.

اگر شما آسیب دیده‌اید، خدا منتظر است جان زخمی شما را شفا دهد. او شکسته‌دلان را شفا می‌دهد و به‌جای غم به آنها شادی می‌دهد (اشعیا ۶۱: ۱-۷ را ببینید). او خود دیوار دفاعی به گرداگرد شما خواهد شد. خدا تضمین نمی‌کند که ما هرگز آسیب نخواهیم دید اما برای وقتی که آسیب می‌بینیم وعده‌ی تسلی، شفا، و ترمیم می‌دهد. وقت بگذارید تا آرام و با تعمق این بخش کلام را بخوانید. طی سال‌ها این کلام به من کمک کرد تا یاد بگیرم چطور به جای متکی به خود بودن، به خدا متکی باشم.

سپاس بر خدا، پدر خداوند ما عیسی مسیح، که پدر
رحمت‌ها و خدای بخشنده‌ی همه‌ی دلگرمی‌هاست

که به ما در همه سختی‌هایمان دلگرمی
می‌بخشد تا ما نیز بتوانیم با آن دلگرمی
که از او یافته‌ایم، دیگران را که از
سختی‌ها می‌گذرند، دلگرم سازیم.

دوم قرنتیان ۱: ۳-۴

اگر به خدا اجازه نمی‌دادم زخم‌هایم را شفا دهد، آن وقت قادر نبودم به دیگران تعلیم دهم که از او کمک و دلگرمی دریافت کنند. هم‌چنین خدا چیزهای مهمی برای شما دارد تا انجام دهد، و نیز افرادی را مقرر کرده است که شما را کمک کنند. اگر شما هنوز زخمی هستید و در رنج‌های گذشته درجا می‌زنید، دعا می‌کنم که از همین امروز شروع به دریافت تسلی و شفای خدا کنید. با درخواست ساده از خدا برای شفای جان‌تان و تسلی در رنج‌تان شروع کنید. خدا نه تنها شما را شفا خواهد داد او سال‌های از دست رفته‌ی زندگی شما را برخواهد گرداند. او وعده می‌دهد که اگر اعتمادمان را بر او بگذاریم، به‌خاطر تنگی‌های گذشته‌مان دو برابر به ما برکت می‌بخشد. البته تمام این‌ها یک شبه انجام نمی‌شود، وقتی ما در اعتماد به خدا ادامه دهیم و با روح‌القدس در مسیر کامل شدن، همکاری کنیم به‌تدریج این اتفاقات رخ می‌دهند. اشعیا ۶۱: ۷ می‌گوید:

خدا نه تنها شما را شفا خواهد داد او سال‌های از دست رفته‌ی زندگی شما را برخواهد گرداند.

به عوض شرمساری، نصیب دو چندان خواهید یافت،
و به عوض رسوایی، در میراث خود شادی خواهید کرد.
بنابراین، ایشان در سرزمین‌شان نصیب دو چندان خواهند یافت،
و خوشی جاودانی از آن ایشان خواهد بود.

این وعده‌ی خدا در زندگی من و بسیاری از افرادی که می‌شناسم تحقق یافت. اگر تا الان این را تجربه نکرده‌اید، مطمئن باشید که شما هم قادر به تجربه کردن آن هستید. اعتماد به خدا کلیدی است که این وعده و هم‌چنین وعده‌های دیگر را می‌گشاید.

نادان

امثال کتابی است که اصول حکمت را بیان می‌کند و نویسنده‌ی آن سلیمان، زمان زیادی را صرف به‌تصویر کشیدن ثمره‌ی حکمت و حماقت می‌کند. برای هر دو شخص نادان و حکیم وعده‌هایی وجود دارند. به مرد حکیم هر برکتی که بتوان نام بُرد، وعده داده شده است: هدایت، حفاظت، عمر طولانی و سلامتی، دارایی، ترقی، احترام، اینها تنها چند مورد از آن وعده‌هاست. اما شخص نادان صرفاً متضاد این وعده‌ها را می‌تواند توقع داشته باشد.

در امثال، نادان بعنوان شخصی متکی به خود یا مطمئن به نفس توصیف می‌شود. بگذارید واضح بگویم - هرکسی که متکی به خود است، نادان است و نتیجه‌ی چنین انتخابی هرگز خوب نخواهد بود. شخص متکی به خود نصیحت را رد می‌کند. آنها متقاعد شده‌اند که راه‌شان همیشه درست است. شرم و رسوایی بالاترین درجه‌ای است که می‌تواند به یک شخص احمق اعطا شود. (امثال ۳: ۳۵ را ببینید). نادانان بدون فکر صحبت می‌کنند، و شما آنها را از نحوه‌ی صحبت‌شان می‌توانید تشخیص دهید. آنها پارسایی را استهزا می‌کنند، شرارت را دوست دارند و از خوبی نفرت دارند. یکی از ویرانگرترین ویژگی‌های شخصیت نادان و متکی به خود غرور است. غرور آنها فریب‌شان می‌دهد و آنها از شنیدن صدای خدا سر باز می‌زنند.

با اطمینان می‌توان گفت که مردم نادان زیادی در دنیا وجود دارند، و آنها ثمره‌ی حماقت خود را درو خواهند کرد مگر اینکه تغییر کنند. هیجان‌انگیزترین نکته در مورد خدا این است که هر وقت ما به شروعی جدید و آغازی نو نیاز داریم، او آماده‌ی برآورده کردن این آرزوست. هیچ‌کس برای همیشه در اسر و پایبند گذشته‌اش نخواهد کرد مگر اینکه خودش انتخاب کند که بماند. گرچه من سال‌ها متکی به خودم بودم، با کمک خدا عوض شده‌ام و الان در همه وقت به نیازم به خدا آگاهی دارم، همین‌طور به نیازم به مردم! من به خدا اعتماد می‌کنم که افراد درست را در زندگی من قرار دهد و بعد وقتی همراه با آن افراد بر خدا اعتماد می‌کنیم، شاهد رخ دادن اتفاقات شگفت‌انگیز می‌شویم.

حتی شخصی که کاملاً متعهد به ایمان مسیحی است ممکن است کارهای احمقانه‌ای انجام دهد. حداقل می‌دانم که من اینطور هستم. چند ماه قبل یک تعهد طولانی مدت دادم بدون اینکه در موردش فکر کنم و الان آرزو می‌کنم کاش این کار را نکرده بودم. من به جای اینکه وقت بگذارم و حکمت خدا را جستجو کنم، از روی احساسات، تعهد را پذیرفتم. من توبه کرده‌ام و از خدا خواستم برای عمل

به وعده‌ام مرا کمک کند، چون می‌دانم اگر این کار را نکنم، ممکن است احمقانه‌تر پیش رود. من می‌توانم از این اشتباه در تصمیم‌گیری، درسی یاد بگیرم. منظور من این است که همه‌ی ما در یک زمان‌هایی احمق هستیم، اما اگر قلب‌مان با خدا راست باشد، او می‌تواند حتی در اشتباهات ما به نیکویی عمل کند. گهگاه از روی حماقت عمل کردن و با اتکا به نفس تصمیم گرفتن بدون مشورت با خدا، با زندگی کردن مثل یک شخص نادان متکی به خود فرق دارد. وقتی فهمیدم شخص احمق در کتاب مقدس به عنوان فردی متکی به خود یا مطمئن به نفس تعریف می‌شود، چشمانم به خیلی از مسائل باز شد. مشکل اتکا به نفس، بزرگ‌تر از آن است که بتوانیم تصور کنیم. اتکا به خود در را بر روی کمکی که خدا می‌خواهد به ما کند می‌بندد. حاصل کار، زمانی که به خودمان تکیه می‌کنیم با زمانی که به خدا اعتماد می‌کنیم قابل مقایسه نیست!

مجبور نیستی تمام آن را انجام دهی

اینکه به هیچ‌کس به جز خودتان اعتماد نکنید بار سنگینی برای حمل است. یعنی مجبور باشید تمام کار را خودتان انجام دهید. وای! من حتی از فکرش هم خسته می‌شوم، چون زمانی که این‌طور زندگی می‌کردم را به یاد می‌آورم. بخشی از معنی اعتماد کردن "تکیه کردن" است، یعنی اتکا کردن، اطمینان کردن، وابسته بودن، روی کسی حساب کردن. وقتی ما بر کسی اتکا می‌کنیم، بارهای ما سبک‌تر می‌شوند.

اگر می‌شنوید که به خودتان می‌گویید: "بیش‌تر از این دیگه نمی‌تونم ادامه بدم." احتمالاً به این معنی است که شما برای انجام کارهایی بیش‌تر از آنچه برایش خلق شده‌اید، تلاش می‌کنید. هر کدام از ما محدودیت‌هایی داریم. وقتی به سطح استرس‌مان توجه کنیم، می‌توانیم حد و مرز خود را تشخیص دهیم. وقتی بار سنگینی را حمل می‌کنم که منجر می‌شود مدام احساس فرسودگی بکنم، اغلب شکایت می‌کنم و معمولاً بداخلاق هستم و با بقیه مردم صبور نیستم، این یعنی از حد و مرز خودم عبور کرده‌ام. احتیاج دارم کمک بگیرم، یا از خدا یا از کسی که خدا مهیا کرده است. من نیاز دارم به دیگران اعتماد کنم، اما این کار سخت است، زمانی که ندانم چطور اعتماد کنم.

آیا تمام کارهایی را که انجام می‌دهیم، واقعاً مجبوریم انجام دهیم؟ آیا حقیقتاً ما تنها کسی هستیم که توانایی انجام آن کار را دارد؟ یا ما از اعتماد به شخصی

دیگر می‌ترسیم؟ شاید ما هویت‌مان (ارزش و اعتبارمان) را از "کسی که تمام کارها را انجام می‌دهد" می‌گیریم؟ پاسخ صادقانه به این سؤالات، نیازمند بررسی دقیق احساسات و انگیزه‌های ماست. ما در مخفی شدن از خودمان خیلی ماهر هستیم. چند نفر به راستی خودشان را و انگیزه‌هایی که پشت عملکردشان است را می‌شناسند؟ آیا ما می‌ترسیم از خودمان بپرسیم چرا فکر می‌کنیم باید تمام کارها را انجام دهیم؛ چون ممکن است جوابش را دوست نداشته باشیم؟ یکی از چیزهایی تأسف‌برانگیزی که فهمیدم این بود که من حس می‌کردم باید همه کارها را خودم انجام دهم چون شخص مغروری بودم و معتقد بودم هیچ‌کس نمی‌تواند کاری که لازم است را به خوبی من انجام دهد!

هم‌چنین من تجربه‌ی پردردگی در گذشته‌ام داشتم، و به‌خاطر آن در درخواست کمک از بقیه مردد بودم، چون فکر می‌کردم اگر کمک بخواهم ممکن است باز هم طرد شوم. وقتی ما درخواست کمک می‌کنیم و جواب "نه" می‌شنویم، حس خوبی به ما دست نمی‌دهد. مثل خیلی‌ها می‌ترسیدم نگاهی عمیق‌تر به زندگی‌ام بیندازم، پس همچنان به انجام همه‌ی کارها به تنهایی ادامه دادم تا این‌که نزدیک بود از پا بیفتم. فقط آن موقع بود که سرانجام از خدا درخواست کمک کردم!

اگر احساس می‌کنید که دیگر طاقتتان به سرآمده است، باز ایستید و از خدا کمک بخواهید. وقتی ما از خدا می‌خواهیم به ما کمک کند، معمولاً او حجم زیادی از حقایق را بر ما می‌گشاید که همیشه هم هضم آن برای ما راحت نیست. حقیقت ما را آزاد می‌سازد، اما فقط در صورتی که پذیرای آن باشیم و اگر صادق باشیم شنیدن حقیقت معمولاً دردآور است.

برای من پذیرفتن اینکه مغرور بودم آسان نبود. من دوست داشتم همه چیز را در کنترل داشته باشم، من متکی به خود بودم و طرزفکر "من به هیچ‌کس نیاز ندارم" فکر پسندیده‌ای در من نبود. وقتی خدا این چیزها را برای من آشکار کرد، حس کردم روح پاره پاره شده و چنان درونم برایم فاش شد که خجالت می‌کشیدم، اما حقیقت مرا آزاد کرد. و برای هرکس که می‌خواهد این تجربه را داشته باشد همین اتفاق خواهد افتاد.

اعتماد به خدا آغاز تمام شفاهاست.

حالا من نه تنها نمی‌خواهم تمام کارها را انجام دهم، بلکه می‌دانم که نمی‌توانم همه‌ی کارها را انجام دهم! در حقیقت من هرگز نمی‌توانستم، شما هم نمی‌توانید.

اعتماد به خدا آغاز تمام شفاهاست. ما باید به راه‌های او اعتماد کنیم حتی

اگر ابتدا به نظر برسد که با اعتماد کردن به او شرایط بدتر شده است. درک این موضوع دشوار است که چرا گاهی شفا می‌تواند بدتر از خود بیماری سبب رنجش ما شود، اما وقتی موضوع مربوط به جان‌های ماست، اغلب شاهد این واقعیت هستیم. من در جانم بیماری داشتم. من نمی‌دانستم چطور اعتماد کنم. من در ترس زندگی می‌کردم. کوله‌بار من پر از بارهای سنگین بود و من به حمل آن ادامه می‌دادم. در حقیقت من خوشحالم که گذشته‌ام را دارم که می‌توانم به آن رجوع کنم، این به من کمک می‌کند که بفهمم الان زندگی من چقدر عالی است. وقتی فشاری که تحت آن زندگی می‌کردم را به یاد می‌آورم، و این که الان چقدر سبک و آزادم، حقیقتاً از قدرت و نیکویی خدا متحیر می‌شوم! من در مورد مسیری که در آن بودم صحبت می‌کنم چون فکر می‌کنم مردم زیادی هنوز آنجا گرفتار هستند. دعای من این است که دانستن اینکه کسی دیگر آزاد شده است جان پریشان دیگری را تشویق کند که این اتفاق برای او هم می‌تواند پیش بیاید، اگر او اجازه دهد که دست خدا در زندگی‌اش عمل کند. بر خدا تکیه کن و به او اعتماد کن که به تو کمک می‌کند و از تو مراقبت می‌کند! وقتی امروز به مردمی که در سراسر دنیا فکر می‌کنند که در زندگی هیچ نیازی به خدا ندارند می‌اندیشم، این موضوع مدام مرا شگفت‌زده می‌کند. اگر در هر لحظه از زندگی‌ام خدا را نداشتم، در هیچ چیزی نمی‌توانستم هدفی پیدا کنم. خدا ما را طوری طراحی کرده که به او نیاز داریم، پس جدا از خدا حقیقتاً نمی‌توانیم هرگز عملکرد درستی داشته باشیم. بعضی خودشان را فریب می‌دهند وقتی چنین فکر می‌کنند که اوضاع زندگی‌شان کاملاً روبه‌راه است، اما روز حساب پس دادن آنها نیز خواهد آمد. آنها بلاخره به انتهای خودشان خواهند رسید و امیدوارم فروتنی کافی داشته باشند که خدا را به زندگی خود دعوت کنند.

اگر شما با آشنا شدن با این تعلیم در مورد متکی به نفس بودن ملزم شده‌اید و نیاز به کمک دارید، از او درخواست کمک کنید! خدا برترین متخصص دنیا در کمک کردن به مردم است! روح قدوس او اینجا با ما است و او مدافع (یا پشتیبان) خوانده می‌شود (یوحنا ۱۴: ۲۶ را ببینید). فقط تصور کنید که شما یک حامی الاهی دارید که همیشه در کنار شما حاضر است، پس چرا کاری برای انجام دادن به او نسپارید؟ حقیقتاً شما مجبور نیستید همه‌ی کارها را به تنهایی انجام دهید. حقیقت این است که عیسی همه‌ی کارهای لازم را انجام داده است، و توسط اعتماد، ایمان و باور به او، شما می‌توانید نفس راحتی بکشید و بارهایتان را از دوش پایین بگذارید! شما می‌توانید بجای متکی به خود بودن، متکی به خدا باشید.

به خدا اعتماد کن و نیکویی کن (بخش ۱)

بر خداوند توکل نما (تکیه کن، متکی باش و مطمئن باش) و نیکویی کن؛
تو در زمین ساکن خواهی بود و قطعاً از سایه‌ی امانت او تغذیه خواهی
شد، و حقیقتاً پرورده خواهی شد.*

مزمور ۳۷: ۲ (ترجمه‌ی AMPC)

مزمور ۳۷: ۳ آیه‌ای است که وعده می‌دهد اگر به خدا اعتماد کنیم و نیکویی کنیم، پرورده خواهیم شد، اما مقصود صرفاً داشتن خوراک کافی برای ما نیست، بلکه به این معنا است که ما از وجود حس قناعت و رضایت در درون خود لذت خواهیم برد. ما شاید می‌خواهیم بعضی چیزها تغییر کنند، اما می‌توانیم در حین انتظار برای فرارسیدن تغییر، درونمان مملو از حس از رضایت از خدا باشد. اعتماد کردن به خدا برای فرزند خدا مزیتی بزرگ است. چون به او اجازه می‌دهد به جای فقط زنده ماندن، از زندگی لذت ببرد. به یاد آورید که اعتماد به خدا یک انتخاب است، و این یک امتیاز است. اما چیز دیگری هم هست که باید به اعتماد اضافه کنیم تا مزایای کامل آن را بدست آوریم و آن " نیکویی کردن " است. این فصل احتمالاً مهم‌ترین بخش کتاب برای شما باشد. اصول کتاب مقدسی در مزمور ۳۷: ۳ در زندگی من فوق‌العاده تأثیرگذار بوده‌اند، و ایمان دارم برای شما هم حیاتی هستند.

اعتماد به خدا یعنی نگرانی‌های خود را به او بدهیم و برای هیچ چیز تشویش و نگرانی نداشته باشیم، اما این به معنی کنار گذاشتن مسؤلیت‌هایمان نیست. اغلب برای دست یافتن به خواسته‌مان، باید دست به عملی که الهام‌گرفته و هدایت شده از سوی خداست، بزنیم. بعضی از مردم این عقیده اشتباه را دارند که اعتماد یا صبر کردن برای خدا اقتباس موضعی غیرفعال است، یعنی وقتی منتظر کار خدا هستیم نباید هیچ کاری انجام دهیم، اما این درست نیست. برای مثال، کسی

* «بر خداوند توکل نما و نیکویی کن؛ در زمین ساکن باش و از امانت پرورده شو.» ترجمه‌ی قدیم

که به خدا اعتماد می‌کند که شغلی برایش پیدا شود ولی هیچ جستجوی جدی در این زمینه انجام نمی‌دهد، نمی‌تواند توقع حصول نتیجه‌ی خوبی را داشته باشد. پولس در رساله به افسسیان به خوبی این را بیان می‌کند. او گفت آنچه را که برای حل آن بحران لازم است باید انجام دهند و بعد استوار در جای خود بایستند (افسسیان ۶: ۱۳ را ببینید). ما در این آیات اصل "اعتماد به خدا و نیکویی کردن" را می‌بینیم. آنچه باید را انجام دهید، آنچه می‌توانید را انجام دهید، و به خدا اعتماد کنید که آنچه شما نباید یا نمی‌توانید را انجام دهد.

اولین چیزی که ما همیشه لازم است انجام دهیم اعتماد به خدا در تمام قسمت‌های زندگی است. دومین چیزی که لازم است انجام دهیم آماده بودن برای انجام هر کاری است که خدا آن را نشان می‌دهد. من هدایت شده‌ام که وقتی نیازی دارم شیوه‌ی دعا کردنم را تغییر دهم. به جای اینکه بگویم "خداوند به تو اعتماد می‌کنم که این کار را برای من انجام می‌دهی" حالا می‌گویم "خداوند به تو اعتماد دارم که این موقعیت را در دستان خود داری و اگر چیزی هست که لازم است من انجام دهم لطفاً به من نشان بده." شاید شما هم بخواهید این کار را انجام دهید، البته اگر پیش از این نیز این چنین نمی‌کردید. من فکر می‌کنم این نحوه‌ی دعا ما را نسبت به نیازمان به گوش دادن به دستوری که خدا می‌خواهد به ما بدهد، هشیار نگه می‌دارد.

در اول ژانویه ۲۰۱۵ در یادداشت‌های روزانه‌ام نوشتم که من به انرژی بیش‌تری نیاز دارم. مدت کوتاهی بعد از آن، حس کردم باید هر روز به پیاده‌روی بروم. پیش از آن سه روز در هفته همراه با مربی ورزش می‌کردم، اما فکر کردم باید پیاده‌روی را هم اضافه کنم. هر روز به خدا اعتماد می‌کردم که اشتیاق و توانایی انجام آن را به من بدهد. در ظرف چند ماه، روزی هشت کیلومتر راه می‌رفتم و خیلی پرانرژی‌تر از همیشه بودم، تحمل بیش‌تری داشتم و از نظر ذهنی هشیارتر بودم. کم کردن وزن هم یک جایزه تکمیلی بود. چون هدف اولیه‌ی من نبود، به‌هر حال به هیجان آمده بودم. این تمرینات برای قلبم هم مفید بود و دقیقاً چیزی بود که بدنم به آن نیاز داشت. من به خدا اعتماد کردم که به من انرژی بیش‌تری می‌دهد و او به من کاری برای انجام دادن داد، همچنین اشتیاق و توانایی انجام آن را داد. اگر شما به خدا اعتماد کنید و حقیقتاً آماده باشید آنچه از شما می‌خواهد را انجام دهید، تضمین می‌کنم از پیشرفت‌تان به سمت دستیابی به اهدافتان شگفت‌زده خواهید شد.

من به خدا اعتماد کردم که به من انرژی بیش‌تری بدهد و او به من کاری برای انجام دادن داد.

چیز دیگری که اخیراً درمورد چشمان من رخ داد. من چشمان به‌شدت خشکی دارم

و آنها گاهی می‌سوزند و خیلی دردناک می‌شوند. تمام قطره‌های چشم را که برایم تجویز کرده‌اند استفاده کرده‌ام، و یک دستگاه بخور را در اتاق خوابم گذاشته‌ام، گرچه کمی کمک می‌کرد ولی هنوز اذیت می‌شدم، مخصوصاً زمانی که به مناطقی با آب و هوای خشک سفر می‌کردم و وضع خیلی بدتر می‌شد و به خاطر مسؤلیت‌های خدمتی‌ام اغلب مجبور به این کار بودم.

برای این وضعیت دعا کردم، همان‌طور که قبلاً بارها این کار را کرده بودم، و این بار حس کردم خدا می‌گوید من نیاز دارم آب بیش‌تری نسبت به آنچه در حال نوشیدن بودم، بنوشم. من فکر می‌کردم زیاد آب می‌نوشم! چند نفر به من گفته بودند که بهتر است آب بیش‌تر بنوشم، اما چون با خودم فکر می‌کردم که این کار را انجام می‌دهم، به حرف آنها توجهی نکرده بودم. نکته‌ی جالب این‌جاست که چطور غرورِ ذهنِ ما، از توجه ما به پیشنهادات افراد دیگر جلوگیری می‌کند. ما دست‌کم باید در مورد نصیحت‌هایی که می‌شنویم، در حضور خدا تعمق کنیم و ببینیم آیا آن پیشنهاد در روح ما تأیید می‌شود یا نه. خدا گاهی از طریق مردم با ما حرف می‌زند، اما ما باید به حد کافی فروتن باشیم تا به آنان گوش دهیم.

خوشبختانه خدا از ما دست نمی‌کشد. حتی اگر از این‌که توسط مردم به من بگویند چه کار کنم خسته شده بود؛ آن‌قدر مهربان است که الان خودش به من می‌گوید. من حس کردم باید دو برابر آنچه تا به حال آب می‌نوشیدم بنوشم.

خوشبختانه خدا از ما دست نمی‌کشد.

مخصوصاً وقتی در آب و هوای خشک هستم. برای انجام دادن این کار، لازم بود هر روز هشت بطری نیم‌لیتری آب بنوشم! پس

من آنها را روی میز قرار دادم و شروع کردم به نوشیدن، و مطمئناً چشمانم بهتر شدند. آنها کاملاً خوب نشدند، اما قطعاً از قبل بهتر هستند. نوشیدن این میزان آب یک چالش است، و من هر روز در آن موفق نمی‌شوم، اما از روی تجربه می‌دانم که می‌توانم یک عادت جدید را به بخشی از سبک زندگی‌ام تبدیل کنم.

در مقطعی هم نمی‌توانستم بخوابم و بعد از کلی غلت زدن و چرخیدن تا نزدیکی صبح، از خدا پرسیدم که مشکل چیست. او فوراً توجه مرا به اتفاقی که در آن روز رخ داده بود جلب کرد، وقتی که من با فردی به تندی حرف زده بودم و رفتار مناسبی با او نکرده بودم، و بلافاصله فهمیدم که باید از خدا طلب بخشش کنم، و این کار را کردم. همچنین لازم بود که از آن فرد در اولیو فرصت ممکن عذرخواهی می‌کردم. درست بعد از آن به خواب رفتم!

هدف من در زندگی این است که به اعتماد کردن به خدا و "نیکویی کردن" ادامه دهم. نیکویی کردن یعنی کار نیکویی را که خدا ما را به انجامش هدایت می‌کند، انجام دهیم و در هر چه به ما آشکار می‌کند بی‌درنگ از او اطاعت کنیم. نیکویی کردن نمود دیگری هم دارد که در فصل بعد در موردش می‌خواهم صحبت کنم. اما بیایید این بخش را به یادگیری اهمیت پیروی بی‌درنگ از هدایت روح القدس اختصاص دهیم.

مدافع ما

وقتی عیسی به آسمان صعود کرد، برای ما مدافع و تسلی‌دهنده‌ی دیگری فرستاد - روح القدس! او در یوحنا ۱۴: ۱۶* گفت:

و من از پدر خواهم خواست و او مدافعی (مشاور، یاور، شفیع، تسلی‌دهنده، تقویت‌کننده، و در دسترس) دیگر به شما خواهد داد که همیشه با شما باشد.

عیسی روحش را فرستاد تا همواره با ما و در ما باشد. با توجه به یوحنا ۱۳: ۱۶ روح القدس راهبر و هادی ماست. من عاشق فکر داشتن یک یاور مقدس که در سراسر زندگی‌ام همراه با من راه می‌رود هستم، امیدوارم این فکر شما را هم هیجان‌زده کند. ما هرگز مجبور نیستیم که مسیر زندگی را به تنهایی پشت سر بگذاریم و همه‌ی کارها را خودمان انجام دهیم، چون روح القدس برای کمک کردن به ما، در کنار ماست. او ما را راهنمایی می‌کند که چه کاری انجام دهیم، و ما را قدرت و توانایی می‌دهد تا آن را انجام دهیم! مطمئن شوید که همه‌ی اوقات به خدا متکی هستید، چون جدا از او هیچ کاری نمی‌توانیم بکنیم (یوحنا ۱۵: ۵ را ببینید). وقتی ما اعتمادمان را بر عیسی می‌گذاریم و به او وابسته باشیم، در این صورت فشارها از دوش ما برداشته خواهد شد.

اگر خدا می‌خواهد شما کار خاصی انجام دهید، شاید سریع متوجه نشوید آن کار چیست. اما اگر با صبوری برای خدا انتظار بکشید و بر اعتماد کردن به همچنان ادامه دهید، او اراده‌اش را آشکار خواهد کرد. بارها پیش آمده است که منتظر بوده‌ام تا خدا در شرایط دشوارم مداخله کند و احساس کرده‌ام که سهم من این است که در مورد آن شرایط مثبت صحبت کنم و پیش از دستیابی به موفقیت از او تشکر کنم. به یاد می‌آورم چندبار وقتی او از ما خواست که هدیه‌ای به او تقدیم کنیم، و در دفعات دیگر او ما را هدایت به روزه گرفتن نمود و در موارد دیگری هم

* «و من از پدر سوال می‌کنم و تسلی‌دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند.» ترجمه‌ی قدیم

ما را تشویق کرد که فقط او را بپرستیم و منتظر بمانیم. در این خصوص که خدا چطور عمل می‌کند و چگونه با ما صحبت می‌کند، ایده‌ها و تصورات قبلی را صرفاً در ذهن خود جا ندهید، چون راه‌های او بی‌شمار و بی‌انتهاست!

وقتی خدا صحبت می‌کند (راهنمایی و هدایت می‌کند)، معمولاً در قلب‌مان قویاً مسیر خاصی را که باید برویم، یا فکر یا ایده‌ای را که ما را رها نمی‌کند،

خدا کسانی را که حقیقتاً راهنمایی او را می‌خواهند هدایت می‌کند!

حس می‌کنیم. خدا کسانی را که حقیقتاً در پی راهنمایی او هستند هدایت می‌کند! بعضی اوقات ما با اشتباه کردن یاد می‌گیریم، پس اگر جایی از ایمان خارج شدید و متوجه

شدید درباره کاری که باید انجام می‌دادید اشتباه کردید، تسلیم نشوید.

وقتی کاری را انجام می‌دهم که خدا نمی‌خواهد، در روح و درونم احساس ناآرامی می‌کنم. اگر این احساس ادامه پیدا کند می‌فهمم که باید مسیر دیگری را انتخاب کنم و صبر می‌کنم تا بفهمم آن مسیر چیست. اگر آنچه را که خدا می‌خواهد انجام می‌دهم، آن وقت آرامش، فیض و شادی را احساس می‌کنم. چه کسی زندگی شما را کنترل می‌کند؟ اگر کنترل امور در دستان خداست، همه چیز ختم به خوبی و کامیابی خواهد شد، و اگر خلاف این باشد، حاصل امور آنقدرها هم خوب نخواهد بود.

آنچه به شما می‌گوید، انجامش دهید!

اغلب داستان خانم جوانی را تعریف می‌کنم که در انتهای یک کنفرانس پیش من آمد و خواست با من صحبت کند. در خلال تعطیلات آخر هفته، او وقتش را با چند خانم دیگر گذرانده بود. آنها شهادت شخصی خود را در مورد کارهایی که خدا از آنها خواسته انجام دهند و چطور انجام دهند باهم درمیان گذاشتند. بعد از انجام دادن آن کارها، پیروزی‌ها و موفقیت‌هایی را که به شدت به آن نیاز داشتند، تجربه کردند. او گفت: "جوئیس هرچه که خدا آنها را برای انجام دادنش هدایت کرده بود، دقیقاً همان مسیر را بر من نیز مکتشف کرده بود. اما فرق بین ما این بود که آنها دقیقاً کاری را که خدا گفته بود انجام دادند و بر مشکلات خود پیروز شدند، اما من چنین نکردم!" تبعیت از هدایت روح‌القدس، کلید به پیش‌رفتن در زندگی و غلبه بر چالش‌هایی است که با آنها روبرو می‌شویم.

ساده‌تر از این نمی‌توانم این واقعیت را بیان کنم! نمونه‌ی کتاب مقدسی خوبی در انجیل یوحنا فصل ۲ وجود دارد. در عروسی قانا وقتی شراب تمام می‌شود مادر عیسی معجزه‌ای از او می‌خواهد. در آیه‌ی ۵ او به خدمتکاران رو کرده می‌گوید: "هرچه (عیسی) به شما گوید انجام دهید." اگر تاکنون کنترل تمام زندگی‌تان را به خدا نداده‌اید، آیا قصد دارید این موضوع را به عنوان هدف جدید زندگی خود قرار دهید؟ اگر این کار را انجام دهید هرگز پشیمان نخواهید شد.

خالصانه از خود بپرسید: "آیا من حقیقتاً به خدا اعتماد دارم؟ آیا آنچه از من خواسته است انجام داده‌ام یا اطاعت از او را به بعد موکول کرده‌ام، و هنوز امیدوارم چیزی که می‌خواهم را بدست آورم؟" آیا ممکن است کسی به خدا اعتماد داشته باشد ولی نخواهد از او اطاعت کند؟ فکر نمی‌کنم! ممکن است لحن این جمله کمی تند به نظر آید، ولی فکر می‌کنم درست است. اعتماد به خدا چیزی بیش‌تر از یک نظریه روحانی نخواهد بود، مگر اینکه آنقدر به او اعتماد کنیم که آنچه را او از ما می‌خواهد انجام دهیم، و شاید اگر او می‌خواهد که کاری نکنیم هم کاری نکنیم.

اگر خدا بخواهد هیچ کاری نکنیم چه؟

کارهایی هست که خدا می‌خواهد ما انجام دهیم، و چیزهایی هست که می‌خواهد انجام دادنش را متوقف کنیم. زمانی بود که من می‌خواستم شوهرم عوض شود، اما خدا از من خواست این تلاش برای تغییر او را متوقف کنم! و زمانی بود که خواستم خودم را عوض کنم، اما با تلاش خودم نتوانستم و لازم بود برای خدا منتظر بمانم، و باور کنم که او کار نیکویی را که در من شروع کرده بود، کامل می‌کند (فیلیپیان ۱: ۶ را ببینید). می‌خواستم در مواردی که خدا به من گفته آنها را انجام ندهم، موضع انفعالی نداشته باشم و همچنان خودم را درگیر آنها کنم، و دست روی دست گذاشتن برایم آسان نبود.

چیزی هست که خدا گفته باشد انجام دادنش را متوقف کنید؟ او بارها از من خواسته که انجام دادن کاری را متوقف کنم. هنوز به یاد می‌آورم که چطور همیشه می‌خواستم در مواردی که با شوهرم اختلاف داشتم حرف آخر را من بزنم، اما خدا به من گفت حرف زدن را متوقف کنم! من دوست دارم نظرم را بدهم، اما بارها روح القدس به من چراغ قرمز نشان می‌دهد، علامتی که بازایستم و ساکت بمانم.

نمی‌خواهم هیچ کدام از شما با انجام دادن اعمال جسم، خودتان را دلسرد و سرخورده کنید، این که سعی کنید همیشه کاری را "انجام دهید" که با تکیه بر

قدرت یا توانایی خودتان قادر به انجام دادنش نیستید. خواهش می‌کنم متوجه باشید که من در مورد انجام دادن چیزی صحبت می‌کنم که خدا به شما نشان می‌دهد تا انجام دهید یا چیزی که به شما می‌گوید که آن را انجام ندهید.

یکی از آیات محبوب من مزمو ۶: ۱۰ است که می‌گوید ما باید بازایستیم و بدانیم او خداست. باز ایستادن برای من خیلی سخت‌تر از فعال بودن، بود! خدا می‌خواهد ما فعال باشیم، اما فعال در انجام دادن اراده‌ی او نه اراده‌ی خودمان. زمانی که شما به خدا اعتماد می‌کنید تا در موقعیتی که به او سپرده‌اید لطف و عنایتش همراه شما باشد؛ ممکن است در روح احساس کنید که او می‌خواهد در وقت دعایتان به جای مطرح کردن صرفاً درخواست‌های فراوان، بیش‌تر آن وقت را به شکرگزاری اختصاص دهید. بارها در زندگی‌تان پیش می‌آید که شما مطلقاً هیچ کاری نمی‌توانید بکنید به جز دعا و انتظار. این مخصوصاً وقتی درست است که درخواست دعای شما طلبیدن چیزی برای یکی از عزیزانتان باشد. دعای شما در را برای عمل کردن خدا باز می‌کند. اما این خود آن شخص است که باید به خدا اجازه کار کردن در زندگی‌اش را بدهد.

مواردی نیز بوده که وقتی برای کسی برای مدت طولانی‌ای دعا کرده‌ام، و بعد احساس کرده‌ام که بیش از این، دیگر نباید از خدا درخواست کنم که عمل کند، بلکه از او شکرگزاری کنم که وارد عمل شده است و در حال عمل کردن می‌باشد.

قدرت اطاعت

من مرتباً با مردمی برخورد می‌کنم که چون به‌نظر خودشان ایمان آنها کاری انجام نمی‌دهد، سردرگم هستند. بعد از سپری کردن مدت کوتاهی با آنها، اغلب به دلیل این موضوع پی می‌برم. آنها شکایت می‌کنند، دیگران را نقد می‌کنند و افرادی منفی هستند! چنین رفتاری، نشان از اطاعت کردن از هدایت روح‌القدس ندارد. این برای ما مهم و حیاتی است که در حوزه‌ی طرزتلقی‌هایمان نسبت به افراد مختلف مطیع خدا باشیم.

ما بر دشمن‌مان شیطان قدرت داریم، اما اقتدار استفاده از این قدرت فقط از طریق اطاعت از خدا بالفعل می‌شود. عیسی حقیقتاً قدرتمند بود، اما او همچنین مطیع بود. کلام خدا می‌گوید او به‌غایت مطیع بود حتی تا به مرگ، و نامی به او بخشیده شد که بالاتر از تمامی نام‌هاست، در برابر نام او هر زانویی باید خم شود (فیلیپیان ۲: ۸-۱۰ را ببینید).

برای بسیاری از مردم رها نشدن از بند خشم و تلخی مانع بسیار بزرگی است در راه تجربه‌ی پاسخ‌های دعا‌هایشان. موضوع بخشیدن کسانی که به ما آسیب رسانیده‌اند و کسانی که ما آنها را «دشمن» خود می‌نامیم، به ساده‌ترین و روشن‌ترین شکل ممکن در کلام خدا آمده است. او به‌صراحت توضیح می‌دهد که وقتی دعا می‌کنیم، باید هرکس را به‌خاطر هر کاری که به‌ضد ما کرده است، ببخشیم (مرقس ۱۱: ۲۵ را ببینید). بنابراین، اگر کسی در میان ما فکر می‌کند که می‌توان مقوله‌ی بخشیدن را رد کرد ولی همچنان شاهد عمل خدا در زندگی بود، او کاملاً اشتباه می‌کند.

اکنون، می‌خواهم شما را مطمئن کنم که منظورم این نیست که ما به‌خاطر اطاعت‌مان نجات یافته‌ایم. این اطاعت کردن مسیح بود که نجات را برای ما مهیا کرد. ما به‌واسطه‌ی فیض خدا نجات یافته‌ایم نه به‌واسطه‌ی اعمال‌مان! (افسیسیان ۲: ۸-۹ را ببینید). در عین حال، حقیقتاً ایمان دارم کسانی که هدیه‌ی نجات را از طریق مسیح دریافت می‌کنند، می‌خواهند که در زمینه‌ی اطاعت رشد کنند چون او را دوست دارند. والدین از فرزندان خود توقع دارند که به آنها اعتماد کرده و از آنها اطاعت کنند، چرا فکر می‌کنیم خدا کم‌تر از این از ما توقع دارد؟ می‌خواهم شما را تشویق کنم در همه زمان فکر خود را در اعتماد به خدا قرار

کمی اطاعت مخلوط با حجم زیادی از ناطاعتی مساوی است با یک زندگی ناخوشایند.

دهید، و در آنچه او از شما می‌خواهد که انجام دهید یا ندهید، اطاعت کنید (کولسیان ۳: ۲ را ببینید). آنچه گهگاه ما انجام می‌دهیم برای ما پیروزی نمی‌آورد بلکه آنچه بطور مداوم و با

پشتکار آن را انجام می‌دهیم، مقدار کمی اطاعت مخلوط با مقدار زیادی از ناطاعتی همچنان مساوی است با یک زندگی نامطلوب.

آیا آماده‌اید به سطحی بالاتر از اطاعت از خدا متعهد شوید؟ اگر شما متعهد می‌شوید، او هم به شما فیض انجام آن را عطا خواهد کرد. آیا بخش‌هایی وجود دارد که همین الان از آنها آگاهی دارید که نیاز هست آنها را به خدا واگذار کنید — نه فقط نگرانی‌ها و دغدغه‌ها، بلکه رفتارهایی را نیز که در مسیر اراده او نیستند؟ شما می‌توانید یک آغاز جدید داشته باشید! یک شروع تازه! بگذارید فریاد قلب شما دائماً این باشد که "پدر اراده‌ی تو انجام شود نه اراده‌ی من!"

حال می‌رویم به بخش دوم نیکویی کردن، که بسیار هیجان‌انگیز است و بی‌صبرانه در انتظار این قسمت می‌باشم!

فصل ۶

به خدا اعتماد کن و نیکویی کن (بخش دوم)

لذا از انجام کار نیک خسته نشویم، زیرا اگر دست از کار برنداریم، در زمان مناسب محصول را درو خواهیم کرد.

غلاطیان ۶: ۹

در فصل پیش، آموختیم که اطاعت از خدا و پیروی از هدایت روح القدس "نیکویی کردن" است. اما در این فصل، می‌خواهم به طور خاص روی اطاعت از خدا و نیکویی کردن از طریق کمک به مردم نیازمند تمرکز کنم. پولس رسول به غلاطیان گفت از نیکویی کردن خسته نشوند (غلاطیان ۶: ۹ را نگاه کنید). او آنها را تعلیم می‌دهد که تا فرصت دارند به همه نیکی کنند به ویژه به اهل بیت ایمان (۶: ۱۰). ما باید کمک کردن به مردم نیازمند را فرصتی برای نیکویی کردن بدانیم! این فرصتی برای ما است که به دیگران برکت برسانیم، درعین حال باعث برکت یافتن خودمان نیز می‌شویم. مردمی که روی کمک به دیگران متمرکز هستند مردم شادی هستند!

من صادقانه باور دارم که بخشش کردن ریشه در اعتماد کردن به خدا دارد. ما این کار را انجام می‌دهیم چون خدا آن را از ما خواسته است، و ما وعده‌ی او در مورد برطرف کردن نیازهای مالی‌مان را باور داریم. انجام دادن کارهای نیکو برای کسانی که پیگیرانه و با جدیت به این کار می‌پردازند، ثمرات شگفت‌انگیزی به عمل می‌آورد. اعمال ۲۰: ۳۵ می‌گوید: "... دادن از گرفتن فرخنده‌تر است." دادن به زندگی ما شادی می‌بخشد و به ما توانایی می‌دهد که زمانی که منتظر عمل خدا برای نیازهایمان هستیم، شاد باشیم. حال ممکن است بپرسید: "چگونه می‌توانم وقتی مشکلی دارم شاد باشم؟" جواب ساده است: با تمرکز بر انجام کار خوب برای شخصی دیگر، از فکر کردن به خودتان دست برمی‌دارید. ما مجبور نیستیم برای دریافت جواب از خدا، تمام روز بر

مشکلاتمان تمرکز کنیم. آنچه نیاز دارید را به او بگویید، و اعتماد کنید که در آن حینی که شما در حال نیکویی کردن هستید، او نیازتان را برای شما مهیا خواهد کرد!

یکی از بخش‌های محبوب من در کتاب مقدس اعمال ۱۰: ۲۸ است. کلام می‌گوید عیسی با روح القدس مسح شده بود و "همه جا می‌گشت و کارهای نیکو می‌کرد و همه آنان را که زیر ستم ابلیس بودند، شفا می‌داد." ما تعلیم گرفته‌ایم که رفتار او را تقلید کنیم و از نمونه‌ی او پیروی کنیم، و نیکویی کردن به دیگران یکی از بهترین راه‌هایی است که می‌توانیم آن را انجام دهیم. دنیا پر از مردمی است که زیر ستم ابلیس هستند، و ما با روح القدس مسح شده‌ایم تا همانند عیسی به آنها کمک کنیم.

این اشتباه را نکنید که فکر کنید شما مشکلات زیادی برای خودتان دارید و نمی‌توانید به مردم دیگر کمک کنید.

هر بار که کار خوبی انجام می‌دهیم، در واقع دانه‌ای می‌کاریم که موعد حصاد ما را یک قدم نزدیک‌تر می‌کند. این اشتباه را نکنید که فکر کنید شما مشکلات زیادی برای خودتان دارید و نمی‌توانید به مردم دیگر کمک کنید. این فکر شما را در مشکلاتتان گرفتارتر خواهد کرد.

یک آخر هفته، در یکی از کنفرانس‌هایم دقیقاً همین موضوع - اعتماد به خدا و نیکویی کردن - را تعلیم می‌دادم، که ناگهان برق قطع شد. این اتفاق حدود یک ساعت پیش از جلسه افتتاحیه رخ داد و ما مجبور شدیم جلسه را کنسل کنیم و شاهد ترک سالن توسط هزاران نفر شرکت‌کننده باشیم. حدود ده دقیقه پیش از زمانی که جلسه باید پایان می‌یافت برق وصل شد. عملاً ما مجبور بودیم صبر کنیم و کنفرانس را صبح روز بعد آغاز کنیم.

زمانی که سعی می‌کردم موضوع اعتماد بر خدا را در کنفرانس تعلیم بدهم، خود مجبور بودم به خدا اعتماد کنم! به علاوه مدیر سالن تابلوی بیرون را با این پیغام روشن گذاشته بود: "کنفرانس جویس مایر کنسل شده است." آنها فکر می‌کردند دارند کمک می‌کنند، اما فراموش کرده بودند بگویند که فقط آن شب کنسل شده است و صبح روز بعد دوباره شروع خواهد شد. آن شب در خواب دیدم که دارم در آن سالن بزرگ برای صندلی‌های خالی سخنرانی می‌کنم. در درونم احساس سراسیمگی و اضطراب داشتم، اما دائماً با خودم می‌گفتم، «خداوند، من به تو اعتماد می‌کنم» و سرانجام ما یک کنفرانس عالی‌ای را برگزار کردیم.

در خلال تعلیم، از ابزار کمکی بصری استفاده کردم تا به مردم در درک اصل اعتماد به خدا و نیکویی کردن کمک کنم. گروه دکور دو بطری دارو که تقریباً یک متر بلندی داشتند ساختند. آنها را روی میز گذاشتیم و روی آنها برچسب زدیم یکی "اعتماد بر خدا" و دیگری "نیکویی کن". همچنین به حضار گفتم که این بطری‌ها به دفعات نامحدود قابل پر کردن هستند و فرد بیمار هر وقت که نیاز داشته باشد می‌تواند از آنها استفاده کند. در صورت مصرف زیاد هر دو دارو غیر ممکن است که مسمومیت ایجاد شود.

وقتی داشتم در مورد نحوه‌ی مواجهه با سختی‌ها و مشکلات و مصیبت‌های مختلف تعلیم می‌دادم، به آنان گفتم: "به محض این‌که علائم بیماری ظاهر شدند، بلافاصله یک واحد اعتماد به خدا و بلافاصله بعد از آن یک واحد نیکویی کن بخورید." به نظر رسید این مثال برای درک این موضوع واقعاً به آنان کمک کرد که انجام دادن کارهای نیکو برای دیگران در زمانی که ما به خدا اعتماد می‌کنیم تا نسبت به ما نیکویی خود را نشان دهد، همان دارویی است که ما برای جان‌هایمان به آن نیاز داریم.

اگر از آنچه کلام خدا تعلیم می‌دهد پیروی کنیم، آن برای جان ما مثل دارو عمل می‌کند. دارو کمکی به ما نمی‌کند مگر اینکه آن را مصرف کنیم، و کلام خدا به ما کمکی نمی‌کند اگر صرفاً آن را بدانیم اما به آن عمل نکنیم. برای مثال، اگر گناهی انجام دادید، می‌توانید کاری که عموماً مردم انجام می‌دهند را بکنید یعنی احساس گناه و محکومیت کنید، یا به عوض آن، می‌توانید کمی داروی "خدایا مرا ببخش" مصرف کنید و این جان شما را شفا خواهد داد. اگر کسی شما را اذیت کرده یا به شما صدمه زده است، به جای اینکه ناراحت و عصبانی شوید یک واحد از داروی "من تو را می‌بخشم" مصرف کنید و از روزتان لذت ببرید. اگر کلام خدا را به عنوان دارویی برای جانمان تلقی کنیم، در آن برای تمام مشکلاتی که در زندگی با آنها روبرو می‌شویم کمک پیدا می‌کنیم.

بگذارید دوباره بگویم که من ایمان دارم اعتماد به خدا و نیکویی کردن برای ما دارو هستند، و اکیداً توصیه می‌کنم هرچقدر نیاز دارید و هر زمانی که نیاز دارید از آنها استفاده کنید. گرچه من باید به شما هشدار دهم، که عوارض جانبی هم وجود دارند! آنها آرامش، خوشی، ثبات، اطمینان و پاداش در آسمان هستند.

چه چیزی به عنوان کار خوب توصیف می‌شود؟

انجام دادن عملی خوب می‌تواند به سادگی تعریف کردن از کسی باشد یا گوش دادن به حرف‌های یک شخص آسیب دیده. گاهی نیز ممکن است وقت گذاشتن یا کمک مالی به کسی باشد که به آن نیاز دارد. کتاب مقدس هم پر است از آیاتی راجع به کمک به فقرا و نیازمندان و تشویق و دلگرمی کسانی که آزرده‌اند. کلام در عمل به ما می‌گوید که باید همواره در پی انجام دادن کارهای نیکو و خیر باشیم. این به آن معناست که ما باید در جستجوی راه‌هایی برای کمک به دیگران باشیم.

زنهار کسی بدی را با بدی پاسخ نگوید، بلکه همواره در پی نیکی کردن به یکدیگر و به همه مردم باشید.

اول تسالونیکیان ۵: ۱۵

دوست دارید در این دنیا مفید باشید و با یک هدف رضایت‌بخش زندگی کنید؟ چارلز دیکنز گفته است: "کسی که بار سنگین فرد دیگری را سبک‌تر می‌کند، در این جهان فرد بی‌فایده‌ای تلقی نمی‌شود." خدا به ما تعلیم می‌دهد که نه تنها به مردم آسیب‌دیده کمک کنیم، بلکه دشمنان خود را نیز برکت دهیم! چرا ما باید این کار را بکنیم؟ چون ما با نیکویی بر شرارت غلبه پیدا می‌کنیم (رومیان ۱۲: ۲۱ را ببینید). به ما اسلحه‌ای مخفی داده شده که در وقت رویارویی با مشکلات، یا وقتی مردم به ما آسیب می‌زنند، یا نیازمند به چیز خاصی هستیم، مانند معجزه عمل می‌کند - نیکویی کن!

یکی از اولین چیزهایی که وقتی کسی به ما آسیب می‌زند یا ناعادلانه با ما رفتار می‌کند، باید انجام دهیم این است که برایشان دعا کنیم. چطور باید دعا کنیم؟ از خدا بخواهیم آنها را ببخشد و چشمان آنها را باز کند تا ببینند که چطور رفتار آنها خدا را ناخشنود می‌کند. اگر آنها نجات نیافته‌اند، برای نجات آنها دعا کنید. با انجام این کار، شما خودتان را از عذاب خشمگین بودن نسبت به آنان و اوقات تلخی از عملکرد آنها آزاد می‌کنید. شما ممکن است بلافاصله نسبت به آنها احساس متفاوتی پیدا نکنید، اما این خیلی بعید است که نسبت به کسی که مرتب برایش دعا می‌کنید خشمگین بمانید. ما باید خودمان را در همه وقت مشغول انجام کارهای خوب کنیم، اما وقتی آزرده هستیم، وسوسه می‌شویم که درون‌گرا شویم و از ارتباط با دنیای

بیرون اجتناب کنیم. این اشتباه بزرگی است. نیکویی کردن همیشه مهم است، اما مخصوصاً زمانی مهم است که شما مشکلات خودتان را دارید. عیسی با یک مرگ دردناک باورنکردنی روپرو می‌شد، ولی هنوز به نیکویی کردن به دیگران ادامه داد و از پدرش خواست آنانی را که او مصلوب کردند، ببخشد و به گناهکاری که کنارش مصلوب بود و از او کمک خواست تسلی داد (لوقا ۲۳: ۳۲-۴۳ را ببینید). من درمورد شما نمی‌دانم، اما وقتی من مشکلی شخصی دارم، اغلب بداخلاقی با بقیه مردم سخت نیست. گرچه، بعد از سال‌ها یادگرفته‌ام که این بهترین زمان برای تمرین مهربان بودن و انجام نیکویی است. وقتی مشکلی نداریم، مهربان بودن با دیگران بسیار ساده است ولی زمانی که رنجیده و آزرده هستیم اعتماد به خدا و انجام نیکویی نیاز به ریاضت دارد.

من مزمور ۳۷ را دوست دارم و اغلب آن را می‌خوانم. آیات ۱-۵ به ما این حکمت را می‌دهد: به سبب بدکاران خود را پریشان و نگران نکن، چون خدا در زمان خودش با آنها برخورد خواهد کرد. تا زمانی که منتظر هستی به خدا اعتماد کن و نیکویی کن. از خداوند لذت ببر و او آرزوی دلت را به تو خواهد داد. راه خودت را به او بسپار و او عمل خواهد کرد.

این فقط آیاتی نیستند که ما بخوانیم و حس خوبی پیدا کنیم. آنها دستورالعملی به ما می‌دهند که باید پیروی کنیم. وقتی این کار را انجام دهیم، نه تنها دست‌آخر نیازهایمان رفع خواهد شد، بلکه می‌توانیم برای مردمی که خدا را نمی‌شناسند هم نمونه‌ی خوبی بشویم. به‌واسطه‌ی انجام دادن کارهای نیک است

به‌واسطه‌ی انجام دادن کارهای نیک است که دنیا تشخیص خواهد داد ما به خدا تعلق داریم.

که دنیا تشخیص خواهد داد ما به خدا تعلق داریم (اول پطرس ۲: ۱۲ را ببینید).

بزرگترین حکم

در عین حال که تمام احکام خداوند مهم و عالی هستند، عیسی گفت مهم‌ترین و بزرگ‌ترین آنها این است که ما در محبت سلوک نماییم – باید خدا را محبت کنیم و مردم را نیز مانند خودمان محبت کنیم (متی ۲۲: ۳۶-۳۹ را ببینید). همچنین او گفت با چنین محبتی دنیا خواهد فهمید که ما شاگردانش هستیم:

حکمی تازه به شما می‌دهم، و آن اینکه یکدیگر را محبت کنید همانگونه که من شما را محبت کردم، شما نیز باید یکدیگر را محبت نمایید.
از همین محبت شما به یکدیگر، همه پی خواهند برد که شاگرد من هستید.
یوحنا ۱۳: ۳۴-۳۵

نمی‌توانیم در مورد محبت صحبت کنیم ولی در مورد انجام کارهای نیکو صحبت نکنیم، چون محبت به این وسیله دیده می‌شود. محبت تنها یک نظریه یا یک تعلیم نیست که موعظه شود؛ بلکه واقعی و عملی است. محبت می‌تواند دیده و احساس شود، و قدرتی معجزه‌آسا برای تبدیل زندگی‌ها دارد.

دنیا به خاطر تفرقه‌ای که میان ماست نسبت به شهادت ما مشکوک و مردد است. اگر کلیساها می‌توانستند متحد باشند، شهادت ما غیرقابل انکار می‌شد! محبت راهی

محبت راهی برای متفق بودن پیدا می‌کند؛ و منتظر چیزهایی برای مخالفت کردن نیست.

برای متفق بودن پیدا می‌کند؛ و منتظر چیزهایی برای مخالفت کردن نیست.
یک خانواده‌ی متفق قدرتمند است! من و دیو در اوایل خدمت‌مان فهمیدیم که ما نمی‌توانیم در آن واحد هم موفق باشیم و هم در دل‌هایمان نسبت به هم نزاع داشته باشیم. ما با پشتکار سعی کرده‌ایم این‌ها را از زندگی‌مان بیرون کنیم و قدرتی که اتحاد و آرامش می‌آورد را دیده‌ایم.

در هیچ نزاعی در خانواده، خانه، همسایگی، کلیسا یا محل کار شرکت نکنید. برای انسان این پسندیده است که از نزاع دوری کند و از خطا چشم‌پوشی کند (امثال ۱۹: ۱۱ را ببینید). وقتی به خدا با حرکت کردن در طریق‌هایش احترام می‌گذاریم، او علناً در زندگی‌های ما به ما احترام می‌گذارد.

سلوک در محبت مستلزم این خواهد بود که هر روز تصمیماتی بگیریم که به ما کمک خواهند کرد و رای احساساتمان زندگی کنیم. ما نمی‌توانیم هر چیزی را که "احساس" می‌کنیم دوستش داریم، انجام دهیم و هم زمان از این حکم هم اطاعت کنیم. من ممکن است همیشه "احساس" خوبی نداشته باشم که با کسی برای مهربان بودن وقت بگذارم، اما هر بار

محبت احساسی که ما داریم نیست، اما انتخابی است که ما انجام می‌دهیم که چطور با مردم رفتار کنیم.

که این کار را می‌کنم در محبت سلوک می‌کنم. محبت آن احساسی که ما داریم

نیست، بلکه انتخابی است که ما انجام می‌دهیم که چطور با مردم رفتار کنیم. یکی از آیاتی که به من کمک می‌کند به سلوک در محبت ادامه دهم متی ۷: ۱۲ است:

پس با مردم همان‌گونه رفتار کنید که می‌خواهید با شما رفتار کنند. این است خلاصه‌ی تورات و نوشته‌های انبیا.

اگر ما همیشه با دیگران به طریقی رفتار کنیم که دوست داریم با ما رفتار شود، خواهیم دید که رفتار ما عوض خواهد شد. این یک دستورالعمل ساده است و ما در زندگی روزانه‌مان می‌توانیم به کار ببریم. وقتی شرایطی پیش می‌آید که خوب رفتار کردن با کسی دشوار می‌شود، فقط از خودتان بپرسید، "دوست داشتم این شخص با من چه رفتاری می‌کرد اگر من کسی بودم که نیاز به شفقت داشتم؟" روزهای ما اغلب پر است از آزردهی‌های کوچک. ممکن است در پارکینگ یک فروشگاه شلوغ منتظر جای پارک باشیم و فردی به سرعت جای پارک ما را بگیرد. ما فوراً عصبانی می‌شویم و ممکن است به خاطر گستاخی آنها، حتی از کوره به در رویم. می‌توانیم فریاد بزنیم یا کارهای ناشایست دیگری انجام دهیم، اما هیچ کدام از اینها حال ما را بهتر نخواهد کرد و ما را در سطح آن افراد پایین می‌آورد. اگر به او اعتماد کنید و به نیکویی کردن ادامه دهید خدا به طریقی شما را برکت خواهد داد! شروع کنید به این آزردهی‌ها و حوادث بدون برنامه‌ریزی به عنوان فرصتی برای نشان دادن محبت نگاه کنید، به جای اینکه اجازه دهید شما را عصبانی کنند. به ما توصیفی شگفت‌آور از رفتار محبت در اول قرن نهم: ۱۳: ۴-۸ داده شده است. لطفاً زمان بگذارید به هر کدام از این نکات نگاهی بیندازید و از خودتان بپرسید در کدام قسمت نیاز به رشد دارید:

- محبت بردبار، صبور و مهربان است.
- محبت هرگز حسد نمی‌برد و تحت تأثیر حسادت عمل نمی‌کند.
- محبت فخرفروشی و خودستایی نمی‌کند.
- محبت متکبر و مغرور نیست.
- محبت گستاخ نیست رفتار ناشایسته و غیرقابل قبول ندارد.
- محبت به دنبال نفع خود نیست، و بر احقاق حق خود اصرار نمی‌کند.
- محبت زود رنج، کج خلق یا دلخور نیست.
- محبت به دنبال انتقام و تلافی نیست.

- محبت از ناعدالتی خوشحال نمی‌شود اما وقتی عدالت و راستی برقرار می‌شود شادی می‌کند.
- محبت همه چیز و هرچه پیش آید را تحمل می‌کند.
- محبت همواره درباره‌ی دیگران به بهترین شکل فکر می‌کند.
- محبت هرگز تسلیم نمی‌شود؛ همیشه پر از امید است و بدون ضعیف شدن همه چیز را تحمل می‌کند.
- محبت هرگز شکست نمی‌خورد.

کمک به نیازمندان

کتاب مقدس مطالب زیادی در مورد کمک به فقرا دارد، و وعده‌های شگفت‌انگیزی هم برای کسانی که به آنها کمک می‌کنند وجود دارد. این یکی از آنهاست:

آن که بر بینوا شفقت کند، به خداوند قرض می‌دهد
و او پاداش کارش را به تمامی خواهد داد.

امثال ۱۹: ۱۷

یعقوب رسول گفت که "دینداری پاک و بی‌لکه... این است: یتیمان و بیوه‌زنان را به وقت مصیبت دستگیری کنیم..." (یعقوب ۱: ۲۷ را ببینید). خداشناسی حقیقی همیشه با اعمال بیرونی ابراز می‌شود، چون مسیحیت حقیقی نه تنها بر قلب انسان اثر می‌کند، بلکه روی رفتار هم اثر می‌کند. خدا بخشنده است و هرکسی هم که با او در ارتباط باشد به فردی بخشنده تبدیل خواهد شد. روح‌القدس یاور است و کسی که از روح‌القدس پر شده یک یاور خواهد بود. این می‌تواند تمرین و آزمون باشد که از خودمان بپرسیم، "برای کمک به کسی دیگر چه می‌توانم انجام دهم؟" می‌توانید به آخرین کسی که به او کمک کرده‌اید فکر کنید؟ البته ما همیشه به خانواده‌ی خود در طی فعالیت‌های روزانه‌مان کمک می‌کنیم، یا در کریسمس هدیه می‌دهیم، اما من در مورد چیزی بیش‌تر از این‌ها صحبت می‌کنم. من در مورد زندگی با هدف بخشش صحبت می‌کنم. کلید زندگی شاد و معنادار در آنچه کسب می‌کنیم پیدا نمی‌شود بلکه در آنچه می‌بخشیم.

زندگی شاد و معنادار در آنچه ما می‌گیریم پیدا نمی‌شود بلکه در آنچه می‌بخشیم.

چند نفر را می‌شناسیم که نیاز به کمک دارند و به نظر می‌رسد که حتی یک نفر هم به آنها کمک نکرده‌است؟ وقتی شروع به پرسیدن این سؤالات سخت می‌کنیم، ممکن است پاسخ‌هایمان ما را ناامید کنند. اما، وقتی از خودم ناامید می‌شوم، همیشه می‌توانم دوباره شروع کنم و انجام کار درست را از سر بگیرم. می‌خواهم شما را تشویق کنم هدفمندانه به مردمی که در نیاز هستند کمک کنید. آنها را جستجو کنید و راهی برای کمک به آنها پیدا کنید. اینکه بهانه‌ای پیدا کنید و کاری انجام ندهید راحت است، اما این رفتار مناسب برای یک مسیحی نیست. این‌ها چند بهانه‌ای هستند که من در گذشته می‌آوردم یا از دیگران شنیده‌ام:

- "من خیلی گرفتارم."
- "مشکلات آنها بخاطر اشتباهات خودشان است."
- "من گرفتاری‌های خودم را دارم."
- "نمی‌خواهم دخالت کنم."
- "نمی‌دانم چه کار باید کرد."

به‌جای پیدا کردن دلیلی برای کمک نکردن، چرا جسورانه درگیر پیدا کردن راهی برای کمک کردن نشویم؟ احتمالاً کسی را می‌شناسید که نیازش را به تنهایی نمی‌توانید رفع کنید، اما ممکن است شما بتوانید گروهی را سازمان‌دهی کنید که باهم برای رفع مشکل او کمک کنید. کم‌ترین کاری که هرکدام از ما باید بکنند، این است که دعا کنیم و از خدا بخواهیم آنچه می‌خواهد برای کمک به کسانی که می‌دانیم آسیب دیده‌اند یا در نیاز هستند به ما آشکار کند. هرگز فراموش نکنید هر بار شما برای کسی دیگر نیکویی می‌کنید، در عین حال به خودتان نیز کمک می‌کنید.

اخیراً، سه خانم در کنفرانس ما شرکت کردند و صحبت من درباره حفر چاه در کشورهای جهان سوم را شنیدند، جایی که مردم برای دسترسی به آب مجبور هستند ساعت‌ها و گاهی نیز یک روز کامل پیاده‌روی کنند و بعد اغلب آبی پیدا می‌کنند که کثیف و آلوده است. ما افتخار داشته‌ایم که هفتصد چاه مهیا کرده‌ایم و دیده‌ایم که چگونه حفر این چاه‌ها کل روستاها را دگرگون ساخته است.

آن سه خانم تصمیم گرفتند کاری انجام دهند، پس آنها بیست و یک خانواده را باهم جمع کردند و در سوله‌ای بزرگ یک حراجی بزرگ ترتیب دادند. آنها در کنفرانس بعدی شرکت کردند، و بیش‌تر از دوهزار دلار هدیه دادند تا برای حفر چاهی کمک شود و کنار آن هم کلیسایی ساخته شود. به این طریق ما هم آب طبیعی و هم آب کلام را به دسترس مردم روستا رساندیم، هر دوی آنها زندگی بخش هستند!

بدهید تا به شما داده شود. پیمانهای پر، فشرده، تکان داده و لبریز در دامنجان ریخته خواهد شد. زیرا با هر پیمانهای که بدهید، با همان پیمان به شما داده خواهد شد.

لوقا ۶: ۳۸

من معتقد نیستم که انگیزه‌ی ما برای دادن باید بدست آوردن باشد. ما می‌بخشیم چون مشتاق کمک به دیگران هستیم، اما کلام خدا وعده می‌دهد که وقتی این کار را انجام دهیم، از راه‌های مختلف چند برابرش به ما برخواهد گشت. ایوب سخنی بسیار بنیادستیزانه‌ای داد. او گفته است اگر از بازویش برای کمک به نیازمندان استفاده نکرده باشد، بهتر است که بازویش از کتف بیفتد. (ایوب ۳۱: ۱۶-۲۲ را ببینید).

آیاتی که از آنها صحبت می‌کنم در زندگی من خیلی مؤثر بودند، و دعا می‌کنم شما هم وقت بگذارید و پیش از جلو رفتن، آنها را چندبار بخوانید. من و شما قدرت داریم رنج‌ها را تسکین دهیم، و نباید اجازه دهیم هیچ فرصتی از دست ما برود. جان بنیان* گفته است: «شما امروز زنده محسوب نمی‌شوید، اگر به کسی که توان جبران کمک شما را نداشته است، کمکی نکرده باشید.»

باعث لبخند خدا شوید

حیرت‌آور است وقتی به این فکر می‌کنیم که ما می‌توانیم باعث لبخند زدن خدا شویم، اما کتاب مقدس می‌گوید که آری ما می‌توانیم. داوود چنین دعا کرد: "بر خادم خود لبخند بزن؛ و فرایض خود را به من بیاموز." (مزمور ۱۱۹: ۱۳۵) * (ترجمه‌ی MSG)

وقتی ما اراده‌ی خدا را انجام می‌دهیم، او لبخند می‌زند! من فکر می‌کنم وقتی اطاعت ما منتهی به کمک به دیگران می‌شود، او حتی لبخند بزرگ‌تری می‌زند، چون وقتی این کار را می‌کنیم از او نمونه می‌گیریم. پسر در مورد فرزندانش می‌گوید: "آنها مرا در حین عمل می‌بینند و آنچه دیده‌اند را تکرار می‌کنند." وقتی این را به من می‌گوید، معمولاً لبخند می‌زند! هر بار که شما بر صورت کسی لبخند می‌نشانید، به نظر من خدا نیز لبخند می‌زند!

* John Bunyan

** روی خود را بر خادم خویش تابان ساز، و فرایض خود را به من بیاموز! (ترجمه‌ی هزاره‌ی نو)

فصل ۷

در تمام زمان‌ها

ای قوم، همواره بر او توکل کنید، و سفره‌ی دل خویش را بر او بگشایید؛ زیرا که خدا پناه ماست.

سلاهِ!*

مزمور ۶۲: ۸

در سراسر کتاب مزامیر هفتاد و یک بار و در کتاب حبقوق سه بار کلمه "سلاهِ" آمده است. از آن رو که این آیه‌ای که در بالا آمده و در مورد اعتماد به خدا در تمام اوقات است، یکی از هفتاد و چهار آیه‌ای است که این لفظ در آن به کار رفته است، فکر کردم ما باید تأمل عمیق‌تری بر این آیه داشته باشیم تا متوجه شویم که خدا می‌گوید: این آیه خیلی ارزشمند است و شما باید توقف کنید و در مورد آن تأمل کنید. در سال‌های اولیه سلوکم با خدا، من روی اعتماد بر او تمرکز کردم تا در تمام اوقاتی که مشکلی دارم که نمی‌توانم حلش کنم، کمک کند. اما بعد از چند سال، شروع کردم به فهمیدن این که من بدون او توانایی انجام هیچ کاری را ندارم، پس بر یادگیری اعتماد بر او در تمام زمان‌ها متمرکز شدم. یعنی با این تفکر زندگی می‌کنم که خدا یاور من است. روزهای کمی پیش می‌آید که چند بار در روز نمی‌گوییم، "خداوندا در همه چیز به تو اعتماد می‌کنم." اعترافِ اعتمادتان به خدا شکلی از پرستش است. من برای چیزهای خاصی که آگاهی دارم که در زندگی من و بقیه‌ی مردم رخ می‌دهد به خدا اعتماد می‌کنم، اما همچنین به خاطر "تمام آن چیزهایی" که از وقوعشان بی‌اطلاع هستم نیز به او اعتماد می‌کنم. این احمقانه است که پیش از اینکه تصمیم بگیریم به خدا اعتماد کنیم، منتظر رویارویی با یک موقعیت اضطراری یا یک مشکل جدی باشیم. می‌توانیم همواره اعتماد کردن به خدا را همیشه در نحوه‌ی نگرش خود به امور داشته باشیم، و وقتی این کار را بکنیم، یعنی با ایمان راه می‌رویم. تضمینی نیست که هرگز مشکلی در زندگی ما پیش نخواهد آمد، اما این نشان می‌دهد که در تمام

* سلاهِ: درنگ کنید و با آرامش درباره‌ی آن تأمل کنید. (از ترجمه‌ی AMPC)

سختی‌هایمان به خدا تکیه کرده‌ایم تا ما را کمک کند، حتی اگر او تصمیم بگیرد که ما را از آن سختی‌ها نجات ندهد.

وقتی عیسی در باغ جتسیمانی بود، او از مشکلات و رنج و آزمایشی که خودش و شاگردانش روبرو بودند آگاه بود. او به شاگردانش گفت "دعا کنید تا در آزمایش نیفتید" (لوقا ۲۲: ۴۰)، اما آنها ترجیح دادند بخوابند. کلام می‌گوید آنها از شدت اندوه خوابیدند (لوقا ۲۲: ۴۵ را ببینید). احتمالاً آنها از نگرانی و ترس خسته بودند، یا ممکن است خوابیدن روش آنها برای اجتناب از رویارویی با مشکل بود. اما عیسی وقتش را با دعای عمیق گذراند. او به پدرش اعتماد کرد که یا رنج پیش رویش را بر می‌دارد یا به او قوت دهد تا از آن عبور کند. عیسی انتخاب را به خدا سپرد. به جای اینکه بر عملی شدن اراده‌ی خود تأکید نماید، آنچه دوست داشت انجام شود را به پدر گفت، و دعایش را با این کلمات کامل کرد، "نه اراده‌ی من بلکه اراده‌ی تو انجام شود" (لوقا ۲۲: ۴۲).

پدر آسمانی ما نه تنها نجات‌دهنده‌ی ماست، بلکه تقویت‌کننده‌ی ما هم هست! اگر او شما را فوراً از تنگی‌تان نجات نداد، او شما را تقویت خواهد کرد در صورتی که بخواهید صبور بوده و به اعتماد کردن به او همچنان ادامه دهید تا این‌که او در بهترین زمان (طبق زمان‌بندی او)، بهترین کار را برای شما انجام دهد.

اگر در قسمت‌هایی از زندگی‌مان نقاط ضعفی وجود دارند، حکیمانه است که به عوض این‌که منتظر بمانیم تا زمانی که گرفتار آن ضعف‌ها شویم، دائماً به خدا اعتماد کنیم که ما را از وسوسه در آن بخش‌ها دور نگه دارد.

در طی سال‌ها یکی از ضعف‌های من حرف زدن زیاد یا بدون فکر حرف زدن بود. البته این مسأله مکرراً باعث ایجاد مشکل می‌شد. من اغلب صبح پیش از اینکه شروع به صحبت کردن با بقیه کنم دعا می‌کردم تا خدا کمک کند که شنونده‌ی خوبی باشم و در هر چه می‌گویم، حکمت داشته باشم.

با انجام دادن این کار، صبر نمی‌کنم که مشکلی پیش بیاید و بعد بخواهم به عواقب بعدی آن رسیدگی کنم. من دعا می‌کنم خدا من را از آزمایش محفوظ نگه دارد. یکی

از حکیمانه‌ترین کارهایی که می‌توانیم انجام دهیم این است که نقاط ضعف‌مان را بشناسیم و به خدا تکیه کنیم که به ما قوت دهد تا تسلیم آنها نشویم. پطرس اگر حکمت داشت که این چنین رفتار کند، مطمئناً آزمونی که در پیش داشت را با موفقیت پشت سر می‌گذاشت.

یکی از حکیمانه‌ترین کارهایی که می‌توانیم انجام دهیم این است که نقاط ضعف‌مان را بشناسیم و به خدا تکیه کنیم که به ما قوت دهد تا تسلیم آنها نشویم.

عیسی به پطرس هشدار داد که شیطان می‌خواهد او را به سختی آزمایش کند، اما پطرس به جای اینکه از عیسی بخواهد او را کمک کند، فکر کرد خیلی قوی است و غیر ممکن است که شکست بخورد. این آیات را به دقت نگاه کنید و مراقب باشید که هرگز طرز فکر پطرس را برنگزینید:

«ای شمعون، ای شمعون، شیطان اجازه خواست شما را همچون گندم غربال کند. اما من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود. پس چون بازگشتی، برادرانت را استوار بدان» اما او در پاسخ گفت: «ای سرورم، من آماده‌ام با تو به زندان بروم و جان بسپارم.»

لوقا ۲۲:۳۱-۳۳

پطرس سه بار عیسی را انکار کرد! (لوقا ۲۲: ۵۵-۶۱ را نگاه کنید). شاید اگر او ضعف انسانی خود را تشخیص داده بود و از عیسی کمک می‌خواست، احتمالاً می‌توانست با قدرت بیش‌تری با وسوسه برخورد کند. عیسی نخواست او را از آزمایش دور نگه دارد بلکه خواست او با موفقیت از آن عبور کند تا تجربه‌ی کافی بدست بیاورد که به دیگران کمک کند. اما پطرس آشکارا فکر کرد که توانا تر از این است که در وسوسه بیفتد. این اشتباه بزرگی بود، و این اشتباه بزرگی برای هر یک از ماست اگر اینطور فکر کنیم. داشتن فکرهای بالاتر از آنچه هستیم حکیمانه نیست و در را برای سقوط ما باز می‌کند (رومیان ۱۲: ۳ را ببینید). خدا ما را بسیار دوست دارد، و می‌خواهد ما موضوع غرورمان را حل کنیم تا بتوانیم به‌طور کامل به او توکل کردن را فرا بگیریم.

پولس تعلیم می‌دهد که در تمام اوقات دعا کنیم، در هر شرایط، در هر وضعیتی (افسسیان ۶: ۱۸ را ببینید). وقتی اینطور عمل کنیم، نشان می‌دهیم که در تمام اوقات بر خدا اعتماد داریم.

برای شناختن نقاط ضعف‌تان وقت بگذارید و مطمئن شوید در تمام زمان‌ها به خدا اعتماد دارید تا شما را در ضعف‌هایتان قوت ببخشد. این وعده‌ی خدا به ما است:

در روزی که خواندم، مرا اجابت فرمودی؛ و
مرا در دلم شجاع ساختی!

ممکن است احساس می‌کنید که دعا کرده‌اید تا خدا به شما کمک کند در برابر وسوسه مقاومت کنید، و با این حال، همچنان دچار لغزش می‌شوید. من هم بارها اینطور حس کرده‌ام، اما اگر شما به اعتماد کردن به خدا ادامه دهید، با گذر زمان قوی‌تر و قوی‌تر خواهید شد. اعتمادتان را با مطالعه‌ی دقیق کلام خدا مخلوط کنید تا به بهترین نتیجه برسید. یعقوب می‌گوید کلام خدا قدرت دارد که جان‌های ما را نجات بخشد (یعقوب ۱: ۲۱ را ببینید).

وقتی دعا می‌کنم که خدا کمک کند تا سخنان زبانم را کنترل کنم، آیات مختلفی از کلام خدا را نیز که در مورد کلمات دهان ما هست نقل قول می‌کنم. برای مثال چنین دعا می‌کنم:

" پدر، امروز به من کمک کن فقط کلمات عالی بر زبان آورم. کمک کن شنونده خوبی باشم و پیش از حرف زدن فکر کنم. می‌خواهم سخنان من تو را جلال دهد و برای کسانی که می‌شنوند برکت باشد. خداوند، به تو نیاز دارم. بدون تو هیچ هستم. در تمامی ضعف‌هایم مرا تقویت کن."

دعا می‌کنم و کلام او را اعلام می‌کنم، چون یادآوری کلام خدا به او چیزی است که اشعیا نبی گفته است که باید انجام دهیم (اشعیا ۴۳: ۲۶ را ببینید). مطمئناً خدا کلامش را فراموش نمی‌کند، پس چرا ما آن را به او یادآوری کنیم؟ اینجا چند دلیل آمده‌اند:

- وقتی کلام خدا را یادآوری می‌کنیم، این نشان می‌دهد که کاملاً اعتمادمان را بر او و وعده‌های او نهاده‌ایم.
- بیان کلام با صدای بلند بسیار قدرتمند است، چون این کلام شمشیر روح است، و یکی اسلحه‌های جنگ روحانی ما است (۲ قرنتیان ۱۰: ۴-۵؛ افسسیان ۶: ۱۷ را ببینید).
- صحبت از کلام خدا کمک می‌کند فرایند تازه شدن فکر ما ادامه پیدا کند (رومیان ۱۲: ۲ را ببینید). این بخشی از فرایند تعمق در کلام خدا است، و نیز در خود کتاب مقدس بارها به انجام این کار توصیه شده‌ایم.

اینها سه آیه‌ی محبوب من راجع به سخنان دهان من هستند که اغلب در دعاهایم آنها را نقل قول می‌کنم:

خداوندا، بر دهانم نگاهبان بگذار، و بر در لب‌هایم دیدبانی کن.

مزمور ۱۴۱: ۳

سخنان دهانم و تفکرات دلم در نظرت پذیرفته آید، ای خداوند، که صخره و رهانده‌ی من هستی!

مزمور ۱۹: ۱۴

مرگ و زندگی در قدرت زبان است آنان که دوستش می‌دارند، از میوه‌اش خواهند خورد.

امثال ۱۸: ۲۱

شما می‌توانید از همین ایده برای دعا و اعتراف کلام در هر زمینه‌ای که نیاز به کمک دارید استفاده کنید. آیا ضعف شما خشم است؟ پرخوری است؟ خودخواهی است؟ هرچه باشد، می‌توانم به شما قول دهم آیاتی از وعده‌های خدا وجود دارند که مشکل شما را در بر می‌گیرند. استفاده از نرم‌افزارهای مطالعه‌ی کتاب‌مقدس که امروزه در اینترنت در دسترس هستند این کار را راحت کرده‌اند. همچنین، من قویاً اصرار می‌کنم به یاد داشته باشید که این کاری نیست که یک یا دوبار انجام دهیم و بلافاصله پیروزی را به زندگی‌مان به ارمغان آوریم. متعهد شوید که فراتر و بالاتر از هر چیز در همه‌ی زمان‌ها به تکیه به خدا و کلام او ادامه خواهید داد و در وقت مقررش تغییر را به چشم خواهید دید.

قناعت دائمی

اگر در تمام اوقات به خدا اعتماد کنیم، طبیعتاً یعنی ما در شرایطی که آن را نمی‌فهمیم و یا به‌نظر ما منصفانه نیست، همچنان بر او اعتماد می‌کنیم. اعتماد به خدا وقتی به چیزی که می‌خواستیم دست یافته‌ایم، یک چیز است و اعتماد کامل وقتی چیزی به دست نیاورده‌ایم، چیز دیگری است. ایمان دارم که هدف ما به عنوان مسیحیان باید این باشد که بتوانیم مانند پولس رسول بگوییم: "آموخته‌ام که در هر حال قانع باشم" (فیلیپیان ۴: ۱۱).

اعتماد به خدا وقتی به چیزی که می‌خواستیم دست یافته‌ایم، یک چیز است و اعتماد کامل وقتی چیزی به دست نیاورده‌ایم، چیز دیگری است.

پولس می‌گوید که یاد گرفته است که چگونه در هر وضعیتی، چه در فراوانی و چه در نیازمندی رضایت خاطر داشته باشد (فیلیپیان ۴: ۱۱-۱۲ را ببینید).
قانع بودن به این معنی نیست که ما هرگز خواهان تغییری نیستیم یا رویای اوضاع بهتری را نداشته باشیم، بلکه به این معنا است که اجازه نمی‌دهیم چیزهایی که می‌خواهیم ولی هنوز نداریم، شادی ما را در قبال چیزهایی که الان داریم بزدند.

من چند سال کاملاً درهم شکسته بودم و ریشه‌ی مشکل در این بود که من از جایی که در آن قرار داشتیم، در مسیری که به هدفم منتهی می‌شد، راضی نبودم. خدا پیشرفت و رشد ما را مدنظر دارد، اما بیش‌تر از آن آرامش ما برای او مهم است! به این آیات از کتاب جامعه نگاهی بیندازید:

دیدن چشم از شهوت نفس بهتر است.

این نیز بطلالت است و در پی باد دویدن.

جامعه ۶: ۹

نویسنده (که اغلب معتقدند سلیمان است) می‌گوید این بطلالت است (بی‌فایده و بی‌معنی) که به‌شدت مشتاق دست یافتن به چیزی باشید که اکنون آن را ندارید، و این اشتیاق مانع از این شود که شما از داشته‌هایتان لذت ببرید.
پولس یاد گرفته بود قانع باشد، خواه آنچه می‌خواهد را داشته باشد خواه نداشته باشد، و این باید هدف ما باشد. قانع و شکرگزار بودن صرفاً زمانی که آنچه می‌خواهیم را داریم بسیار کودکانه است و به‌هیچ وجه نشانه‌ی بلوغ روحانی نیست. به‌عنوان والدین، ما چنین رفتارهای بچه‌گانه را در فرزندانمان اصلاح می‌کنیم. ما به آنها تمام برکات و مواهب‌شان را یادآوری می‌کنیم و به آنها می‌گوییم برای آنچه دارند شکرگزار باشند. شاید لازم است که به یاد داشته باشیم که نمونه‌ای برای آنها باشیم، تا رفتار و واکنش ما را زمانی که آنچه می‌خواهیم را نداریم، ببینند و فرابگیرند.

اعتماد کردن به خدا وقتی همه چیز مطابق خواسته‌ی ما پیش می‌رود، خیلی ساده است، اما این کتاب در مورد اعتماد کردن به خدا در تمام زمان‌هاست.
زمانی که زندگی سخت است، یا وقتی که مجبوریم صبر کنیم و نمی‌فهمیم چرا، قانع بودن نیازمند به این باور است که خدا نیکوست و راه‌های او با

راه‌های ما متفاوت است. کاری که من می‌خواهم برای خودم انجام دهم ممکن است برای من بهترین نباشد. مطمئناً در آن زمان خوب به نظر می‌رسد، اما در دراز مدت چطور، آیا به من کمکی خواهد کرد؟ آیا این که همیشه به خواسته‌هایم برسم به من کمک می‌کند که کم‌تر خودخواه باشم، بیش‌تر محبت کنم، بیش‌تر افراد را درک کنم، و بیش‌تر با افراد رنجور مهربان باشم؟ نه، اینطور نیست! تنها راه درک و همدردی با دیگران این است که تا حدی از تجربه‌ی رویارویی با مسائلی که آنان با آنها درگیر هستند، برخوردار باشیم. لزومی ندارد که هر تجربه‌ای که دیگران با آن در چالش هستند را تجربه کنیم تا بتوانیم به آنها کمک کنیم، اما در عین حال نمی‌توانیم ناامیدی، یا درد احساسی یا فیزیکی، یا سایر سختی‌ها را به خوبی بفهمیم اگر هیچ وقت آنها را تجربه نکرده باشیم.

ما در دردهای مان به سوی عیسی برمی‌گردیم چون او کاهن اعظم ما است و ضعف و ناتوانی‌های ما را می‌فهمد. او چطور درک می‌کند؟ او درک می‌کند چون او در تمام نکات مثل ما آزمایش شد و هرگز گناه نکرد (عبرانیان ۴: ۱۵ را ببینید). ما رفتن پیش عیسی و کمک گرفتن از او برای ما امری آسان است چون ایمان داریم که او ما را درک می‌کند! او با بیماری و غم، درد و طردشدگی کاملاً آشنا است. دقیقاً همان‌گونه که ما می‌توانیم به راحتی به نزد عیسی بیاییم، باید در پی این باشیم که دیگران نیز به همان راحتی به نزد ما بیایند، با همان اطمینان، و این باور که ما ایشان را درک خواهیم کرد.

وقتی ما در زندگی از مشکلات عبور می‌کنیم، این تجربیات ما را تجهیز می‌کنند تا توسط خدا برای تشویق و آرامش کسانی که در نیاز هستند بکار گرفته شویم. ما ممکن است همیشه راه‌های خدا را نفهمیم و احتمالاً نخواهیم فهمید (اشعیا ۵۵: ۹ را ببینید)، اما می‌توانیم او را با ایمان به نیکویی‌اش و درستی راه‌هایش، احترام کنیم!

اعتماد به صبوری نیاز دارد

صبوری به ما اجازه می‌دهد که درحالی که منتظر هستیم از زندگی لذت ببریم!

اعتماد کردن به خدا همیشه به صبوری نیاز دارد، چون خدا مطابق جدول برنامه‌ریزی ما عمل نمی‌کند. صبوری به ما اجازه می‌دهد که درحالی که منتظر هستیم

از زندگی لذت ببریم! این ممکن است برای ما مشکل باشد که چرا خدا کاری که می‌دانیم به سادگی می‌تواند انجام دهد را نمی‌کند، و وقتی این اتفاق می‌افتد قطعاً او دلایل خودش را دارد. این ممکن است برای آزمایش ایمان ما باشد یا برای رشد ایمان ما تا ظرفیت ما برای زندگی با ایمان رشد کند. ممکن است خدا بخواهد کار بهتری از آنچه می‌خواهیم یا فعلاً توانایی آن را داریم، انجام دهد. تمام این دلایل (و دلایل دیگر) فرصت‌هایی برای ما هستند تا با اعتماد به حاکمیت خدا، نیکویی او و حکمت او در آرامش باقی بمانیم.

صبوری ثمره‌ی روح‌القدس که معمولاً به‌فراوانی داشتن آن کار ساده‌ای نیست. من می‌دانم که در بعضی قسمت‌ها آدم صبوری هستم و در بعضی قسمت‌ها نه، و قطعاً هنوز در صبر در حال رشد هستم. همه‌ی ما برای چیزهایی منتظر می‌مانیم، پس منتظر ماندن یک انتخاب نیست، اما چه رفتار و طرز برخوردی را در حین انتظار نشان می‌دهیم، یک انتخاب است. ثمره‌ی صبر در لغت‌نامه تفسیری و این* اینطور تعریف شده است: «ثمره‌ای از روح‌القدس که تنها تحت در آزمایش‌ها رشد می‌کند.» وای! آرزو نمی‌کنید چیز دیگری می‌گفت؟ من دوست داشتم برای داشتن صبر بیشتر، فقط دعا کنم و خدا آن را به من بدهد، اما این روش عملی نیست. ما ثمره‌ی صبر را به‌عنوان فرزندان خدا در خود داریم، اما این باید پرورش بیابد و اجازه دهیم از درون ما به بیرون کار کند. لازم است که بیشتر از یک نظریه‌ی روحانی یا ایده باشد، صبر حقیقی در هر روز زندگی و شرایط ما عمل می‌کند. و ما مخصوصاً زمانی که برای چیزی که دقیقاً همین الان می‌خواهیم منتظریم، به صبر نیاز داریم!

چه زمانی که در صف سوپرمارکت منتظریم، در ترافیک منتظریم، انتظار برای کسی که برای قرار ملاقات دیر کرده است، یا انتظار برای خدا تا به دعای ما جواب دهد، اگر در پی داشتن آرامش و لذت بردن از زندگی هستیم، قطعاً به صبر نیاز داریم. آگوستین قدیس می‌گوید: "صبر همنشین حکمت است." صبر ممکن است تلخ و سخت به‌نظر برسد ولی میوه‌اش شیرین است.

یکی از دلایلی که خدا از ما می‌خواهد صبر کنیم این است که او از مشکلات ما استفاده می‌کند تا در ما صبر ایجاد کند. یادگیری صبور بودن آنقدر برای خدا اهمیت دارد که سبب می‌شود او آنچه فرزندان او از او درخواست می‌کنند را فوراً به آنان ندهد. این چیزی است که بسیاری از والدین باید یادگیرند.

متأسفانه، دنیای ما پر از انسان‌هایی است که این اصل مهم را در زندگی‌شان یاد نگرفته‌اند و در طلب لذت آنی هستند. میل به لذت آنی باعث می‌شود ما تصمیمات غیرحکیمانه زیادی بگیریم. برای مثال، بعضی از مردم بدهی‌های زیادی بالا می‌آورند که استرس زیادی در زندگی آنها ایجاد می‌کند. و بعضی مردم با شخصی که مناسب آنها نیست ازدواج می‌کنند، چون احساسات مهار نشدنی خود را دنبال می‌کنند. این سوء تعبیر که ما می‌بایست بلافاصله خواسته‌مان برآورده شود، باعث تلخی‌ها و فقدان شادی در زندگی‌ها می‌شود و همچنین سبب اخذ تصمیم‌های اشتباه در زندگی می‌شود.

با شناخت از طبیعت خدا، شک دارم که او کسی را منتظر نگه دارد، مگر این که بداند این بهترین چیز برای آنها است. پذیرش خوب بودن انتظار برای ما دشوار است، اما این به‌خاطر آموزش اشتباه و طبیعت جسمانی ما است. انتظار مفید است - وقتی بلاخره به آنچه می‌خواستیم دست بیابیم بیش‌تر سپاس‌گزار خواهیم بود. بی‌صبری به زندگی ما فشار وارد می‌کند، اما اعتماد به خدا وقتی منتظر او می‌مانیم، آن فشار را برمی‌دارد و به ما اجازه می‌دهد که با طرزفکری در انتظار بمانیم که او را جلال می‌دهد. فواید اعتماد برآستی زیبا هستند. وقتی ایمان داریم که خدا مراقب تمام گرفتاری‌های ماست، آزاد هستیم که روی چیزهای دیگری که ثمرات نیکو برای ما دارند تمرکز کنیم. این به سلامتی و طول عمر کمک می‌کند، و معتقدم حتی کمک می‌کند که راحت‌تر و کم‌تنش‌تر با دیگران زندگی را سر کنیم. اعتماد ناامیدی و فشار را از زندگی ما حذف می‌کند، اینها دو منبع اصلی بدخلقی و زودرنجی هستند. لزومی ندارد که با قصد قبلی خواسته باشیم با مردم نامهربان باشیم، وقتی روح ما پر از پریشانی باشد ما روی احساس خودمان متمرکز خواهیم شد به جای این که به رفتارمان با مردم توجه کنیم. ما اکثر مواقع تشخیص نمی‌دهیم چقدر خشن و گستاخ هستیم، اما مردم آن را حس می‌کنند و اگر آزار ما ادامه یابد آنها از ما دور خواهند شد. من عاشق این هستم که امتیاز اعتماد کردن به خدا را دارا هستم! و همچنین منتفرم از نگران بودن، ترسان بودن، ناامیدی و زیر فشار سنگین استرس بودن! اگر در حال تصمیم‌گیری در این مورد هستید که در این مشکل کنونی کدام گزینه را انتخاب کنید یا در زندگی چه طرزبرخوردی را پیش بگیرید، من تضمین می‌کنم که اعتماد کردن به خدا بهترین انتخاب است.

اگر خدا نیکوست، چرا مردم رنج می‌کشند؟

در نظر من، رنج‌های زمان حاضر در قیاس با جلالی که در ما آشکار خواهد شد، هیچ است.

رومیان ۸: ۱۸

موضوع رنج یکی از سخت‌ترین موضوعات برای تعلیم است، پس من این را با دعای زیاد آغاز می‌کنم و دوست دارم با گفتن این موضوع شروع کنم که به‌هیچ وجه فکر نمی‌کنم تمام جواب‌ها را می‌دانم. اما، من نمی‌توانم کتابی در مورد اعتماد به خدا بنویسم اگر خودم با این موضوع درگیر نباشم، یکی از سؤالاتی که مکرراً پرسیده می‌شود این است که، "اگر خدا نیکو است، چرا مردم رنج می‌کشند؟" به‌عنوان مسیحیان، شاید هیچ وقت نپرسیم که چرا بی‌ایمانان رنج می‌کشند، اگر کسی به خدا ایمان ندارد، احتمالاً می‌توانیم رنج کشیدن او را بفهمیم. پس سؤال ما به این شکل تغییر می‌باید، "چرا مسیحیان رنج می‌کشند؟" به ما یاد داده‌اند که ایمان داشته باشیم خدا ما را دوست دارد و می‌خواهد ما زندگی آرام و شادی داشته باشیم، و همین‌طور هست، اما علاوه بر این او به ما یاد می‌دهد که می‌توانیم این نوع زندگی را در اثنای رنج کشیدن داشته باشیم. من سؤالاتی می‌شنوم نظیر:

- "آیا خدا مسبب رنج است؟"
- "آیا خدا اجازه‌ی رنج کشیدن را می‌دهد؟"
- "اگر خدا حاکم است، چرا رنج کشیدن را متوقف نمی‌کند؟"
- "چرا او اجازه می‌دهد گرسنگی، آزار، بیماری، و هزاران شرایط دیگری که باعث رنج می‌شوند، وجود داشته باشند؟"
- "چرا گاهی کودکان از بیماری سرطان رنج می‌برند؟"
- "چرا بعضی افراد خوب در جوانی می‌میرند؟"

- " چرا من شغلم و تمام بازنشستگی‌ام را از دست دادم؟ "
- " چرا خدا راجع به قحطی یا نسل‌کشی کاری نمی‌کند؟ "

من می‌دانم خدا نیکوست، پس تصمیم می‌گیرم روی آن تمرکز کنم به جای اینکه روی چیزی که کاملاً نمی‌دانم.

"چرا؟" می‌تواند شخص را به جنون برساند، اگر پاسخی برایش نیابد. اگر باید به این سؤال‌ها جواب می‌دادم، به‌سادگی می‌گفتم، "نمی‌دانم." اما من می‌دانم که خدا نیکوست، پس تصمیم می‌گیرم روی آنچه

می‌دانم تمرکز کنم به جای اینکه روی چیزی که کاملاً نمی‌دانم. من ایمان دارم اطمینانی راسخ به نیکویی خدا، به ما اجازه می‌دهد که بدون اینکه اسیر سردرگمی شویم، با رنج‌های شخصی و رنج‌های اطراف‌مان روبه‌رو شویم. اگر رفتن به یک اتاق و فریاد زدن، "چرا، خدا؟ چرا این اتفاق افتاد؟" به شما کمک می‌کند، بروید و این کار را انجام دهید. اما آماده باشید که احتمالاً جوابی عایدتان نخواهد شد و همچنان با دو انتخاب اعتماد کردن به خدا یا دلسردی تحمل‌ناپذیر باقی می‌مانید. باید بپذیریم که سال‌های اولیه‌ی سلوکم با خدا را با پرسیدن "چرا؟" درمورد هر چیزی که نمی‌فهمیدم سپری کردم، و همچنین زمان زیادی را در سردرگمی و ناامیدی گذراندم. سؤالات بدون پاسخ من روی ارتباط من با خدا تأثیر منفی می‌گذاشت، در نهایت، مطالبه کردن پاسخ از او را متوقف کردم و تصمیم گرفتم کاملاً به او اعتماد کنم، مخصوصاً وقتی متحمل درد و رنجی بودم یا آنچه در زندگی‌ام اتفاق می‌افتاد را درک نمی‌کردم.

بعد از تحمل رنج وحشتناک آزار جنسی از طرف پدرم برای پانزده سال، و بیست و پنج سال دیگر یا بیشتر، تحمل اثرات آن آزار، می‌توانم به شما بگویم که سؤالات زیادی داشتم. بعنوان یک کودک، من دعا می‌کردم و از خدا می‌خواستم مرا از این موقعیت بیرون بیاورد، اما او این کار را نکرد. گرچه او مرا از آن شرایط خلاصی نداد، به من قوت داد تا از آن عبور کنم و

ما اغلب به جای اینکه به کاری که خدا برای ما کرده است نگاه کنیم، به این نگاه می‌کنیم که خدا چه کاری را برای ما انجام نداده است.

فیض تا از آن بهبود بیابم. ما اغلب به جای اینکه به کاری که خدا برای ما انجام داده است نگاه کنیم، به این نگاه می‌کنیم که خدا چه کاری برای ما انجام

نداده است. من فکر می‌کنم این یکی از بزرگ‌ترین اشتباهاتی است که ما انجام می‌دهیم! شما می‌توانید تصمیم بگیرید برای آنچه دارید شادی کنید به جای اینکه برای آنچه بودنش در زندگی شما منصفانه بنظر نمی‌رسد یا فقط در زندگی شما وجود دارد، گریه و ماتم کنید. اجازه ندهید چیزی که درک نمی‌کنید چشمان شما را بر روی نیکویی خدا ببندد.

من اعتقاد ندارم که خدا همیشه ما را درمورد اینکه چرا چیزی اتفاق افتاد یا نیفتاد در سردرگمی نگه می‌دارد، اما قطعاً مواردی وجود دارند که در حکمت غیرقابل درک خدا مخفی هستند - چیزهایی که وراى فهم ما هستند و تا وقتی که به آسمان برسیم برای ما راز باقی خواهند ماند. این آیه را نگاه کنید:

وہ کہ ژرف است دولت و حکمت و علم خدا؛ تقدیرهای او کاوش ناپذیر است
و راه‌هایش درک ناشدنی!

رومیان ۱۱: ۳۳

خدا وعده می‌دهد که وقتی او را بطلبیم قدرت فهم اسرار را به ما عطا خواهد کرد (افسیسیان ۱: ۱۷ را ببینید)، و همچنین پولس رسول می‌گوید که ما "جزئی" می‌دانیم، و همه چیز را نخواهیم دانست تا زمانی که با عیسی روبرو شویم (اول قرن‌تینان ۱۳: ۹-۱۰ را ببینید).

اغلب می‌گویم که سؤالات بی‌جواب، لازمه‌ی اعتماد کردن هستند. خدا چیزهای زیادی را بر ما آشکار می‌کند و پاسخ مشکلات پیچیده را به ما می‌دهد، اما مواقعی هست که نمی‌توانیم به پاسخش را دریافت کنیم، حتی وقتی خدا آن را به ما می‌دهد. من باور نمی‌کنم فکر محدود ما

سؤالات بی‌جواب، لازمه‌ی اعتماد هستند.

بتواند چیزهایی را که فقط خدا می‌داند بفهمد. و قویاً معتقدم او چیزهایی را که لازم است بدانیم به ما نشان می‌دهد و چیزهایی که لازم نیست را مخفی می‌کند. ما رو به جلو زندگی می‌کنیم و گاهی فقط در پی به پشت سر نگاه کردن می‌توانیم آن را بفهمیم. چیزهای دردناک بسیاری وجود دارند که زمانی که برایم اتفاق می‌افتادند من نمی‌فهمیدم. اما الان که به گذشته نگاه می‌کنم، آنها را متفاوت از قبل می‌بینم، چون می‌بینم که از رنجی که در گذشته تحمل کرده‌ام، نیکویی به ثمر آمده است، یا چون از لحاظ روحانی نسبت به گذشته رشد

کرده‌ام. داوود می‌گوید، "خداوند، دل من متکبر نیست، و نه دیدگانم پر از غرور. خویشتن را به کارهای بزرگ مشغول نمی‌سازم و نه به اموری که فراتر از حد من است" (مزمور ۱۳۱: ۱).

فکر می‌کنم داوود به زبان ساده می‌گوید که در اسرار خداوند چیزهایی مخفی هستند که هیچ انسانی امکان ندارد آنها را درک کند. پس ما باید کمتر سؤال کنیم و بیشتر اعتماد کنیم! من عاشق این جمله هستم که از لی استروبل *شنیدم: "واکنش نهایی خدا به رنج بشری یک توضیح نیست؛ بلکه جسم پوشیدن اوست". خدا عیسی را فرستاد تا برای گناهان ما رنج بکشد و بمیرد. او به تمام کسانی که به او اعتماد دارند وعده‌ی رهایی داده است، اما هرگز به ما نمی‌گوید دقیقاً چه موقع یا چگونه برای رهایی ما عمل خواهد نمود. تا فرا رسیدن زمان رهایی خدا، ما این امتیاز را داریم که به خدا اعتماد کنیم و در میان سختی‌هایمان آرامش او را دریافت کنیم.

وقتی می‌بینیم عزیزی در جوانی به‌خاطر بیماری می‌میرد، ممکن است بگوییم، "او رهایی نیافت، پس چطور ایمان داشته باشیم که خدا ما را از مشکلاتمان رهایی خواهد داد؟" من همچنان محکم روی حرفم ایستاده‌ام که او همیشه کسانی که به او اعتماد دارند را می‌رهاوند. ممکن است همیشه تا زمانی که روی زمین هستیم این اتفاق نیفتد، اما وقتی در آسمان به او ملحق شویم، دیگر هیچ درد، اشک و هیچ نوع رنجی وجود نخواهد داشت.

یکبار داستان تأثیرگذاری درمورد مرد جوانی شنیدم که مثل یک کودک از یکسری پلکان سقوط کرد و کمرش شکست. او در طی تمام عمرش در رفت و آمد به بیمارستان بود. در هفده سالگی، او سیزده سال از عمرش را در بیمارستان گذرانده بود. او گفت که فکر می‌کرد خدا منصف است، و وقتی از او پرسیده شده بود، "چطور می‌تونی اینطور فکر کنی؟" او پاسخ داد، "خب، خدا برای جبران، تمام ابدیت را فرصت دارد."

توضیح احساسم خیلی مشکل است، وقتی این قبیل داستان‌ها را می‌شنوم یا کسانی را ملاقات می‌کنم که رنج‌های طاقت‌فرسایی را تحمل می‌کنند و هنوز به خدا اعتماد دارند. تمام چیزی که می‌توانم بگویم این است که اعتماد آنها برای من بسیار زیبا به‌نظر می‌رسد، و آنها نمونه‌های عالی‌ای هستند از کسانی که

در تمام شرایط زندگی به خدا ایمان دارند. اعتماد کردن به خدا در شرایطی که همه چیز خوب پیش می‌رود و دعاها به سرعت جواب داده می‌شود یک چیز است، اما این که شما رنج می‌کشید و برای مدت طولانی دعا کرده‌اید و هنوز منتظر پاسخ دعایتان هستید اما همچنان به خدا اعتماد دارید کاملاً چیز دیگری است. به‌نظم حالت دوم ایمانی بزرگ‌تر لازم دارد.

آیا خدا نیکو است؟

بله، خدا نیکوست! ماهیت او نیکویی است، او نمی‌تواند طور دیگری باشد. فقط این که موردی خوب به‌نظر نمی‌رسد یا خوش‌آیند ما نیست به این معنی نیست که خدا نیکو نیست. حدود هفتصد آیه وجود دارند که به ما می‌گویند خدا نیکوست. من این آیه از کتاب یعقوب را خیلی دوست دارم:

هر بخشش نیکو و هر عطای کامل از بالاست، نازل شده از پدر نورها که در او نه تغییری است و نه سایه ناشی از دگرگونی.

یعقوب ۱: ۱۷

هر چیز خوب از طرف خدا می‌آید - این مطلقاً در ذات خداست و حقیقتی غیرقابل تغییر است. من مطمئن هستم وقتی این را می‌گویم، بعضی از خوانندگان آرزو می‌کنند از من بپرسند، "اگر خدا همیشه نیکو است، پس چرا مردم رنج می‌کشند؟" دلایل زیادی وجود دارد که چرا ما رنج می‌کشیم، اما هیچ کدام از آن علت‌ها این نیست که چون خدا چنین ترتیبی داده است. او مسبب رنج نیست، بلکه شیطان است! گرچه چیزی ممکن است به خودی خود نیکو نباشد، اما خدا چون نیکو است، می‌تواند از هر شرایطی در زندگی ما نیکویی حاصل آورد. شما ممکن است در شرایط بسیار سختی باشید که فکر کنید هیچ راهی وجود ندارد که چیز نیکویی از آن بیرون بیاید، اما با خدا همه چیز ممکن است.

بدون تردید می‌توانم بگویم خدا آزاری که در کودکی از آن رنج کشیدیم را برداشته است و به نیکویی من و تمام کسانی که افتخار تعلیم به آنها را دارم تبدیل کرده است. وقتی من تلخ و پر از ترحم نسبت به خودم بودم و از آزاردهندگان متنفر بودم نمی‌توانستم این را بفهمم. زمانی کم‌کم شروع به فهمیدن کردم که به خدا اعتماد کردم که بدی را برمی‌دارد و نیکویی از آن

حاصل می‌آورد. من شما را تشویق می‌کنم به خدا در تمام زمان‌ها اعتماد کنید چون ایمان دارم این تنها گزینه‌ای است که کمکی که شما نیاز دارید را مهیا می‌کند. اگر به خدا اعتماد نکنیم، چیزی نداریم جز این که شاهد سردرگمی و تلخی در تجارب زندگی مان باشیم.

خدا نیکوست، و هر چه می‌کند نیکوست (مزمور ۱۱۹: ۶۸ را ببینید). پس آیا ممکن است رنج کشیدن همیشه برای نیکویی ما باشد؟ وقتی که رنج می‌کشیم، آیا ممکن است خدا در رهایی ما تأخیر کند چون در نظر دارد از آن بدی برای ما نیکویی بیرون بیاورد؟ البته این خیلی محتمل است، و اکثر ما می‌توانیم شهادت دهیم که چیزهای شگفت‌انگیزی در زندگی ما اتفاق افتاده‌اند که نتیجه‌ی چیزهایی هستند که ترجیح می‌دادیم آنها را تجربه نکنیم. اگر حق انتخاب داشته باشیم از رنج کشیدن اجتناب خواهیم کرد، اما ما همیشه انتخاب نداریم؛ گرچه ما یک انتخاب داریم و آن اینست که در هر صورت به خدا اعتماد کنیم که حاصل کار را نیکو خواهد کرد.

می‌خواهم بعداً در این مورد با جزئیات بیشتر بحث کنم، اما پیش از این که بتوانیم در تلاش برای درک مفهوم دست‌کم بعضی از رنج‌های مان موفق شویم، می‌بایست بنیانی در قلب مان داشته باشیم بر پایه‌ی این باور انکارناپذیر که خدا نیکو است و اعمالش نیکویی. در ابتدا بعد از آفرینش همه چیز او نگاه کرد و پیدایش ۱: ۳۱ می‌گوید، "خدا هر آنچه را که ساخته بود دید، و اینک بسیار نیکو بود."

بعضی از افراد این سؤال را می‌پرسند، "اگر خدا نیکوست، پس چرا دنیایی بدون رنج و مصیبت نیافرید؟" در واقع، او این کار را کرد! کافی است که نگاهی به باغ عدن و نقشه‌ی اولیه‌ای که خدا برای انسان داشت نگاهی بیندازیم و می‌توانیم ببینیم که همه چیز نیکو بود. گرچه، خدا اراده‌ی آزاد به انسان داد، و متأسفانه، نتیجه‌اش رنج کشیدن شده است. خدا می‌خواهد آزادانه دوستش داشته باشیم، نه مثل یک عروسک که برای کاری که می‌کند هیچ انتخابی ندارد. او می‌خواهد ما از اراده‌ی آزاد خود استفاده کنیم تا خواست او را انتخاب کنیم. آدم و حوا اراده‌ی خدا را انتخاب نکردند، و نتیجه‌اش این شد که درد وارد جهان شد. عیسی آمد تا ما را از عواقب انتخاب مصیبت‌بار آدم و حوا نجات دهد، اما ما تا وقتی که به آسمان برویم تمامیت کاری را که او انجام داد نخواهیم دید. پولس در افسسیان می‌گوید که روح‌القدس که ما دریافت کرده‌ایم "بیعانه

میراث ما است برای تضمین رهایی آنان که از آن خدایند... " (افسیسیان ۱: ۱۴). این آیه چیزهای زیادی را بر ما آشکار می‌کند. وقتی ما مسیح را به‌عنوان نجات‌دهنده و خداوند می‌پذیریم، همه چیز در زندگی ما بهتر می‌شود. و هر چه بیش‌تر دربارهی او و دربارهی نحوه‌ی سلوک در اراده‌ی او فرامی‌گیریم، شناخت و سلوکمان با او رفته رفته بهتر می‌شود. سلیمان در امثال می‌گوید که طریق پارسایان همچون طلوع سپیده‌دمان است، که تا روشنایی نیمروز، نور آن هر دم فزونی می‌گیرد (امثال ۴: ۱۸ را ببینید). و تثیبه ۷: ۲۲ می‌گوید که خدا ما را به‌تدریج از دشمنانمان نجات می‌دهد. حتی زمین در انتظار نجات کامل فرزندان خدا می‌نالد. این آیه با اقتدار این حقیقت را بیان می‌کند:

خدا ما را به‌تدریج از دشمنانمان نجات می‌دهد.

و نه تنها خلقت، بلکه خود ما نیز که از نوبر روح برخورداریم، در درون خویش ناله برمی‌آوریم، در همان حال که مشتاقانه در انتظار پسرخواندگی، یعنی رهایی بدن‌های خویش هستیم.

رومیان ۸: ۲۳

الآن ما نوبر تمام نیکویی خدا را داریم، اما روزی خواهد آمد که آن را کامل دریافت خواهیم کرد. تا زمانی که لذت‌جویی وجود داشته باشد، گناه وجود خواهد داشت، و تا وقتی که گناه وجود دارد، رنج بردن وجود خواهد داشت. خدا هرگز وعده نداده است ما را تا وقتی روی زمین هستیم از تمامی رنج‌ها رهایی دهد، اما وعده داده است که ما می‌توانیم از قدرت قیامت او برخوردار شویم (فیلیپیان ۳: ۱۰ را ببینید). به کلامی دیگر، او ما را قادر می‌سازد تا با شادی و آرامش رنج را تحمل کنیم. عیسی به ما گفت در این جهان برای ما زحمت خواهد بود، اما ما باید قوی‌دل باشیم چون او بر جهان غلبه یافته است (یوحنا ۱۶: ۳۳ را ببینید).

من تا وقتی که روی زمین هستم از نیکویی خدا تا حد ممکن لذت می‌برم، و مشتاق حتی چیزهای بهتری هستم برای زمانی که دیگر در این بدن نخواهم بود و در وطن اصلی‌ام، در کنار خداوندم خواهم بود. تا رسیدن آن روز، دعا می‌کنم چیزی به جز این نگویم، "خدا نیکوست!" مهم نیست متحمل چه رنج‌هایی هستیم، یا بر زمین چه مصیبت‌های می‌بینیم، این‌ها تقصیر خدا نیست - خدا نیکوست!

رنج دائمی نیست

وقتی در رنج هستید، به یاد آوردن این که رنج کشیدن شما همیشگی نیست به شما دلگرمی خواهد داد. لاقلاً برای کسانی که به عیسی ایمان دارند همیشگی نیست، چون مهم نیست چقدر بدی اینجا روی زمین هست، ما می‌توانیم منتظر ابدیت با خدا باشیم جایی که وعده داده شده هیچ دردی آنجا نخواهد بود.

خدا هر اشکی را از چشمان آنها پاک خواهد کرد. و دیگر مرگ نخواهد بود؛ و ماتم و شیون و درد وجود نخواهد داشت، زیرا چیزهای اول سپری شد. مکاشفه ۲۶: ۴

غالب چیزهایی که دردناک هستند پیش از مرگ و رفتن به آسمان برطرف می‌شوند، اما حتی اگر اغراق‌آمیزترین احتمال را در نظر بگیریم بر این مبنا که تا آخر عمر باید متحمل رنج باشیم، حتی این حالت نیز روزی به انتها خواهید رسید و شادی غیرقابل وصل جایگزین آن خواهد شد.

وقتی آزرده هستید به این فکر کنید که این نیز بگذرد، این کار باعث می‌شود احساس درهم شکستگی نکنید. اخیراً به خاطر عفونت سینوزیت، سردرد گرفتم که سی و پنج روز طول کشید. من اغلب می‌گفتم: "این نیز بگذرد" و دقیقاً همین‌طور شد. اما وقتی برای مدتی رنج می‌کشیم، معمولاً این‌طور فکر می‌کنیم که هرگز تمام نخواهد شد. با این وجود بیش‌تر مشکلات پایانی دارند. قلب‌های شکسته شفا می‌یابند یا لاقلاً می‌توانند شفا بیابند اگر اجازه دهیم عیسی در زندگی ما کار کند. زمزمور ۱۴۷: ۳ می‌گوید، "او دلشکستگان را التیام می‌بخشد." زخمی‌ها شفا می‌یابند، نامیدان رویای تازه می‌یابند، و پایان یک فصل، در را برای آغاز فصلی دیگر باز می‌کند.

همه‌ی ما می‌توانیم به گذشته‌ی زندگی‌مان نگاه کنیم و موقعیت‌های بسیار دردناکی را به یاد آوریم، که الان آن مشکلات حل شده‌اند و دیگر ما را ناراحت نمی‌کنند. به مدت سی سال کمر درد مزمن داشتم که باعث می‌شد کارهایی که انجام می‌دهم محدود بشود. دو سال پیش، پزشک جدیدی دیدم، و او مرا برای آزمایشی فرستاد که تا به حال انجام نداده بودم. مشخص شد که در مفصل ران یک نقص احتمالاً مادرزادی دارم که باعث کم‌ردم می‌شد. با استفاده از تکنولوژی که امروزه در دسترس هست، مفصل من جایگزین شد و دیگر از

درد کم‌رود رهایی یافتم. خیلی از کارهایی که قبلاً نمی‌توانستم انجام دهم الان انجام می‌دهم. وقتی یک مشکل سی سال طول بکشد فکر می‌کنیم دائمی خواهد بود، اما در این مورد، پایانی وجود داشت که به من آغازی تازه داد. فکر می‌کنم هیچ وقت امید به بهبود و احیا را در هر نوع مشکل نباید از دست بدهیم. امید به بهتر شدن خیلی بهتر از ناامیدی است! آیا قلب شما می‌تواند از رنج از دست دادن یک عزیز شفا بیابد؟ بله، چون خدا خدای تسلی‌هاست و همه چیز با او ممکن است.

پولس رسول خیلی بیشتر از اکثر ما رنج را تجربه کرد، اما به آنها به‌عنوان رنجی زودگذر و خفیف اشاره می‌کند:

زیرا رنج‌های جزئی و گذرای ما جلالی ابدی برای ما به ارمغان می‌آورد
که با آن رنج‌ها قیاس‌پذیر نیست.

دوم قرنتیان ۴: ۱۷

زمانی که تصمیم می‌گیریم در مشکلات به خدا اعتماد کنیم، ما نیز می‌توانیم دیدی مثل پولس به شرایط داشته باشیم. او اعلام کرد که به چیزهایی که دیدنی است چشم ندوخته است، بلکه به چیزهایی که نادیدنی هستند (دوم قرنتیان ۴: ۱۸ را ببینید). به بیانی دیگر، پولس در روح به زندگی نگاه می‌کرد نه در جسم. او به نیکویی خدا ایمان داشت حتی در میانه‌ی رنج‌هایش، و او ایمان داشت، مطابق کلام خدا، که ابدیت را در مکان پر جلال سپری خواهد کرد که رنج‌هایش به برکت تبدیل خواهند شد.

آیا خدا "اجازه" می‌رنج کشیدن می‌دهد؟

خداوند هر آنچه را که بخواهد، به انجام می‌رساند،
در آسمان و بر زمین، در دریاها و همه ژرفناها!

مزمور ۱۳۵: ۶

ممکن است کسی بگوید، "من باور نمی‌کنم خدا باعث و بانی رنج و مصیبت باشد. باور نمی‌کنم او مسبب رنج باشد، اما آیا او اجازه می‌دهد؟ اگر او اجازه می‌دهد، پس هدف چیست، و در این صورت چه فرقی بین کسی که اجازه می‌دهد و کسی که انجام می‌دهد وجود دارد؟ چطور می‌توانم به خدایی اعتماد کنم که اجازه می‌دهد من از شرارت و مصیبت رنج بکشم؟" من می‌دانم که این سؤالات وجود دارند، چون مردم از من خواسته‌اند که به آنها پاسخ دهم. شنیده‌ام کسی می‌گفت، "این علم نبوده است که باعث شده من به وجود خدا باور نداشته باشم، بلکه تمام آن شرارت و رنجی که در دنیا وجود دارد." این مرد نمی‌توانست بین شرارتی که با چشمانش می‌دید و خدایی که گفته می‌شود خدایی نیکوست، سازگاری ببیند. برای بعضی از ما، ایمان بسیار فراتر از تمام این سؤالات است، اما بسیاری از مابقی مردم نیاز به یک پاسخ دارند تا ایمان بیاورند. دردی که من از پدری شیرین تجربه کردم مرا بسوی ایمان به خدا هدایت کرد. درد و رنجم بیش‌تر از آنی بود که بتوانم با آن زندگی کنم، و من آرامش، امید و شفا را از طریق ارتباطم با خدا یافتم. مزایایی که من از شناختن و ایمان به خدا دریافت کرده‌ام از هر سؤالی که داشته‌ام فراتر بود، و حال قادر هستم سؤالاتم را کنار بگذارم تا روزی که یا جواب از طرف خدا برسد یا با او در آسمان باشم جایی که پاسخ هر سؤالی آشکار خواهد شد.

با این حال، سؤالاتی را که مردم می‌پرسند درک می‌کنم، و فکر نمی‌کنم پرسیدن آنها اشتباه باشد. خدا با سؤالات ما اذیت نمی‌شود، اما همیشه پاسخ

دادن را مناسب نمی‌بیند. مهم نیست چه تعداد از سؤال‌های ما جواب داده شوند، همیشه سؤالات دیگری خواهند بود که ما باید تصمیم بگیریم به خدا اعتماد کنیم یا نه، حتی وقتی که به نظر می‌رسد زندگی هیچ مفهوم و معنایی ندارد.

من بیش‌ترین تلاش خودم را انجام خواهم داد تا جواب این سؤال را پیدا کنم که آیا خدا "اجازه" رنج کشیدن را می‌دهد یا نه، اما می‌خواهم بگویم جواب‌های من ناکامل خواهند بود، مخصوصاً برای کسانی که دنبال توجیهی می‌گردند که به خدا ایمان نداشته باشند. همچنین پاسخ‌های من برای کسانی که انتظار دارند باید همه چیز را با عقل و منطق درک کنند، رضایت‌کننده نخواهد بود. جستجوی ما برای دانش خوب است، اما اگر از میزان معقول بسیار فراتر رود، مایه‌ی تباهی ما خواهد شد. یکی از آیات محبوب من در امثال یافت می‌شود:

با تمام دل خود بر خداوند توکل کن، و بر عقل خویش تکیه منما؛ در همه راه‌های خود او را در نظر داشته باش، و او طریق‌هایت را راست خواهد گردانید. خویشان را حکیم مپندار ...

امثال ۳: ۵-۷

آرامش هیچ وقت با تکیه بر فهم خودمان به دست نمی‌آید. چرا این یا آن اتفاق افتاد، و چرا این اتفاق برای من افتاد؟ این اولین فکر فریبنده‌ی دشمن ما

شیطان است، که در تلاشش برای دور کردن ما از رابطه‌مان با خدا آن را در گوشمان نجوا می‌کند. می‌توانیم برگردیم به باغ عدن

آرامش هیچ وقت با تکیه بر فهم خودمان به دست نمی‌آید.

و بخوانیم که چطور او سؤال‌اتش را در گوش حوا نجوا کرد و آدم و حوا را به سمت گناه هدایت کرد و باعث شد مسیر نقشه‌ی موردنظر خدا برای بشر عوض شود. شیطان به او گفت، "آیا خدا به راستی گفته است که از هیچ یک از درختان باغ نخورید؟" (پیدایش ۳: ۱). این سؤال راه را برای سؤال دیگری باز کرد که اصلاً لازم نبود شیطان آن را بپرسد - اگر تمام میوه‌های درختان باغ خوب هستند، چرا خدا می‌خواهد یکی از آنها را از من دریغ کند؟ حوا شروع کرد به استدلال کردن، و استدلال او به فریبی منتهی شد که مسیر زندگی‌اش را تغییر داد. خدا حاکم است و البته می‌تواند هر کاری را هر زمان، هر جا، و برای هر کس که انتخاب می‌کند، انجام دهد. ما دعا می‌کنیم، و آن دعاها وابسته به حاکمیت

خدا هستند. ما به این وعده که با خدا همه چیز ممکن است انکا می‌کنیم (متی ۲۶:۱۹ را ببینید). با این حال، خدا انتخاب کرد که اراده‌ی آزاد به انسان بدهد، و باعث شد که انسان خود انتخاب کند که آیا از دست شریر متحمل رنج خواهد شد یا نه. آیا ما از خدا اطاعت خواهیم کرد، یا به راه خودمان خواهیم رفت؟

خدا ما را دوست دارد و می‌خواهد ما او را دوست بداریم، اما دوست داشتن اگر با اجبار باشد دوست داشتن حقیقی نیست. محبت اصیل باید آزادانه داده شود. همیشه ما به کسانی که دوستشان داریم آزادی می‌دهیم. من این را شنیده‌ام: عشق طالب آزادی در انتخاب است، و جایی که آزادی اراده هست، همیشه آنجا شرارت خواهد بود، و جایی که شرارت باشد، یک نجات‌دهنده می‌تواند باشد، و جایی که یک نجات‌دهنده باشد، آنجا رستگاری هست، و جایی که رستگاری هست، آنجا تجدید حیات می‌تواند باشد.

خدا به انسان انتخاب آزاد داد با این پیش‌دانی که او اشتباه انتخاب خواهد کرد و این انتخاب در را برای رنج و درد باز خواهد کرد، اما خدا ما را بدون کمک رها نکرد. از این دیدگاه، خدا اجازه داد رنج وارد جهان شود، اما این بهتر از این بود که خدا انسان را مثل یک عروسک می‌آفرید که برای دوست داشتن یا چطور رفتار کردنش هیچ انتخابی ندارد.

خدا هرگز با این مشکل روبه‌رو نبوده که برای پرسشی پاسخی نیافته باشد! با دانستن اینکه چه اتفاقی خواهد افتاد، از همان ابتدا نقشه کشید که یگانه پسرش، عیسی، را بفرستد تا او را برای گناه ما کفاره کند و دوباره راهی برای ارتباط خدا با فرزندانش باز کند. خدا راهی برای فرار از رنج مهیا نکرده است، چون هنوز گناه در جهان حضور دارد و تا زمانی که گناه وجود دارد، رنج نیز وجود خواهد داشت. اما خدا توسط عیسی، بخشش گناهان، تسلی، فیض، قوت، و تمام کمکی را که نیاز داریم تا صبورانه رنج را تحمل کنیم فراهم کرده است. او حتی از این نیز پیش‌تر رفته و فرموده است که اگر به او اعتماد کنیم، او حتی بزرگترین مصیبت ما را برای نیکویی ما به‌کار خواهد برد:

می‌دانیم در حق آنان که خدا را دوست می‌دارند و بر طبق اراده‌ی او
فرارخوانده شده‌اند، همه‌ی چیزها باهم برای خیریت در کار است.

حتماً نباید چیزی خوب باشد تا حاصل نیکویی از آن بدست آید. همین واقعیت ثابت می‌کند که خدا نیکو است و نیکویی او می‌تواند تمام اثرات بد بی‌عدالتی و رنج‌های شخصی را پوشش دهد. تنها همین دلیل کافی است که اعتماد به خدا را انتخاب کنیم. ما در این زندگی رنج

حتماً نباید چیزی خوب باشد تا حاصل نیکویی از آن بدست آید.

کشیدن را تجربه خواهیم کرد چه با ایمان به خدا چه بدون باور به خدا. عیسی به ما گفت که در جهان زحمت خواهیم داشت، اما او این حقیقت را با این وعده همراه می‌کند: او بر جهان غالب شده است (یوحنا ۱۶: ۳۳). گناه رنج را تولید کرد و عیسی پاسخ آن است! خدا ما را بدون کمک رها نکرده است! اگر بدون خدا هم رنج خواهیم کشید، چرا در رنجمان با او نباشیم و به او اعتماد نکنیم که ما را در وقت مناسب رهایی می‌دهد یا برای نیکویی ما عمل خواهد کرد؟ برای من، تنها گزینه‌ی اعتماد کردن به خداست. اعتماد به خدا امکان دریافت کمک را مهیا می‌کند، درحالی‌که اعتماد نکردن به خدا یا ایمان نداشتن به خدا ما را به رنج کشیدن بدون امید به نجات یا شفا محکوم می‌کند. خدا همه چیز را باهم برای نیکویی کسانی که او را دوست دارند به کار می‌برد، به او اعتماد کنید، و اراده‌ی او را بطلبید! ما با انتخاب آزاد به دنیا می‌آییم، و وقتی رنج کشیم، باز هم این انتخاب را داریم که به خدا اعتماد کنیم یا به او اعتماد نکنیم.

تمام مصیبت‌ها نتیجه‌ی گناه است

اگر گناه وجود نداشت، رنج و مصیبتی هم وجود نداشت. تمام مصائب و بدی‌ها نتیجه‌ی گناه هستند. ممکن است نتیجه‌ی مستقیم گناه خود ما باشد یا کسی دیگر، یا نتیجه‌ی غیرمستقیم زندگی در یک دنیای سقوط کرده. شیطان مسبب گناه است. او وسوسه کننده و فریب‌دهنده است، پس ما می‌توانیم بگوییم شیطان منبع مشکلات ما است، اما ما باید بپذیریم که مسئولیت این که به چه کسی گوش می‌دهیم و از چه کسی تبعیت می‌کنیم، به‌خاطر برخورداری از اراده آزاد، با خود ما است. آیا مطیعانه به توصیه‌های خدا برای زندگی‌مان گوش خواهیم داد، یا اجازه خواهیم داد که لذت‌طلبی و خواسته‌های نفس از طریق دروغ‌های شیطان بر ما فرمانروایی کنند؟ شیطان به ما خوشی‌های زودگذر که خواست احساسات ما هستند، ارائه می‌کند،

همانطور که برای حوا انجام داد، اما خدا به ما حیاتی فراتر از لذت‌های موقتی پیشنهاد می‌کند. او ارتباط واقعی با خودش را به ما پیشنهاد می‌کند، آرامش، شادی، و زندگی معنادار به واسطه‌ی مشارکت و رفاقت با او.

بگذارید همداری به شما دهم، زیاد تلاش نکنید که ارتباطی بین رنج‌تان و یک گناه شخصی پیدا کنید. بسیاری از اشخاص بیمار، رنج خود را زیاد کرده‌اند چون در این دام می‌افتند که اشتباهی که آنها انجام داده‌اند در را برای بیماری‌شان باز کرده است. گرچه ممکن است توسط گناه راه را برای بیماری باز کنیم، اما این هم ممکن است که هیچ کار اشتباهی انجام نداده باشیم و آنچه پیش آمده حاصل زندگی در دنیای سقوط کرده باشد، جایی که بیماری و ناخوشی جزئی از عوارض و نتایج آن هستند. وقتی به خاطر حوادث دردناک و مصیبت‌بار رنج می‌کشید، خودتان را با حس تقصیر عذاب ندهید. حتی وقتی خدا تصمیم می‌گیرد که به ما نشان دهد که کاری اشتباه انجام داده‌ایم، نمی‌خواهد حس گناه به ما بدهد. خدا ما را ملزم می‌کند؛ او فرصتی را به ما می‌دهد که توبه کنیم و بخشش او را دریافت کنیم. خدا ما را محکوم نمی‌کند؛ این کار شریر است.

حتی بیش‌تر از اینکه بخواهیم بدانیم چرا مردم رنج می‌برند و چرا دنیا پر از شرارت است، ما دوست داریم بدانیم که هدف ما در زندگی چیست. ما می‌خواهیم احساس کنیم که فرد ارزشمندی هستیم. مشکل انسان رنج کشیدن نیست، بلکه لذت مفروطی است که به هیچ شکل نمی‌تواند او را راضی‌تر کند. به‌عنوان مثال، کشوری مانند هند، پر از انواع مصیبت‌ها است، و کشوری بسیار مذهبی است. گرچه پر از مذاهب غلط است، مردمش به دنبال خدا هستند. آنها به پرستش چیزی غیر از خودشان ایمان دارند. اما دنیای غرب، که مولود ایمانی بزرگ بر خدا است، از انواع خوشی‌ها لذت برده است، و الان به‌نظر می‌رسد از خدا دورتر و دورتر می‌شود. در اصل، دنیای غرب به خدا گفته است که دیگر پذیرای او نیست. به‌عنوان ملت‌ها، ما به سوی انسانگرایی برمی‌گردیم، یعنی جایی که انسان و نه خدا همه چیز را در کنترل خود دارد. هرچه گناه بیش‌تر شود، متعاقباً رنج و مصیبت نیز بیش‌تر خواهد شد. اما مهم نیست که چه کثری از مردم یک کشور از خدا روگردان شوند، هر یک نفری که به‌سوی خدا باز گردد و به او در همه چیز اعتماد کند، موهبت دریافت نمودن کمک خدا در مشکلاتش را تجربه خواهد کرد. این شخص همچنین نجات و حفاظت چشمگیری از شریر

را تجربه خواهد کرد، اما کلام خدا هرگز وعده نمی‌دهد که ما به‌طور کامل از تجربه کردن مشکلات و رنج‌ها بیمه هستیم. ما در جهان هستیم و جهان پر از گناه است؛ بنابراین، ما نمی‌توانیم از تمام تأثیرات آن دوری کنیم. رنج می‌تواند به دو طبقه تقسیم شود. گروه اول مصائبی هستند که نتیجه‌ی تصمیمات اخلاقی می‌باشند، و دوم مصیبت‌های طبیعی، که شامل بلایای طبیعی مثل سیل، آتش‌سوزی، طوفان، و نظیر آن می‌باشند. آیا این بلایا از جانب خدا هستند یا خدا اجازه آنها را می‌دهد؟ برخی الهیدانان نظر مثبت دارند و برخی دیگر، نظری منفی. به جای اینکه وارد مناظره الهیدانان شویم، ترجیح می‌دهم بلایای طبیعی را به‌عنوان ناله‌ی زمین زیر سنگینی بار گناه تلقی کنیم. همیشه مردم خوب و بی‌تقصیر با مصیبت حاصل از بلایای طبیعی آسیب می‌بینند. من ترجیح می‌دهم به جای اینکه وارد بحث و منظره شوم که چرا این بلایا اتفاق می‌افتند، در وهله‌ی اول به این مردم کمک کنم. مردمی هستند که به خدا ایمان و اعتماد دارند، و علی‌رغم ایمانشان، در اثر بلایای طبیعی مانند مردم شیرر آسیب می‌بینند، و اینها مسائلی هستند که ما نمی‌توانیم توضیح دهیم - یا دست‌کم من نمی‌توانم. اما کسانی که به خدا اعتماد دارند می‌توانند به کمک و احیای مجدد امیدوار باشند. رحمت و مهربانی همیشه بر داوری کردن پیروز می‌شود.

کی کمک فرا خواهد رسید؟

به‌نظر می‌رسد خدا گاهی مرا کمک می‌کند و گاهی نه. گرچه شاید برای من این‌طور به‌نظر می‌رسد، اما واقعیت چنین نیست. وقتی خدا کمکی که می‌خواهم را به طریقی که من می‌خواهم به من نمی‌دهد، شناخت شخصیت خدا کمک می‌کند که به او اعتماد کنم که وقتی از او کمک می‌خواهم، همیشه از بهترین راه ممکن مرا کمک می‌کند. گاهی آنقدر دریافت چیزی که می‌خواهیم برای ما مهم است که وقتی خدا آن را به ما نمی‌دهد، شاید چنین احساسی داشته باشیم که اگر خدا خواسته‌ی مرا برآورده نمی‌کند، پس در کل او هیچ کمکی به من نکرده است. خودخواهی بیش از اندازه‌ی ما باعث می‌شود که آنچه خدا برای کمک به ما انجام می‌دهد را نبینیم. مقوله‌ی بعدی زمان‌بندی است. بعضی وقت‌ها ما دعا می‌کنیم و خدا کمک می‌کند و بلافاصله رهایی می‌دهد، اما در بقیه مواقع کمک او طبق جدول زمانی که ما از آن سر در نمی‌آوریم، می‌آید. وقتی من از شرایطی عبور می‌کنم که باعث

رنجش من است، و خدا قصد دارد که به من کمک کند، پس چرا او برای ماه‌ها و حتی سال‌ها منتظر می‌ماند و کمکش را به تعویق می‌اندازد؟ او همیشه دلایل خودش را دارد، اما به‌ندرت آنها را با ما در میان می‌گذارد. او زمان‌های تنگی ما را به‌کار می‌برد تا در طی آنها بر روی شخصیت ما کار کند، و تغییراتی به‌وجود آورد که در زمان‌های خوشی اجازه انجام دادن آنها را به او نخواهیم داد.

سی. اس. لوییس* می‌گوید: "در اصرار در بودن دارد. خدا در خوشی‌هایمان نجوا می‌کند، با وجدان‌هایمان سخن می‌گوید، اما در دردهای ما فریاد می‌کند. درد بلندگوی خداست برای بیداری دنیای ناشنوا."

وقتی صدای خدا را می‌شنویم، این لزوماً دفعه‌ی اولی نیست که او با ما صحبت کرده است. من فهمیده‌ام گاهی فکرهای من در مورد مسأله‌ای جلوی دریافت کردن فکرهای خدا را در مورد آن مسأله که کاملاً از فکر من متفاوت بود، گرفته است. پیش‌تر اشاره کردم پاسخ خدا برای خشکی چشم من این بود که آب بیش‌تر بنوشم، اما چون فکر می‌کردم که به مقدار بسیاری آب می‌نوشم، آماده شنیدن و پذیرش پاسخ او به مشکل خود نبودم. الان که به قبل برمی‌گردم و می‌بینم که او چند نفر را به کار برد تا به من بگویند، "تو باید آب بیش‌تری بنوشی"، اما من سریع پاسخ می‌دادم، "نه، من آب زیاد می‌نوشم؛ آب خوردن مشکل مرا حل نمی‌کند!"

در کتاب دوم پادشاهان فصل پنجم مردی هست به نام نعمان. او فرماندهی ارتش سوریه بود، یک مرد توانا و باهوش اما مبتلا به بیماری برص. او از یک خدمتکار پیغامی دریافت کرد که الیشع نبی می‌تواند او را شفا دهد، پس آنها نعمان را پیش الیشع بردند، با نامه‌ای از پادشاه سوریه که از او می‌خواست به فرمانده‌اش کمک کند. وقتی نعمان رسید، الیشع هیچ گفتگوی شخصی با او انجام نداد، فقط به او پیغام داد که باید به رود اردن برود و هفت بار خودش را بشوید و شفا خواهد یافت. نعمان عصبانی شد و آنجا را ترک کرد، چون "فکر کرد" مرد خدا حتماً به استقبال از او بیرون می‌آید و طی مراسمی او را شفا می‌داد. به‌نظر می‌رسد که چون او فرماندهی عالی‌مقامی بود، عادت کرده بود با تشریفات خاص با او رفتار می‌کردند، اما این بار اینطور نشد.

کتاب مقدس می‌گوید نعمان با خشم محل را ترک کرد، و گفت اگر می‌خواست در یک رودخانه شستشو کند، لازم نبود این مسیر طولانی را سفر کند چون جایی

که او زندگی می‌کرد رودخانه‌های بهتری وجود داشت. اما یکی از خادمینش به او گفت، "پدر ما، اگر نبی تو را به انجام کار بزرگی فرمان می‌داد، آیا چنان نمی‌کردی؟ (۲ پادشاهان ۵: ۱۳). خدا این خدمتکار فرودست را به کاربرد تا غرور نعمان را به چالش بکشد، دقیقاً همان چیزی که مانع دریافت شفایی بود که به آن به شدت نیاز داشت. چند بار پیش آمده است که ما "فکر می‌کنیم" راه درست را می‌دانیم و وقتی خدا راه دیگری ارائه می‌کند (راه خودش) آن را رد می‌کنیم، چون آن را نمی‌فهمیم یا شاید حتی از آن دلخور می‌شویم؟

کلام خدا می‌گوید، "هرکس باید در شنیدن تند باشد، در گفتن کند و در خشم آهسته!" (یعقوب ۱: ۱۹). فکر می‌کنم اگر کمی بهتر گوش کنیم جواب بعضی از سؤالات خود را دریافت خواهیم کرد. لاقلاً می‌دانم در مورد من صحت دارد.

وقتی در ایمان جوان و نابالغ بودم، از خودم ناامید بودم چون همیشه می‌خواستم «چرا» را در پشت هر چیزی که دوست نداشتم یا نمی‌فهمیدم، درک کنم. *خدایا! چرا رشد خدمت من این قدر طول می‌کشد؟ خداوند! من دعا*

می‌کنم، پس چرا تو دیو و بچه‌هایم را عوض نمی‌کنی؟ جواب خدا در این مقطع برای من آشکار است: او خدمت من یا خانواده‌ی مرا عوض نمی‌کرد، چون من کسی بودم که نیاز

خدا گاهی برای جواب دادن صبر می‌کند چون سؤالی که می‌پرسیم اشتباه است.

به تغییر داشتم؛ آن زمان من به حد کافی بالغ نبودم که این موضوع را درک کنم. این تجارب به من یاد داد که خدا گاهی برای جواب دادن صبر می‌کند چون سؤالی که می‌پرسیم اشتباه است، و گاهی ما آماده‌ی دریافت کردن آنچه از او درخواست کرده‌ایم نیستیم. جان کلام این است که مهم نیست سؤال چه باشد، پاسخ همیشه همین است: به خدا اعتماد کن!

دلایل رنج کشیدن ما (بخش ۱)

در هر وضعی شکرگزار باشید،
زیرا این است اراده‌ی خدا برای شما در مسیح عیسی.

اول تسالونیکیان ۵: ۱۸

گرچه ما هیچ وقت رنج را کاملاً نخواهیم فهمید، اما چیزهایی وجود دارند که می‌توانیم در موردش یاد بگیریم، و این کار حکیمانه‌ای است. وقتی ما چیزی را می‌فهمیم، معمولاً کنار آمدن با آن ساده‌تر است تا اینکه کاملاً سردرگم شویم. وقتی ما هیچ فهمی از اوضاع نداریم، این امر می‌تواند بار مضاعفی بردوش ما باشد که تحملش دشوار خواهد بود. من فهمیده‌ام که بسیاری از پاسخ‌هایی که در ارتباط با موضوع «چرا ما رنج می‌کشیم» به‌دنبالشان بوده‌ام را در اثنای روند بلوغ روحانی دریافته‌ام. برای مثال، من یاد گرفته‌ام که بعضی از رنج‌ها حقیقتاً برای من سودمند هستند. بعضی از آنها را لازم است بپذیرم و اجازه دهم که کار مورد نظرش را در من انجام دهد، و در خصوص بعضی دیگر، لازم است که محکم در مقابلش بایستم چون قصد شیطان نابود کردن من است. در آینده، همچنان که به رشد در خدا ادامه می‌دهم، احتمالاً بیش‌تر خواهم فهمید، اما برای حال، آنچه یاد گرفته‌ام را با شما در میان می‌گذارم.

سپاسگزار بودن برای برکات بسیاری که در زندگی‌هایمان داریم مانند دارویی نیروبخش برای جان رنج‌کشیده است. هرچه بیش‌تر روی رنج‌مان تمرکز می‌کنیم، بیش‌تر رنج می‌کشیم، اما پیدا کردن چیزهایی که به‌خاطرشان می‌توانیم سپاسگزار باشیم و تمرکز کردن روی آنها، بسیار مفید خواهد بود. چنانچه کسی ایمان دارد که خدا نیکوست، آن‌گاه آن فرد حتی در میانه‌ی بدترین رنج‌هایش ثابت کرده‌است که اعتمادش بر خدا قوی است و این اعتماد می‌تواند در تمام مراحل زندگی دوام بیاورد. کلام شکرگزاری ما در برخورد

با رنج‌ها، مخصوصاً رنج‌های ناعادلانه، از هر دلیل دیگری برای اثبات اعتماد ما بر خدا قوی‌تر است.

رنج کشیدن کاملاً واقعی و دردناک است. گاهی کاملاً دلهره‌آور و در ظاهر غیرقابل تحمل. ممکن است جسمی، روحی، روانی، احساسی، مالی، یا ارتباطی باشد. عیسی بیش‌تر از هر یک از ما رنج کشید، و کلام خدا می‌گوید او از طریق رنجی که کشید، اطاعت کردن را یاد گرفت (عبرانیان ۵: ۸ را ببینید). عیسی هرگز

عیسی هرگز از ما نمی‌خواهد جایی برویم که خودش نبوده است.

نامطیع نبود. او سپاسگزار باقی ماند و همیشه رفتار محبت‌آمیز نشان داد. اما توسط رنجی که کشید، تجربه کرد که اطاعت از خدا چه هزینه‌ای دارد، و او خواست این بها را بپردازد تا برای خدمت کردن به عنوان منشاء نجات ما تجهیز شود (عبرانیان ۵: ۹ و ۱۲: ۲ را ببینید). او کاهن اعظمی است که هر دردی که ما در این زندگی تجربه می‌کنیم را می‌فهمد (عبرانیان ۴: ۱۵ را ببینید). عیسی هرگز از ما نمی‌خواهد به جایی برویم که خودش قبلاً آنجا نبوده است. دانستن این که او همیشه پیش از من رفته و راه را مهیا کرده است تا من بتوانم با خاطری آسوده در آن راه قدم بگذارم، مرا آرامش می‌دهد. همراه با به یاد داشتن این موارد، اجازه دهید چند نکته در مورد رویارویی با رنج‌ها در این زندگی با شما در میان گذارم.

گناه علت ریشه‌ای تمام رنج‌هاست

در مباحث گذشته به این پرداختیم که ریشه‌ی تمام رنج‌ها، گناهان خودمان، گناه کسی دیگر، یا نتیجه‌ی زندگی در یک دنیای سقوط کرده و گناه‌آلود است، اما من می‌خواهم این را کمی بیش‌تر باز کنم تا بهتر آن را درک کنیم. قصد اولیه‌ی خدا برای انسان این نبود که درد و عذاب را تجربه کند، و این غیرمنصفانه است که او را به این خاطر مقصر بدانیم.

یکی از طرقی که اکثر ما در برخی اوقات در زندگی متحمل رنج می‌شویم بیماری است. وقتی می‌شنویم که گناه و بیماری اغلب به هم مرتبط تلقی می‌شوند، شروع می‌کنیم در درون خود به دنبال گناه گشتن. گرچه این درست است که گاهی ممکن است کارهایی که انجام داده‌ایم علت بروز بیماری شده

باشد، اما در واقعیت همیشه چنین نیست و حتی معمولاً هم اینطور نیست. در کتاب مقدس مثالی نیست که عیسی گناه خاصی را به مریضی یا ناخوشی خاصی ربط داده باشد. او شفا دهنده‌ی ماست، و گاهی از شفا دادن استفاده می‌کرد تا مردم را متقاعد کند که اگر می‌تواند بیماری‌ها را شفا دهد، پس حتماً می‌تواند گناهان را هم ببخشد (مرقس ۲: ۹-۱۱ را ببینید). یک مطالعه‌ی مناسب و دقیق کلام خدا مشخص می‌کند که شفا دادن و بخشیدن گناه بخشی از کفاره‌ی مسیح هستند (اشعیا ۵۳: ۴-۵ را ببینید). خدا نمی‌تواند هم شفا دهنده‌ی ما باشد هم علت بیماری. بیایید این را برای همیشه این حقیقت را در قلب‌مان جا دهیم که خدا نیکوست و شیطان شریر!

وقتی هر سال فصل سرما خوردگی و آنفلوانزا فرا می‌رسد، تمام مردم از تأثیرات این بیماری‌ها اذیت می‌شوند - مردم خوب و مردم شرور، جوان و پیر! کاملاً تصادفی است و بعید است که فکر کنیم آنان که سرما می‌خورند گناهکار هستن و آنان که بیمار نمی‌شوند بی‌گناه. گرچه، فکر می‌کنم این حکیمانه است که وقتی بیمار شدیم از خدا بپرسیم که آیا ما برای بیماری دری باز کرده‌ایم. غالباً ما در مراقبت از خودمان درست عمل نکرده‌ایم، و سیستم ایمنی ما ضعیف شده است، و ما مستعد بیماری شده‌ایم. گرچه خدا ممکن است چیزهایی را بر ما آشکار کند که در آینده باید از آنها اجتناب کنیم، اما زمان‌هایی هم وجود دارد که این کار را نمی‌کند. وقتی او ساکت است، من فقط برای شفا دعا می‌کنم و به خدا اعتماد می‌کنم که همه چیز را برای خیریت من انجام دهد.

فهمیدن این موضوع وقتی درمورد آنفلوانزا یا سرما خوردگی صحبت می‌کنیم ساده است، اما زمانی کنار آمدن با این مقوله دشوار می‌شود که صحبت از بیماری سرطان یا یک بیماری دردناک و صعب‌العلاج دیگر باشد. و هرچه موقعیت دردناک‌تر باشد، درکش برای ما دشوارتر می‌شود.

در سال ۱۹۸۹ سرطان سینه داشتم، و همین اواخر متوجه شدم که اگر عاقل‌تر بودم و از بدنم درست مراقبت می‌کردم، می‌توانستم از آن دوری کنم. در آن زمان در زندگی‌ام، خدمت ما تقریباً تازه بود و من تحت استرس دائمی بودم، چون آن موقع هنوز درمورد اعتماد به خدا و صبور بودن زیاد نمی‌دانستم. علاوه بر تلاش کردن در گسترش خدمت، من در یک فرآیند درونی شفا با خدا حرکت می‌کردم که آن هم دردناک و دشوار بود. من به اندازه‌ی نمی‌خوابیدم،

ورزش مناسب نمی‌کردم، خیلی سخت کار می‌کردم، استراحت کافی نداشتم، غذاهای نامناسب زیاد می‌خوردم، قهوه زیاد می‌نوشیدم، آب به اندازه‌ی کافی نمی‌نوشیدم، و اغلب عصبانی و ناراحت بودم، کاملاً سرخورده بودم - و این لیست همچنان ادامه داشت. نتیجه این شد که استرس باعث بهم خوردن تعادل هورمونی در بدنم شد و روی سیکل پرئود من اثر گذاشت، در نهایت من پیش دکتر رفتم، و او توصیه کرد که رحم را بیرون بیاورند و تزریق استروژن بگیرم. تجویز او بسیار مؤثر بود، و در نهایت هر ده روز تزریق داشتم. بعد از حدود یک سال، پزشکان یک تومور وابسته به استروژن در سینه تشخیص دادند. آن با سرعت رشد می‌کرد و از نوع خطرناک بود، و مجبور بودم جراحی شوم. در این شرایط خدا مرا مجازات نکرد یا به خاطر درست مراقبت نکردن از بدنم مرا سرزنش نکرد. جراحی موفقیت‌آمیز بود و من دیگر به درمان بیش‌تری نیاز نداشتم. برای من این یک معجزه بود. اما خدا این موقعیت را به کار برد تا به من درس مهمی بدهد تا به بدنم اهمیت بدهم چون معبد اوست، و من الان تصمیمات روزانه‌ی بهتری در ارتباط با سلامت جسمانی‌ام می‌گیرم. من به این مرحله از باور شخصی رسیده‌ام که از آنجایی که ما به قیمتی خریداری شدیم و به خدا تعلق داریم، و چون بدن‌های ما معبد (خانه) خداست، بی‌توجهی و بدرفتاری با بدن‌مان گناه است. اگر این تعلیم به نظر شما زیاده‌روی است، فعلاً آن را کنار بگذارید، اما از شما می‌خواهم به حد کافی برای خودتان ارزش قائل باشید که به خوبی از خودتان مراقبت کنید.

من از صحبت‌های مردم فهمیده‌ام که خیلی از - شاید هم بیش‌تر - مردم از بدن‌های خود سوء استفاده می‌کنند. ممکن است ما در مورد اهمیت سلامت جسمانی آگاهی نداریم، و به خاطر این دلیل (اگر علت دیگری نباشد)، خوب است که از خدا بابت منبع اصلی هر بیماری‌ای که داریم سؤال کنیم. من پیشنهاد می‌کنم برای مطالعه‌ی کتابی در مورد سلامتی روح، جان، جسم زمان اختصاص دهید و من باور دارم این کار چشمان شما را روی چیزهایی که تا به حال نمی‌دیدید باز خواهد کرد. زمانی که من سرطان داشتم خدا با من بسیار مهربان و بخشنده بود، و ماحصل نمی‌توانست بهتر از آنچه شد، باشد. من می‌خواهم در بیان تجربه‌ام این نکته کاملاً روشن باشد، که من به هیچ وجه نمی‌گویم کسانی که دچار سرطان شده‌اند حتماً از خودشان خوب مراقبت نکرده‌اند. من تمام دلایل پشت

بیماری و ناخوشی را نمی‌دانم، اما این را می‌دانم که ما باید روی سلامتی خود سرمایه‌گذاری کنیم و تا جای ممکن خوش بنيه بمانیم. شیطان بر زمین گردش می‌کند و کسی را می‌جوید تا ببلعد، و من هر کاری خواهم کرد تا مطمئن باشم که آن شخص من نیستم. اول پطرس ۵: ۸ می‌گوید، "متعادل باشید... هشیار و مراقب باشید، زیرا دشمن شما ابلیس همچون شیری غران در گردش است و کسی را می‌جوید تا ببلعد." پطرس می‌گوید متعادل باشید تا بلعیده نشوید. من مطمئناً در نگرشم به زندگی کاملاً نامتعادل بودم. ما نمی‌توانیم قوانین خدا در مورد سلامتی که در کلام او هست را بشکنیم و توقع داشته باشیم هیچ ناخوشی پیش نیاید. از همه‌ی اینها گذشته، اگر از خودمان به خوبی مراقبت نکنیم، خسته خواهیم شد. اخیراً به علت آرتروز و ناهنجاری مفصل ران، یک جراحی جایگزینی ران کامل انجام دادم. گرچه از روند مثبت بهبودی خودم متعجب بودم، چند روزی درد شدیدی را تجربه کردم که فعالیت شدید باعث آن بود. بدنم با اعلام درد به من می‌گفت که آرام حرکت کنم، فعالیتم را کم کنم، و صبورتر باشم. حتی دکترم به من گفت بگذارم درد راهنمایم باشد، که چه کاری را می‌توانم انجام دهم و چه کاری را نه. او گفت، "اگر یک روز خیلی کار کردی و روز بعد دردت زیاد شد، فعالیتت را کم کن و بگذار ناحیه‌ی دردناک آرام شود."

همانطور که پولس به افسسیان نوشت: "پس از انجام همه چیز، بایستید." (افسسیان ۶: ۱۳ را ببینید). در مسیح بمانید، در محبت او بمانید، و به او اعتماد کنید که شما را شفا می‌دهد. آنچه خدا به شما نشان می‌دهد را انجام دهید و بعد در حالی که منتظر ترمیم و شفا هستید، در محبت او آرامی بگیرید.

فرد حکیم کم‌تر از شخص نادان رنج می‌کشد

گرچه شخص حکیم از تمام رنج‌ها دور نمی‌ماند، اما از خیلی از مشکلاتی که فرد نادان گرفتارش می‌شود، دوری می‌کند. با توجه به قانون خدا، ما آنچه کاشته‌ایم را درو می‌کنیم (غلاطیان ۶: ۷؛ متی ۷: ۱-۲؛ لوقا ۶: ۳۱ را ببینید). این برای من تفکربرانگیز است و هر روز باید آن را به یاد آوریم.

اگر مردی گاهگاهی نسبت به همسرش وفادار نباشد، او از بابت از دست دادن رابطه‌اش با همسرش رنج خواهد دید. این اشتباه خود اوست، او آنچه

کاشته است را درو می‌کند. اگر کسی بیش از حد خرج می‌کند و در نهایت زیر فشار بدهی می‌ماند، اشتباه خود اوست، او آنچه احمقانه کاشته است را درو می‌کند. کتاب امثال ارجاع‌های زیادی دارد که چطور سخنان شخص نادان در زندگی‌اش باعث دردسر او خواهد شد. این یک نمونه است:

لب‌های جاهل درگیر نزاع می‌شود، زبانش به استقبال کتک می‌شتابد.
زبان جاهل نابودی اوست، لبانش دام برای جان او.

امثال ۱۸: ۶-۷

همین‌طور آیات زیادی هستند که به ما تعلیم می‌دهند که سخنان حکیمان چقدر مفید هستند. این هم فقط یک نمونه:

هستند که سخنان باطلشان چون ضرب شمشیر است،
اما زبان حکیمان شفا می‌بخشد.

امثال ۱۲: ۱۸

علاوه بر تلاش برای گفتن کلام حکیمانه، می‌توانیم اعمال حکیمانه را نیز انتخاب کنیم. امثال به ما تعلیم می‌دهد که ارزشمندترین چیزی که می‌توانیم جستجو کنیم حکمت است. وعده‌هایی که برای حکیمان داده شده است فراوان و رویایی هستند: رحمت، ثروت، عمر طولانی، پیشرفت، حفاظت و ... واضح است که ما نمی‌توانیم فوراً اثرات هر انتخاب احمقانه‌ای را که انجام داده‌ایم درو کنیم، یا تجربه کنیم، وگرنه همه ما به‌طور جدی در مشکل می‌افتیم. خوشبختانه، ما می‌توانیم بخشش خدا و رحمت او را دریافت کنیم، اما وقتی که مرتباً حماقت می‌کاریم، نتایج آن را درو خواهیم کرد و به‌نوعی رنجی را تجربه خواهیم کرد. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که روی بنیان‌های اخلاقی ساخته شده، و عواقبی برای رفتار غیراخلاقی وجود دارد. برای مثال، اگر شخصی الکل بنوشد و رانندگی کند، ممکن است مجروح شود یا شخص دیگری را مجروح کند. اگر کسی همواره خلق و خوی بدی دارد، به احتمال زیاد در زندگی تنها خواهد ماند. اگر کسی را بکشند، با اینکه می‌توانند بخشیده شوند اما احتمالاً عمرشان را در زندان خواهند گذراند. این فکر خوبی است که هر روز را با این فکر شروع کنیم که سخنان ما و اعمال ما چه عواقبی دارند. ممکن است این کار باعث شود تصمیمات حکیمانه‌تری بگیریم.

پطرس رسول در مورد رنجی صحبت می‌کند که ما سزاوارش هستیم و نیز رنجی که سزاوارش نیستیم. او می‌گوید بهتر است که به خاطر انجام کار درست ناعادلانه رنج بکشیم تا اینکه عادلانه برای کار اشتباه (اول پطرس ۲: ۱۹-۲۰؛ ۴: ۱۵-۱۶ را ببینید).

من قطعاً می‌توانم بگویم که هرچه بیش‌تر کلام خدا را مطالعه می‌کنم، بیش‌تر از آن حکمت می‌آموزم، و بیش‌تر از آن در زندگی‌ام به کار می‌برم، در نتیجه کم‌تر گرفتار رنج می‌شوم. کتاب مقدس کتاب راهنمای ما برای زندگی است! و می‌تواند به ما کمک کند تا در مورد هر تصمیمی با دقت فکر کنیم، این مهم است چون هر انتخاب عواقب خودش را دارد. کسانی که کلام خدا را پیروی می‌کنند هیچ‌وقت قربانی شرایط نخواهند شد، چون نه تنها می‌توانند تصمیماتی بگیرند که به آنها در غلبه بر مشکل کمک خواهد کرد، بلکه آنها از مشکلات می‌توانند یاد بگیرند. من پیش از این که کلام خدا را یاد بگیرم یک قربانی آزار جنسی بودم، اما الان از تأثیرات آن آزادم چون من تصمیماتی موافق اراده‌ی خدا گرفته‌ام.

ما به خاطر ایمان به مسیح متحمل رنج و عذاب خواهیم شد

پولس برای یادآوری به تیموتائوس نوشت که هرکسی که بخواهد زندگی خدایسندانه‌ای داشته باشد به خاطر موضع مذهبی‌اش رنج خواهد کشید (دوم تیموتائوس ۳: ۱۲ را ببینید). پولس همچنین می‌گوید که گرچه او متحمل جفاها شده بود، اما خدا او را از تمام آنها نجات داده بود (دوم تیموتائوس ۳: ۱۱). من بسیار خوشحالم که در میانه‌ی تمام انواع رنج‌ها، ما وعده‌ی رهایی و مزیت اعتماد کردن بر رهایی خدا را داریم. ممکن است مجبور باشیم که صبوری پیشه کنیم و برای دوره‌ای متحمل سختی‌ای باشیم، اما خدا امین است، تا زمانی که ما را رهایی بخشد، ما را تقویت می‌کند تا آن مشکل را با دیدی خوب و مثبت تحمل کنیم.

تعداد کمی از ما می‌توانند بگویند که مستحکم و با قدرت برای مسیح ایستاده‌اند و در پاسخ، هیچ جفایی را تجربه نکرده‌اند. این جفا اغلب به شکل طردشدگی است. تجربه‌ی شخصی من در این زمینه بسیار سنگین و دردناک بود. به محض پیروی از دعوت خدا برای تعلیم دادن کلام، از من خواسته شد که کلیسایم را ترک کنم، و طرد شدن را از جانب خانواده و دوستان تجربه کردم. به عنوان انسان، برای ما یافتن اتحاد

با وجود تمام تفاوت‌های کار دشواری است. ما می‌خواهیم همه مثل ما باشند، چون اگر نباشند حس می‌کنیم که فکرها، نظرات، و اعمال ما زیر آتش حمله قرار دارند. من داشتم پا به محدوده‌ی بیرون از هنجار طبیعی و نقش پذیرفته شده‌ی زنان می‌گذاشتم، و ایمان داشتم که دعوت‌م را از خدا شنیده بودم. این به اندازه کافی مردم را خشمگین کرد. من فکر کردم که چه کسی هستم؟ تحصیلات مناسبی نداشتم. یک زن بودم، و زنان در حیطه‌های مذهبی ما چنین وظایفی را انجام نمی‌دهند. آن زمان نتوانستم این را تشخیص دهم، اما این اولین آزمایش شریر بود تا من تسلیم شوم و همان جایی که بودم باقی بمانم، یعنی در تیره‌روزی و منفعل بودن.

رسولان از روح‌القدس هشدار دریافت کردند که جفا خواهند دید، با این حال شجاعانه ادامه دادند. عیسی به ما تعلیم می‌دهد که کسانی که کلام را می‌شنوند و «بی‌درنگ آن را با شادی می‌پذیرند ... تنها اندک زمانی دوام می‌آورند. آنگاه که به‌سبب کلام، سختی یا آزاری بروز کند، در دم می‌افتند.» (مرقس ۴: ۱۶-۱۷ را ببینید). همه‌ی ما می‌خواهیم که مورد پذیرش دیگران باشیم. درد پردشدگی برای هیچ‌کس لذت‌بخش نیست؛ این یک درد احساسی کاملاً شدید است، و اثرات آن می‌تواند تا مدتی طولانی با ما بماند. عیسی طرد و تحقیر شد (اشعیا ۵۳: ۳ را ببینید). در واقع یوحنا ۱۵: ۲۵ می‌گوید او بدون دلیل مورد نفرت بود. او نیکو بود و هیچ کار اشتباهی انجام نداده بود، و با این حال آزار دیده بود. و او به ما می‌گوید که شاگرد از آقایش بالاتر نیست (لوقا ۶: ۴۰ را ببینید). اگر او رنج کشید، ما هم می‌توانیم انتظار رنج را داشته باشیم. می‌خواهم دو آیه درباره رنج کشیدن با شما در میان بگذارم که در سال‌های اولیه‌ی زندگی‌ام درکشان برام مشکل بود:

زیرا پسندیده است که کسی از آن رو که چشم بر خدا دارد،
چون به ناحق رنج کشد، دردها را تحمل کند...
چه، برای همین فراخوانده شدید،
زیرا مسیح برای شما رنج کشید
و سرمشقی گذاشت تا بر آثار قدم‌های وی پا نهد.

اول پطرس ۲: ۱۹، ۲۱

من نمی‌توانستم بفهمم چرا زمانی که من رنج می‌کشیدم، خدا می‌توانست خشنود باشد، اما بالاخره متوجه شدم که این رنج و درد من نبود که او را خشنود می‌کرد،

بلکه این حقیقت که من مایلم به خاطر او این کار را انجام دهم. این رنج‌های ما نیستند

در هر شرایطی که همین الان در حال عبور از آن می‌باشید، این را بدانید که خدا با شماست و او برای رهایی و شفای شما نقشه‌ای دارد.

که خدا را جلال می‌دهند، بلکه توانایی ما در داشتن نگرش و طرز برخورد نیکو در این رنج‌ها، خدا را جلال می‌دهد. زمانی که ما رنج می‌کشیم، خدا نیز با ما رنج می‌کشد، همان‌طور که زمانی که کودکان ما رنج می‌کشند ما هم رنج می‌کشیم. هیچ چیز نمی‌تواند ما را از

محبت خدا جدا سازد، و او هرگز ما را ترک نمی‌کند، حتی برای یک لحظه (رومیان ۸: ۳۸-۳۹؛ عبرانیان ۱۲: ۵ را ببینید). حتی اگر ما احساس کنیم که او ما را ترک کرده است، همان‌طور که عیسی بر صلیب چنین احساسی داشت، او این کار را نکرده است. در هر شرایطی که همین الان در حال عبور از آن می‌باشید، این را بدانید که خدا با شماست و او برای رهایی و شفای شما نقشه‌ای دارد.

عیسی گفت وقتی در راه پارسایی آزار می‌بینیم برکت‌یافته هستیم و پاداش ما در آسمان بزرگ خواهد بود (متی ۵: ۱۰-۱۲ را ببینید). ممکن است شما هم مثل من ترجیح بدهید تا زمان رسیدن به آسمان صبر نکنید تا پاداش بگیرید، عیسی همچنان گفت اگر ما هر چیز را به خاطر او و انجیل ترک کنیم، در این زندگی و در عصر آینده حصاد و برداشتی برای ما مقرر است (مرقس ۱۰: ۲۹-۳۰ را ببینید). از این دو آیه می‌بینیم که وعده‌ی پاداش هم برای آسمان و هم برای زمین است. یکی از چیزهایی که ما اغلب برای خدمت خدا با تمام قلب باید ترک کنیم شهرت و اعتبار ماست. عیسی خودش را از اعتبار و شهرت خالی کرد (فیلیپیان ۲: ۷ را ببینید)، و الان برای من فهمیدن دلیلش آسان است. وقتی ما به اینکه مردم در مورد ما چه فکر می‌کنند بیش از اندازه اهمیت بدهیم، نمی‌توانیم هرگز مسیح را کاملاً پیروی کنیم. من اعتباری را که در بین آشنایانم داشتم قربانی کردم چون آن زمان می‌دانستم که خدا مرا دعوت کرده است، و الان، بعد از گذشت سال‌ها، او به من پاداش داده است. الان من صاحب دوستان بسیار بیش‌تری از قبل هستم.

خدا کسانی که او را با جدیت جستجو می‌کنند پاداش می‌دهد (عبرانیان ۱۱: ۶ را ببینید). وقتی شما از جفا رنج می‌کشید، به پیش رو، به پاداشی که خدا برای شما مهیا کرده است چشم بدوزید! اگر شما به خاطر از دست دادن آبرو یا یک قضاوت نامنصفانه رنج می‌کشید یا به خاطر ایمان‌تان به خدا نقد می‌شوید ناامید نشوید. اعتماد کردن به خدا را ادامه دهید و منتظر پاداش‌تان باشید.

دلایل رنج کشیدن ما (بخش ۲)

در فصل پیشین، سه دلیل آوردم که چرا رنج می‌کشیم. اولین، وجود گناه بود. دومین، من در مورد رنج‌هایی که حاصل انتخاب‌های غیر حکیمانه هستم صحبت کردم. و سوم، در مورد رنج‌هایی صحبت کردم که به خاطر ایمانمان به خدا متحمل می‌شویم.

در این فصل می‌خواهم دلایل دیگری برای رنج کشیدن مطرح کنم، و دعا می‌کنم که این مبحث به سلوک شما با خدا کمک کند.

ما به خاطر گناه دیگران، ناعادلانه رنج می‌کشیم

تحمل این نوع رنج برای ما بسیار سخت است، چون ما حس می‌کنیم کاملاً بی‌گناه هستیم و به خاطر چیزی که فراتر از کنترل ماست رنج می‌کشیم. اولین فکری که داریم این است، *این عادلانه نیست*، و مطمئناً همین‌طور هم است. اما با اینکه زندگی همیشه منصفانه نیست، کسانی که بر خدا اعتماد دارند می‌توانند منتظر باشند که عدالت او را ببینند - در زمان او و به شیوه‌ی او. چون خدا عدالت را دوست دارد، او از تبدیل کردن ناراستی‌ها به راستی لذت می‌برد. او حامی ما است و زمانی که با ما ناعادلانه رفتار شده است او جبران می‌کند.

خواه سوءاستفاده جنسی در کودکی باشد، خواه ناعادلانه رفتار کردن به خاطر رنگ پوست، جنسیت، ملیت و یا هزاران علت دیگر باشد، رفتار ناعادلانه همیشه آسیب عمیقی می‌زند، و اگر برخورد مناسبی با آن نداشته باشیم، می‌تواند جراحت و زخم‌های عمیقی بر جان ما باقی بگذارد که روی نحوه‌ی زندگی کردن ما اثر خواهد گذاشت.

یکی از صفات خدا که من به خاطر آن بسیار هیجان زده هستم این است که او خدای عدالت است. این یکی از وعده‌هایی است که ما می‌توانیم اعتمادمان را بر آن بگذاریم:

زیرا او را می‌شناسیم که فرموده است: "انتقام از آن من است؛
من هستم که سزا خواهم داد" و نیز: "خداوند قوم خود را داوری خواهد کرد."

عبرانیان ۱۰: ۳۰

وه! این آیه‌ای شگفت‌انگیز و آرامش‌دهنده است، و اگر شما به خاطر رفتار ناعادلانه کسی رنج می‌کشید، این آیه را در قلب خود مخفی کنید و به خدا اعتماد کنید که این وعده را در زندگی شما محقق سازد.

من عدالت او را در موقعیت‌های زیادی در زندگی‌ام تجربه کرده‌ام. پیش‌تر به طردشدگی اشاره کردم که ابتدای خدمت آن را تجربه کردم، و گرچه سال‌ها طول کشید، بعضی از افرادی که عمیقاً به من آسیب زده بودند از من عذر خواهی کردند و گفتند که رفتاری که با من داشته‌اند درست نبوده است.

جبران ناعدالتی یعنی در قبال اتفاقی که برای شما رخ داده است، به شما بازپرداخت شود. هیچ چیز شیرین‌تر از این نیست که خدا به شما افتخار کند و شما را برکت دهد چون یک نفر با شما غیرمنصفانه رفتار کرده است. اما اگر خواهان این هستیم که شاهد حمایت خدا از ما باشیم، نباید دیگران را مجبور کنیم که رفتار ناعادلانه‌شان نسبت به ما را جبران کنند.

بعد از مورد سوءاستفاده جنسی قرار گرفتن توسط پدرم و رها شدن در آن شرایط توسط مادرم و بقیه‌ی بستگان، هیچ‌کس به من کمک نکرد، من حقیقتاً افکاری در من شکل گرفته بود که زندگی‌ام را مسموم می‌کرد. دوست داشتم برگردم و سراغ آن کسانی بروم که مرا آسیب زدند و همچنین کسانی که هیچ کمکی به من نکردند. من تلخ بودم و پر از رنجش، و احساس می‌کردم دنیا به من بدهکار است. البته، هیچ‌کدام از این رفتارها و طرزبرخوردها به من کمکی نکرد. آنها نه مشکل مرا حل کردند، نه حال من را بهتر کردند، تنها احساس بدبختی مرا بیش‌تر می‌کردند. من آزار جنسی دیده بودم، این به اندازه‌ی کافی بد بود، اما پس از گذشت سال‌ها من هنوز یک قربانی بودم و در گذشته‌ی خود گرفتار بودم. احساس می‌کردم هیچ‌وقت نمی‌توانم زندگی طبیعی یا احساسی سالمی داشته باشم.

من یک مسیحی بودم، اما کلام خدا را به درستی نمی‌دانستم. من تولد تازه داشتم، ولی به جای اینکه روش‌های خدا را یاد بگیرم و پیروی کنم، کارها را به روش خودم انجام می‌دادم. تا اینکه یاد گرفتم که خدا عدالت را دوست دارد و می‌خواهد با مسائل گذشته‌ام خودش برخورد کند، به جای اینکه من به روش خودم کاری کنم. بمحض یادگیری این موضوع همه چیز برای من شروع به تغییر کرد. نمی‌گویم تمام اینها در یک شب انجام شد، اما به تدریج شکستگی من شفا یافت و حقیقتاً خدا تمام آن بدی‌هایی که برایم اتفاق افتاده بود را برگرفت و ماحصلی نیکو از آن به من بخشید.

خدا می‌خواهد ما گذشته را رها کنیم و دشمنان خود را کاملاً ببخشیم، برای آنها دعا کنیم و حتی اگر خدا ما را هدایت می‌کند، آنها را برکت دهیم. پدرم در عاقبت از من عذرخواهی کرد و با پشیمانی اشک ریخت. من این افتخار را داشتم که او را به سمت خداوند هدایت کنم و او را تعمید دهم. او به من گفت چقدر به من و خدمت مبارکی که دارم افتخار می‌کند.

فکر می‌کنم این درست است که بگوییم اکثر رنج‌های ما در زندگی از جانب افراد شیریری بر ما تحمیل می‌شود که رفتار درستی با ما ندارند، اما بعضی از آنها می‌توانند از طرف افرادی باشند که می‌گویند ما را دوست دارند. در چنین مواقعی زخم‌ها عمیق‌تر هستند. اما مهم نیست یک مشکل چقدر عمیق یا شدید بوده است، خدا می‌تواند به آن رسیدگی کند، آن را شفا دهد، از آن نیکویی به بار آورد، و درد گذشته را جبران کند.

او به ما تاجی به عوض خاکستر و شادمانی عوض سوگواری می‌بخشد (اشعیا ۶۱: ۱-۳ را ببینید). و او وعده می‌دهد هرچه ما از دست داده‌ایم را جبران کند.

آنگاه یهوه خدایتان نیز سعادت را به شما باز خواهد گردانید و بر شما رحم کرده، دیگر بار شما را از میان تمامی اقوامی که یهوه خدایتان شما را بدان‌جا پراکنده ساخته بود، گرد خواهد آورد.

تثنیه ۳۰: ۳

هیچ‌کس در زندگی خود درد و رنج نمی‌خواهد، اما خوب است بدانید وقتی شما در حال تحمل رنج هستید، اگر طریق خدا را دنبال کنید و به او اعتماد کنید، خدا آماده است آن را برای شما جبران کند.

ما رنج می‌کشیم چون می‌خواهیم چیزهایی را تغییر دهیم که فقط خدا می‌تواند آنها را تغییر دهد

فکر می‌کنم یکی از اولین چیزهایی که مجبور بودم یاد بگیرم که منجر به کاهش رنج‌های احساسی‌ام شد این بود که یاد گرفتم که عنان کنترل تمام جهان در اختیار من نیست. من ذاتاً با خلق و خوی قوی و جسور متولد شده‌ام، با سرشت «کنترل‌کننده»، و در نتیجه سعی می‌کردم همه چیز را کنترل کنم و چیزهای زیادی را تغییر دهم که اصلاً حق انجامش را نداشتم. این موضوع سال‌ها مایه‌ی درد و رنج من بود تا این که فهمیدم خدا بیش‌تر دوست داشت مرا عوض کند تا شرایط ناخوشایندم را. البته من تلاش می‌کردم افرادی که در دنیایم بودند را هم تغییر دهم، تا مرا بیش‌تر خوشحال کنند و برای من مناسب‌تر باشند، اما من باید یاد می‌گرفتم (و این به سادگی و به سرعت نبود) که فقط خدا می‌تواند مردم را تغییر دهد، و اگر آنها کمک خدا را نخواهند او هم این کار را نمی‌تواند بکند.

به محض این‌که یاد گرفتم برای مردم در جایی که بودند ارزش قائل شوم به عوض جایی که من می‌خواستم باشند (و من هنوز هر روز این را یاد می‌گیرم)، مقدار زیادی از رنج و ناراحتی‌ام کم شد. من به شدت به فروتنی نیاز داشتم، و گرچه خدا ما را دعوت می‌کند که "خودمان را فروتن کنیم" تعداد کمی از ما می‌خواهند که این کار را انجام دهند، پس او خود این کار را برای ما می‌کند. او این کار را با قرار دادن ما در بین مردمی که ما را عصبانی و سرخورده می‌کند، انجام می‌دهد و پس از این‌که ما کاملاً امید خود را از پایان یافتن رنجی که آنها بر ما تحمیل کرده‌اند از دست می‌دهیم، در نهایت می‌فهمیم که خدا در حال به‌کار بردن بوده است تا انگشت خود را روی مشکلات عمیق وجود ما بگذارد. او نجات‌دهنده‌ی ماست، او همیشه چیزهای بد را در زندگی ما به‌کار خواهد برد تا سبب نیکویی برای ما شوند!

متوجه شده‌اید که ممکن است *عکس‌العمل* شما نسبت به مشکل، شاید همان مشکل اصلی شما باشد، نه آنچه که شما در ابتدا آن را مشکل تلقی کرده‌اید؟ برای سال‌ها فکر می‌کردم من شاد نیستم، چون دیو به خواسته‌های من توجه نمی‌کند، اما خدا به من نشان داد مشکل اصلی، رفتار خودخواهانه من است. من به تلاش برای عوض کردن او ادامه دادم، و هیچ‌کدام از تلاش‌های من نتیجه‌ی خوبی در پی نداشت، چون خدا از شرایط استفاده می‌کرد تا به ریشه‌ی واقعی مشکل من بپردازد.

کلام خدا به ما می‌گوید که روزی پسر بچه‌ای چوپان، به نام داوود، برای پادشاهی مسح شد. اما مدتی طولانی پیش از اینکه تاج پادشاهی را بر سر بگذارد، مجبور بود زیر دست یک پادشاه دیوانه و شریر کار کند، پادشاهی که قرار او جانشینش شود. اکثر اتفاقاتی که برای داوود در دستان شائول افتاد به نظر غیرمنصفانه بودند، اما با این حال در همه‌ی آنها هدفی وجود داشت.

یادم می‌آید که شخصی این پیغام را شنیده‌ام که خدا شائول پادشاه را بکار برد تا "شائول" را از وجود داوود بیرون آورد، پیش از این که او هم پادشاهی شبیه شائول شود. می‌دانم که این در زندگی من درست بود. می‌توانم به خشونت‌ی که در رفتار پدرم بود نگاه کنم، و الان می‌فهمم که من از رفتار او چیزهای زیادی یاد گرفتم، اما در آن مقطع نمی‌توانستم این موضوع را درک کنم. من زنی بودم که برای کار خدمت دعوت شده بودم، اما به‌خاطر آزارهایی که در کودکی دیده بودم، سنگدل بودم. شیوه‌ی کاری من تند و سخت‌گیرانه بود، و در مورد این‌که به‌نظر من بقیه چه کاری باید می‌کردند یا نمی‌کردند خیلی شریعت‌گرا بودم. ارتباط با من به معنی پیروی از قوانین من بود، و روی پیروی کردن از قوانین "من" تأکید داشتم! من جذبه داشتم ولی فاقد شخصیت روحانی‌ای بودم که درخور دعوتی بود که خداوند از من داشت. نسبت به رفتار خودم نابینا بودم چون آنها در زخم‌ها و کوفتگی‌های جان من ریشه داشتند و نیاز داشتند که تکلیف‌شان مشخص شود. مسیحی بودن به این معنی نیست که در تمام طول زندگی‌مان باید مشغول تعدیل رفتارهای‌مان باشیم، اما ما حقیقتاً نیاز داریم که به عیسی اجازه دهیم تا ما را از درون تغییر دهد و ما را به صورت خودش درآورد.

خداوند یک رهبر روحانی و چند نفر دیگر را که با من رفتار خوبی نداشتند به‌کار برد تا من بفهمم که نباید با مردم طوری رفتار کنم که با من رفتار کرده‌اند. خدا حقیقتاً به من لطف داشت که چند سال مرا در رابطه نزدیک با چنین مردمی گذاشت، گرچه بسیار دردناک بود، اما فوق‌العاده به من کمک کرد و از من شخص بهتری ساخت. می‌خواهم بگویم گاهی نیاز داریم که مشکلی یا مورد ناراحت‌کننده‌ای اتفاق بیفتد تا به‌جای تصویری که از خودمان داریم، با خود واقعی‌مان روبه‌رو شویم. ابر غرور به‌راحتی آسمان افکار ما را تیره می‌کند، و باعث می‌شود نقادانه دیگران را مورد قضاوت قرار دهیم، و گرچه ممکن است بدون اینکه متوجه باشیم همان کاری که به‌خاطرش از دیگران انتقاد کرده‌ایم، خودمان آن کار را انجام دهیم (رومیان ۲: ۱ را ببینید).

به‌نظرم پطرس نمونه‌ی خوبی در این حیطة است. پطرس پرتکاپو و پرحرف بود. او برای کار بزرگی انتخاب شده بود، اما خودش را خیلی بیش‌تر از آنچه می‌بایست، بزرگ‌تر تصور می‌کرد. به‌خاطر منافع خودش، می‌بایست این طرز فکر خود را تغییر می‌داد. وقتی عیسی به او گفت شیطان می‌خواست او را در آزمایش‌های پیش‌رو مانند گندم غربال کند، اما او برایش دعا کرده است تا ایمانش تلف نشود، پطرس سریع گفت حاضر است همراه با عیسی به زندان برود و حتی اگر لازم شود با او بمیرد. دست‌آخ، در همان روز او سه بار مسیح را انکار کرد، و به خاطر این شکستش، او با خویشتن واقعی خود روبه‌رو شد. او مرد ضعیفی بود که به بخشش و کمک خدا نیاز داشت. (اوقا ۲۲: ۳۱-۳۴، ۵۵-۶۲ را ببینید). وقتی عیسی به پطرس گفت برایش دعا کرده است، پطرس باید از او تشکر می‌کرد و تصدیق می‌کرد که به هر کمک او به شدت نیاز دارد.

بعد از انکار کردن مسیح، پطرس توبه کرد و به تلخی گریست، و ادامه داد تا تبدیل به یکی از بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین رسولان شد. این نقاط ضعف ما نیستند که باعث مشکلات ما می‌شوند، بلکه عدم تمایل ما در مقابله با آنها. ما باید حکیم باشیم و هر روز از خدا بخواهیم به ما کمک کند و نقاط ضعف‌هایمان را که مانع می‌شوند او خواسته‌اش را از طریق ما عملی سازد، به ما نشان دهد. ما همیشه باید اراده‌ی خدا را بیش‌تر از هر چیز دیگری طالب باشیم.

پطرس ما را تشویق می‌کند که خود را زیر دست نیرومند خدا فروتن کنیم که او در زمان مناسب ما را سرافراز می‌کند (اول پطرس ۵: ۶ را ببینید). فروتن ساختن خود یعنی تحت یک چیزی ماندن به‌جای تقلا برای رها شدن از آن به این دلیل که تحملش بسیار دشوار است. هیچ کدام از ما نمی‌خواهد رنج بکشد، اما وقتی برای ما لازم است باید آن را تحمل کنیم.

فرض کنید زنی با مردی ازدواج کرده که او و فرزندانشان را آزار جسمی می‌کند. در این شرایط او نمی‌تواند تحت این آزار بماند. و باید از این مرد دور شود. مادر من با پدرم ماند، در حالی‌که می‌دانست او با من چه می‌کرد، احتمالاً این بدترین اشتباه او در تمام زندگی‌اش بود.

اما فرض کنید کسی در شرکتی کار می‌کند، جایی که او تنها شخص مسیحی است، پس او تنها کسی در آن مکان است که شاهد مسیح است. این فرد، از سوی عده‌ی زیادی از همکارانش طرد شده و مسخره می‌شود و حتی از ترفیعی که

لیاقتش را دارد محروم مانده است. آیا به خاطر شرایط سخت، باید کارش را ترک کند، یا دعا کند که اگر خدا می‌خواهد که او کارش را رها کند اراده‌اش را روشن کند، و اگر نمی‌خواهد اراده او انجام شود؟ در این نمونه، شاید خدا بخواهد مدتی او تحت آن سختی‌ها بماند، چون او در آن مکان به کسی نیاز دارد که در مورد او به سایر همکاران شهادت دهد. دوم تیموتائوس ۴: ۲ می‌گوید ما باید آماده‌ی خدمت به خدا باشیم "کلام را موعظه کنی و به گاه و بیگاه آماده‌ی این کار باشی".

وقتی موقعیتی یا شخصی باعث می‌شود که ما متحمل رنج شویم، باید همیشه از خدا هدایت بطلبیم که در آن شرایط چطور باید رفتار کنیم. این حکیمانه نیست که زمانی که آسیب دیده‌ایم بدون مشورت روح‌القدس تصمیم بگیریم. پولس به غلاطیان گفت شما اگر روحانی هستید، بارهای سنگین یکدیگر را حمل کنید (غلاطیان ۶: ۲ را ببینید). اولین واکنش من چنین خواهد بود: "من مجبور نیستم این را تحمل کنم و قصدش را هم ندارم"، اما از سویی دیگر، عیسی مرا تحمل می‌کند و خوشحالم که او این کار را می‌کند.

خدا همواره برای موقعیتی که در آن هستیم به ما فیض خواهد بخشید.

پس از عبور از مشکلات متفاوت در زندگی‌ام، متوجه شده‌ام که خدا همواره برای موقعیتی که در آن هستیم به ما فیض خواهد بخشید. به کلام دیگر، اگر ما در جایی باشیم که او می‌خواهد، او می‌تواند فیض کافی به ما بدهد که در عمل، از آن شرایطی که شاید دیگران از آن احساس تیره‌بختی کنند، ما لذت ببریم.

وقتی به سال‌های اولیه‌ی سلوکم با خدا نگاه می‌کنم، به‌نظر می‌رسد مدام با چیزی در کشمکش بودم. اگر این مورد نبود، حتماً مورد دیگری یافت می‌شد. حال و حس من تقریباً همیشه به شرایط موجود وابستگی داشت. برای مثال، وقتی تعداد شرکت‌کننده‌های یکی از کنفرانس‌های من زیاد بود، خوشحال می‌شدم، اما وقتی تعداد کم بود، ناامید می‌شدم و حرف‌های منفی زیادی می‌گفتم. پس ما هر کار ممکن را انجام می‌دادیم تا تعداد شرکت‌کنندگان را افزایش دهیم، اما وقتی که تعداد بالا پایین می‌شد، حال من هم با آن بالا پایین می‌شد. بالاخره فهمیدم که من سعی می‌کردم چیزی را تغییر دهم که نمی‌توانستم تغییر دهم، اما خدا می‌توانست، و در زمان مناسب این کار را انجام داد. به راستی زمان‌های ما در دستان اوست (مزمور ۳۱: ۱۵ را ببینید).

در نهایت، نگرانی‌هایم را به خدا دادم، و آرامش کافی، همان‌طور که وعده داده بود مرا در برگرفت (فیلیپیان ۴: ۶-۷ را ببینید).

الان آمار تعداد شرکت‌کنندگان کنفرانس‌های ما خیلی بهتر است، اما گاهی هنوز موردی پیش می‌آید که بنا به دلیلی تعداد کم است و گرچه هنوز این اتفاقات را دوست ندارم ولی دیگر مانند گذشته باعث ناراحتی من نمی‌شوند، چون دیگر برای تعداد بالا نمی‌جنگم، به همین سادگی. از آن مورد به نسبت ناموفق عبور می‌کنم و به سراغ کنفرانس بعدی می‌روم.

دفعه‌ی بعد به این دلیل که سعی کرده‌اید چیزی را که طبق میل‌تان نیست عوض کنید و در نتیجه از نظر احساسی یا روحی متحمل رنج شدید، از خودتان بپرسید آیا تلاشی که می‌کنید کاری است که فقط خدا می‌تواند آن را انجام دهد، اگر این‌طور است، مصرانه درخواست می‌کنم که "رهاش کنید و آن را به خدا بسپارید".

ما رنج می‌بریم چون در دنیایی ناکامل زندگی می‌کنیم

در مباحث قبلی دیدیم که می‌توانیم به‌خاطر گناه شخصی یا گناه بقیه‌ی مردم رنج ببریم، اما یکی از بزرگ‌ترین دلایل رنج کشیدن ما این است که ما در دنیا - دنیایی پر از گناه - زندگی می‌کنیم و تا زمانی که زمین وجود دارد، شرارت بیشتر می‌شود. فکر می‌کنم در هر نسلی مردم از روند رو به بدتر شدن اوضاع شوکه می‌شوند. به‌یاد دارم وقتی بچه بودم از بزرگ‌ترها می‌شنیدم که چه بدی‌هایی بود، و الان ما در مورد اینکه چقدر از حوادث دنیا متحیر هستیم صحبت می‌کنیم، و تا پیش از بازگشت خداوند، روزی هم فرزندان ما دورهم خواهند نشست و درمورد چیزهای بدی که در نسل آنها رخ می‌دهد و تا پیش از آن سابقه‌ای نداشته است، صحبت خواهند کرد. فساد و شرارت در حال گسترش است. آنها ثابت نمی‌مانند بلکه تکثیر می‌شوند. دیو به‌یاد دارد که وقتی اولین پسر روزنامه فروش در شهر ما دزدیده شد، حدود سال ۱۹۵۰ بود. مردم متحیر بودند، آنها نمی‌توانستند آنچه رخ داده بود را درک کنند. اما وقتی به اتفاقاتی که امروزه می‌افتند نگاه کنیم، دزدیده شدن یک پسر روزنامه فروش، خم به ابروی کسی نمی‌آورد و کسی را هم شوکه نمی‌کند. مشکل این است که شرایط به همان بدی گذشته است، و متأسفانه همراه با بدتر شدن اوضاع، دردها و رنج‌های انسان‌ها بیشتر خواهند شد.

گرچه ما تمام پاسخ‌ها را نداریم، اما این امتیاز را داریم که به خدا اعتماد کنیم. آیا خدا از کسانی که به او اعتماد می‌کنند محافظت می‌کند؟ من کاملاً ایمان دارم که این کار را می‌کند. گاهی داستان‌هایی می‌شنویم که خدا چطور از کسی حفاظت کرده است، و ما هم داستان‌هایی از تجربیات خودمان داریم. اما بعضی وقت‌ها به نظر می‌رسد که حفاظت او عمل نکرده و ما به خاطر چیزی که قادر به درکش نیستیم، رنج می‌کشیم. بیایید یکبار دیگر به عقب برگردیم به اظهارنظر حکیمانه‌ای که از لی استروبل* شنیدیم: "واکنش نهایی خدا به رنج بشری یک توضیح نیست؛ بلکه جسم پوشیدن اوست." هیچ‌کس نمی‌تواند همه چیز را توضیح دهد، اما عیسی می‌تواند همه را رهایی دهد.

اخيراً یکی از کارمندان ما خانه‌اش و هرچه در آن بود را در اثر سیلی که در سنت‌لوئیز داشتیم از دست داد. او سرپرست خدمات پزشکی ماست و با سفر به کشورهای جهان سوم و کمک به مردم آنجا فداکاری‌های بزرگی کرده است. او زنی خداترس، و برآمده از خانواده‌ای خداترس است. چرا باید این اتفاق برای او می‌افتاد؟ گاهی علت رخ دادن اتفاقات دردناک فقط این واقعیت است که ما همه در این دنیا زندگی می‌کنیم. خبر خوب این است که خدا در حال رهایی دادن او از شرایط سختش می‌باشد. مردم و سازمان‌های مختلف به خانواده‌ی او برای بازسازی و خریداری چیزهایی که نیاز داشت کمک می‌کنند، و به موقع تمام کارها تمام خواهد شد، و او صاحب خانه و اثاثیه‌ای بهتر از قبل خواهد شد.

مسیحیان دیگری را می‌شناسم که نزدیک بود خانه‌شان را از دست بدهند ولی این اتفاق نیفتاد. آنها معتقدند که خدا آنها را حفاظت کرده است، و وقتی ما شهادت آنها را می‌شنویم، همراه با آنها شادی می‌کنیم. چرا عده‌ای مورد محافظت قرار می‌گیرند و عده‌ای نه؟ دوباره می‌خواهم تکرار کنم که نباید روی پیدا کردن توضیح تمرکز کنیم؛ بیایید به تجسم خداوند نگاه کنیم و ببینیم که خدا چگونه رهایی می‌دهد و رنج را ترمیم می‌کند و آن را به منفعت تبدیل می‌کند.

روی دیگر رنج کشیدن

پاهای وی را به زنجیرها خستند، و جان او در آهن بسته شد.
مزمور ۱۰۵: ۱۸ (ترجمه‌ی قدیم)

یوسف مرد جوانی بود با رویای انجام کارهایی بزرگ. برادرانش از او متنفر بودند و به او حسادت می‌کردند، چون او جوان‌ترین و محبوب‌ترین پسر یعقوب بود. نفرت آنها آنقدر شدید شد که یک روز او را به بیابان بردند و به‌عنوان برده به برده‌فروشان فروختند، و تکه‌ای از لباس خون‌آلود او را پیش پدر بردند، و گفتند که او توسط حیوانی وحشی کشته شده است.

یوسف سال‌های مشقت‌بار زیادی را گذراند، شرایط ناعادلانه باعث شد او رنج زیادی تحمل کند، با این‌حال او به خدا وفادار ماند و همچنان به اعتماد کردن به او ادامه داد. هر جا که بود خدا به او لطف داشت و در نهایت او را در مقام دوم بعد از فرعون مصر قرار داد. در نتیجه، خدا یوسف را برای نجات مردم زیادی – از جمله اعضای خانواده‌اش – از گرسنگی در یک قحطی شدید، بکار برد. واکنش یوسف به برادرانش زمانی که آنها می‌فهمند که او در موضع قدرت است و می‌تواند تمام آن رنج و دردی را که ناعادلانه به‌خاطر رفتار ظالمانه آنها متحمل شده بود تلافی کند، متحیرکننده است:

برادرانش همچنین آمدند و در برابر او بر زمین فرو افتادند و گفتند: "اینک ما بندگان تویم." اما یوسف به آنها گفت: "مترسید، زیرا مگر من در جای خدا هستم؟ شما قصد بد برای من داشتید، اما خدا قصد نیک از آن داشت تا کاری کند که مردمان بسیاری زنده بمانند، چنانکه امروز شده است."

پیدایش ۵۰: ۱۸-۲۰

اگر در این آیات به‌دقت تعمق کنیم، آنها بسیار شگفت‌انگیز هستند. یوسف پس از پشت سر گذاشتن تمام آن سختی‌ها به‌جای اینکه تلخ باشد، دست خدا

را می‌دید که از تمام آن شرایط برای او قصد نیکو کرده بود. حال، به جای تلخ بودن، آماده‌ی کمک کردن به برادرانش بود. این ادامه‌ی صحبت اوست:

"پس مترسید. من نیازهای شما و فرزندانان را برآورده خواهم کرد." بدین گونه آنان را تسلی بخشید و سخنان دل‌آویز به آنان گفت.

پیدایش ۵۰: ۲۱

زمانی که سخن از کسی است که تجربه‌های دردناک و ناعادلانه‌ای را تحمل می‌کند، و دقیقاً همان واکنش و نگرشی که خواست خدا هست را به آن سختی‌ها نشان می‌دهد، یوسف کسی است که برای من یک قهرمان است. بدون تردید او مردی قوی بود. او تا ۱۱۰ سالگی عمر کرد و به‌نظر می‌رسد که در مقایسه با سال‌هایی که در رنج و سختی گذرانید، سال‌های بیش‌تری از زندگی‌اش لذت برد. یوسف در آن سوی محنتش از کسب پیروزی بزرگی لذت بُرد. ممکن است بگوییم رنج او، زندگی او را به سطحی بهتر ارتقا داد. اگر ما ثابت‌قدم بمانیم و حتی در رنج‌هایمان به اعتماد کردن به خدا ادامه دهیم، آن‌وقت جزو کسانی خواهیم بود که خدا می‌تواند مسئولیتی بزرگ و برکاتی بزرگ به ما بسپارد.

وقتی تصمیم بگیریم که کسانی که به ما آسیب رسانده‌اند را ببخشیم، درحقیقت به خودمان لطف کرده‌ایم.

وقتی تصمیم بگیریم که کسانی که به ما آسیب رسانده‌اند را ببخشیم، درحقیقت به خودمان لطف می‌کنیم، چون غیرممکن است هم‌زمان هم از زندگی لذت ببرید و هم پر از تلخی باشید. ما باید این نمونه‌ای که در زندگی یوسف می‌بینیم را دنبال کنیم. سال‌ها بعد از فروش یوسف به‌عنوان برده، او برای گناهی که نکرده بود، سیزده سال در زندان بود. او با زنجیر آهنی به زنجیر کشیده شده بود، در مزمور ۱۰۵، که پیش‌تر نقل قول کردم، گفته شده که "جان او بخشی از آهن محسوب شد"*. این به چه معناست؟ اگر از دیدگاه عملی آن را تعبیر کنیم، به‌نظر من می‌رسد این که جان او بخشی از آهن محسوب شد، یعنی او قوی‌تر شد. به کلامی دیگر، رنج او درحقیقت او را به شخص بهتری تبدیل کرد و او را برای حکومت بر مصر تجهیز نمود.

بارها این جمله را شنیده‌ایم که "مشکلات ما می‌توانند ما را تلخ یا بهتر سازند." و این عین حقیقت است. اعتماد بر خدا در طی تمام طول مسیر رنج کشیدن، همیشه در انتها با خودش پاداش همراه دارد. یکی از پاداش‌ها این است که شما را قوی‌تر می‌سازد.

در کتاب اشعیا، خدا توسط نبی با مردم صحبت می‌کند و آنها را تشویق می‌کند از آنچه پیش آمده نترسند، چون او آنها را قوی‌تر می‌سازد:

ترسان مباش زیرا من با تو هستم
و هراسان مباش زیرا من خدای
تو هستم، و هراسان مباش زیرا من خدای تو هستم.
تو را تقویت خواهم کرد و تو را یاری خواهم داد،
و به دست راست عدالت خویش از تو حمایت خواهم نمود...
اینک از تو خرمنکوبی خواهم ساخت تیز و نو و
دندان‌دار؛ کوه‌ها را کوبیده، خرد خواهی کرد، و
تل‌ها را به گاه بدل خواهی ساخت.

اشعیا ۴۱: ۱۰، ۱۵

این مثال دیگری است از وعده‌ی خدا که از شرایطی که ما از آن عبور می‌کنیم استفاده می‌کند تا ما قوی‌تر شویم و از آنچه قبلاً بودیم بهتر شویم. اما تمام اینها بسته به این است که آیا در چیزهای دردناکی که با آن رویاروی می‌شویم اعتماد خود را بر خدا می‌گذاریم یا نه. ممکن است شما الان در همین مسیر باشید، این وعده برای شماست. دشمنان شما شاید قصد آسیب زدن به شما را داشته باشند، اما خدا آن را برای نیکویی شما به کار خواهد برد، و در این فرآیند، او از شما شخص بهتری خواهد ساخت. وقتی زندگی سخت و دردناک است، به یادآورید که خدا شما را دوست دارد، و به خاطر همین، شما نباید بترسید. این داستان کوتاه به این نکته اشاره می‌کند:

مردی که تازه ازدواج کرده بود با همسرش به خانه برمی‌گشتند. بخشی از مسیر را باید با قایقی از دریاچه می‌گذشتند. وقتی این کار را انجام می‌دادند طوفان شروع شد و قایق دستخوش امواج شد، زن ترسید. شوهرش، خیلی آرام به‌نظر می‌رسید، او از همسرش پرسید که چرا نمی‌ترسد. او لبخند زد و چاقویی بیرون آورد و نزدیک زن گرفت، گویی می‌خواهد به او آسیب بزند. زن

اصلاً نترسید، و وقتی مرد پرسید که چرا نمی ترسی، او گفت، "چرا باید بترسم؟ می دانم مرا دوست داری و ممکن نیست به من صدمه بزنی." مرد گفت، "برای همین است که من از این طوفان نمی ترسم. می دانم که خدا ما را دوست دارد، مهم نیست چه اتفاقی بیفتد، او برای نیکوی ما عمل خواهد کرد." مهم نیست در طول زندگی با چند طوفان برخورد می کنیم، در دستان محبت خدا ما همواره از امنیت برخورداریم.

همدلی و دلسوزی

من متوجه شده ام که رنج هایی که در زندگی متحمل شده ام، باعث شده دلسوزی بیش تری نسبت به مردمی که رنج می کشند پیدا کنم. اگر ما هیچ تجربه ای از رنج مورد بد رفتاری قرار گرفتن یا از دست دادن نداشته باشیم، دشوار است که با مردمی که در این شرایط هستند ارتباط برقرار کنیم. نصیحت کردن راحت است، اما بدون داشتن تجربه، طرز برخورد ما ممکن است تحقیرآمیز جلوه نماید. بیایید وانمود کنیم که من بیست و پنج ساله هستم و زندگی تا اینجا برای من خیلی ساده بوده است. والدین عالی ای داشته ام که همیشه برای نیازهای من تدارک دیده اند و بیش تر چیزهایی که خواسته ام را به من داده اند. من باهوش هستم، پس به سادگی نمرات خوبی از کالج گرفته ام. پدرم پیش از فارغ التحصیلی، شغل رویاهایم را از طریق همکار تجاری اش برای من تدارک دیده است. همه چیز روبه راه است! حالا یک همکار که او را خیلی خوب می شناسم، دلسرد و حتی افسرده به نظر می رسد و من نمی دانم مشکل او چیست، اما به خودم زحمت پرسیدن نمی دهم. سرانجام، دوستم سعی می کند در مورد مشکل جدی مالی اش با من صحبت کند. من فوراً به او پیشنهاد می کنم که به والدینش زنگ بزند و از آنها کمک بخواهد، چون هر وقت خودم نیاز داشتم این کار را می کردم. او به من می گوید که والدینش او را آزار می دادند و سال هاست که با آنها در قهر است. او به من اطمینان می دهد که غیرممکن است آنها کمکی کنند. از آنجایی که من حتی نمی توانم تصور کنم والدین فرزندان شان را آزار دهند، یا به آنها کمک نکنند، من به مشکل او با بیان جمله ای فاقد احساس، بی اعتنائی می کنم. من می گویم، "نگران نباش، یک اتفاقی خواهد افتاد." و می روم. دوستم با حس تنهایی و تهی بودن رها می شود. قسمت واقعاً ناراحت کننده ای ماجرا این است که من به خاطر دست و دلبازی خانواده ام از نظر مالی برکت یافته ام

و به آسانی می‌توانم به دوستم کمک کنم، اما فقدان تجربه‌ی رنج کشیدن باعث شده من نسبت به کسانی که آسیب دیده‌اند، هیچ حس همدلی و همدردی نداشته باشم. در این دنیا مردم زیادی این‌طور هستند. آنها مردم بدی نیستند، بلکه بی‌تجربه هستند. آنها در نهایت در زندگی خود با برخی مشکلات برخورد خواهند کرد، که امیدوارم آنها را به شخص بهتری مبدل سازند.

من شبیه آن فرد بیست و پنج ساله که زندگی آسانی داشت نیستم. من هرگز والدینی نداشتم که واقعاً من را دوست داشته باشند یا در مسیر رسیدن به بلوغ به من کمک کرده باشند، و آنها از هم سوءاستفاده می‌کردند. دوران کودکی من پر از ترس، رنج و تنهایی بود. خیلی دوست داشتم که می‌توانستم بگویم که من از دوران کودکی‌ام با حس دلسوزی فراوان برای کسانی که رنج می‌برند بیرون آمدم، اما درست برعکس، قلب من به قلبی سنگی و سخت تبدیل شده بود. تغییر پیدا کردن من مستلزم ارتباطی عمیق با مسیح، و سال‌ها تجربه‌اندوزی از دردها و رنج‌های شخصی‌ام بود.

وقتی سرطان داشتم، همدردی زیادی از کسانی دریافت کردم که در گذشته بیماری‌های جدی‌ای داشته‌اند. بعد از تحمل سردرد میگرنی برای ده سال، الان به دعای دلسوزانه برای شفای میگرن باور دارم. به واسطه‌ی فیض خدا و کلام او، بالاخره من توانستم پدرم را بخاطر آزار جنسی ببخشم، و می‌دانم بخشیدن چقدر بهتر از نفرت و تلخی است. من خدمتی را دست خالی شروع کردم، تنها چیزی که داشتم که خدا و یک رویا بود، اما حال پس از گذشت چهل سال، من هنوز در آن مشغول هستم. من چیزهای زیادی را از طریق تجربه یادگرفته‌ام، اما بسیار پرهزینه بوده است. من مردم زیادی را دیدم که مرا قضاوت و نقد کردند و به دلایل مختلف فکر می‌کردند من برای کار خدمت مناسب نیستم، اما من آرامش خدا را در آن موقعیت تجربه کردم، و الان می‌توانم افراد دیگر را دلگرمی دهم. خدا به ما تعلیم می‌دهد که با دلگرمی‌ای که خدا در میانه‌ی رنج کشیدن مان به ما بخشیده است، مایه‌ی تسلی و دلگرمی کسانی باشیم که در رنج هستند.

متبارک باد خدا، پدر خداوند ما عیسی مسیح، که پدر رحمت‌ها و خدای همه دلگرمی‌هاست؛ که به ما در همه سختی‌هایمان دلگرمی می‌بخشد تا ما نیز بتوانیم با آن دلگرمی که از او یافته‌ایم، دیگران را که از سختی‌ها می‌گذرند، دلگرم سازیم.

به وضوح به یاد می‌آورم که بارها سعی کردم مشکلاتی که داشتم را با دیگر مردم در میان بگذارم، اما آنها نمی‌دانستند چطور به من کمک کنند. آنها نمی‌توانستند با درد من ارتباط برقرار کنند، چون آن درد را تجربه نکرده بودند. آنها نمی‌توانستند مرا تسلی دهند، چون هرگز نیازی برای آنها پیش نیامده بود که خدا آنها را تسلی دهد، یا اگر نیازی بود نمی‌دانستند چطور آن تسلی را از خدا بخواهند و آن را دریافت کنند. اغلب می‌گویم که ما نمی‌توانیم چیزی را ببخشیم که نداریم. اول باید از خدا دریافت کنیم، سپس آنچه او به ما داده است می‌تواند از طریق ما به سوی دیگران جاری شود.

وقتی مردم با مشکلاتشان پیش ما می‌آیند، بیش‌تر اوقات می‌دانند که ما نمی‌توانیم آن مشکل را حل کنیم. چیزی که آنها حقیقتاً می‌خواهند درک شدن، آرامش و همدردی است. علی‌رغم احساس دردی که رنج‌کشیدن به همراه دارد، تجربه‌ی رنج ما را نرم‌تر، حساس‌تر، ملایم‌تر و دلسوزتر و همدل‌تر می‌کند. این خصوصیات بعضی از آن خصوصیات هستند که آنها را در خداوندمان تحسین می‌کنیم و برخورداری از آنها به ما صلاحیت خدمت کردن به نام او را می‌دهد. پرورش دلسوزی و همدلی نسبت به دیگران یکی از برکاتی است که در آن روی روی رنج‌کشیدن نصیب ما می‌شود. هدیه‌ی ساده‌ی دلسوزی برای کسی که آزرده شده است، بسیار ارزشمند است!

تنها از طریق رنج‌های ما نیست که ما آماده می‌شویم تا توسط خدا برای کمک به دیگران بکار رویم. به‌طور قطع، خدا می‌تواند به‌نحو بسیار چشمگیری افرادی را که دارای والدین نمونه هستند، دوران کودکی خوبی داشته‌اند، و هیچ‌گونه مشکل مالی‌ای ندارند، به‌کار ببرد و این کار نیز می‌کند. گرچه، چنین افرادی کم هستند، چون در زندگی همه‌ی ما اتفاقاتی می‌افتد، و این اتفاقات همیشه خوب نیستند.

ارتباطی عمیق‌تر با خدا

یکی دیگر از فوایدی که در رنج بردن پیدا کردم ارتباط عمیق‌تر با خدا بود. وقتی ما در شرایطی قرار می‌گیریم که به‌جز خدا، کسی را نداریم تا بتواند به ما کمک کند و اعتمادمان را بر او می‌گذاریم، تجربه‌های شگفت‌انگیز از شناخت او و نیکویی‌اش کسب می‌کنیم. ما وفاداری، عدالت، مهربانی، رحم، فیض، حکمت و قدرت او را تجربه خواهیم کرد. پولس می‌گوید، هدف نهایی او شناخت مسیح و عمیق‌تر شدن

و صمیمی‌تر شدن با شخص اوست. او می‌گوید می‌خواهد قدرت قیامت مسیح را بشناسد، سپس می‌گوید، "در رنج‌های او سهیم شوم" (فیلیپیان ۳: ۱۰ را ببینید). چند نکته قدرتمند در این آیه وجود دارد:

۱. پولس مصمم بود!

اگر می‌خواهیم چیزی را در زندگی انجام دهیم باید مصمم باشیم. اینطور نیست که اگر کاری را یک یا دو بار صحیح انجام دهیم برای ما موفقیت می‌آورد. بلکه کلید رسیدن به نتیجه‌ی مطلوب این است که کار صحیح را متناوباً انجام دهیم.

۲. پولس می‌خواست مسیح را عمیق‌تر و صمیمی‌تر بشناسد.

او نمی‌خواست فقط در مورد او بداند، او می‌خواست او را بشناسد! او می‌خواست با او یک ارتباط شخصی و صمیمی داشته باشد. این برای هرکسی که مشتاقش باشد و بخواهد با تمام قلبش عیسی را جستجو کند در دسترس است.

۳. پولس می‌خواست شگفتی‌های شخصیت مسیح را قوی‌تر و واضح‌تر بشناسد.

پولس مسیح را می‌شناخت. او ملاقات شگفت‌انگیزی با عیسی در جاده دمشق داشت، و حالا به دنبال شناخت بیشتر بود. ما اگر از لحاظ روحانی رشد نکنیم هرگز به حس رضایت خاطر نخواهیم رسید. چیزهای زیادی برای یادگیری در مورد شگفت‌انگیز بودن عیسی و شناخت او وجود دارد و هرچه بیشتر او را طلب کنیم، او را بیشتر خواهیم شناخت. همچنان که با او در مسیر سفر زندگی پیش می‌رویم، می‌فهمیم که او در همه‌ی شرایط با ماست. او هرگز ما را ترک یا فراموش نمی‌کند.

۴. پولس می‌خواست قدرت رستاخیز مسیح را که حتی زمانی که در این جسم هستیم، ما را از مردگان بلند می‌کند، تجربه کند.

وقتی عیسی را عمیقاً و از نزدیک بشناسیم، می‌توانیم حتی در دوران سختی شادی و آرامش داشته باشیم. ما به او اعتماد می‌کنیم که در تمام آنچه برای ما پیش می‌آید، هرچقدر هم دردناک باشند، همه چیز را به نیکویی عمل می‌کند. وقتی قوت قیام مسیح در دسترس ماست، ما مجبور نیستیم زندگی شکست خورده‌ای داشته باشیم.

وقتی قوت خدا را در زندگی خود تجربه کرده باشیم، اعتماد کردن به او در دفعات بعد برای رفع نیازمان ساده‌تر از قبل خواهد بود. خدا می‌خواهد قوتش را در ما و از طریق ما نشان دهد. او نه تنها می‌خواهد ما را نجات دهد، بلکه می‌خواهد از ما به‌عنوان سفیران خود استفاده کند تا مردم را به سمت مسیح جذب کند.

اگر من و شما گرفتار مشکلی جدی‌ای هستیم و بقیه‌ی مردم می‌بینند

که ما همچنان به خدا اعتماد داریم و طرزبرخوردمان با مشکل توأم با شادی و آرامش است، این شهادتی بر قدرت حفاظت خدا برای آنهاست. وقتی ما صبورانه منتظریم، و مهم نیست چقدر طول بکشد، این شهادتی بر قدرت ثبات‌بخشی اوست. وقتی

شهادت‌های شخصی ما از تجربیات زندگی می‌توانند نقطه عطفی باشند که شخص شنونده پس از شنیدن آنها آماده‌ی تسلیم کردن زندگی‌اش به مسیح شود.

ما رهایی را تجربه می‌کنیم و آنها می‌بینند که خدا وفادار است، این شهادتی است بر حضور و قدرت او و همچنین اشتیاقش برای کمک به ما. شهادت‌های شخصی ما از تجربیات زندگی می‌توانند نقطه‌ی عطفی باشند که شخص شنونده پس از شنیدن آنها آماده‌ی تسلیم کردن زندگی‌اش به مسیح شود.

۵. پولس می‌گوید می‌خواهد در رنج‌های مسیح شریک شود تا به شباهت او تبدیل شود.

این بدان معنا نیست که ما باید مانند عیسی به بالای صلیب برویم. بلکه صرفاً به این معناست که ما باید مایل باشیم از هر تجربه‌ای که ما را به شباهت مسیح در خواهد آورد، عبور کنیم و شاهد جلال یافتن او به‌واسطه‌ی ما باشیم. آیا این به آن معناست که خدا به ما رنج و زحمت می‌دهد تا چیزهایی یاد بگیریم که بعدها برای ما مفید هستند؟ او خدایی نیست که به‌منظور حسابی کتک زدن فرزندان، آنان را به انبار هیزم ببرد تا درسی به آنها بدهد.

من این باور را ترجیح می‌دهم که وقتی مشکل یا سختی‌ای داریم، خدا از آن برای پیش‌بردن هدفش در زندگی‌هایمان استفاده می‌کند. اگر مقرر است که ما رنج بکشیم، پس چرا کمی از آن سود نبریم؟ من بدون خدا، در زندگی‌ام رنج برده‌ام، همراه با او هم رنج برده‌ام، و با اطمینان می‌توانم بگویم که همراه با خدا رنج بردن همیشه بهتر است. ایمان دارم که خدا

اگر مقرر است که ما رنج بکشیم، پس چرا کمی از آن سود نبریم؟

همیشه نقشه‌ای برای رهایی ما دارد، اما ممکن است آن را به تأخیر بیندازد تا از آن برای رشد و پرورش شخصیت ما استفاده کند. زمان‌بندی او در زندگی ما بی‌نقص است، و تا هنگامی که منتظریم، این برتری را داریم که بر او اعتماد کنیم.

به‌خاطر شادی بدست آوردن پاداش

عیسی گرچه ننگ صلیب را دوست نداشت، آن را به‌خاطر خوشی آن پاداش که پیش‌رو داشت تحمل کرد (عبرانیان ۱۲: ۲ را ببینید). مردم زیادی به من گفته‌اند که حاضر نیستند شرایط دشواری که دارند را با چیز دیگری عوض کنند، چون آن شرایط آنها را عوض کرده و آنها را به خدا نزدیک‌تر کرده است. ما ممکن است به شرایطی که در حال گذر از آن هستیم، به چشم تحقیر نگاه کنیم. هیچ‌کس هیچ‌گونه درد و رنجی را دوست ندارد.

برای رد شدن از مشکل، از میان مشکل باید رد شد.

اما اگر فرمان را معطوف پاداش پیش‌رو کنیم، می‌توانیم با شادی آن رنج را تحمل کنیم. اگر ایمان داشته

باشیم که نیکویی خدا را خواهیم دید، مهم نیست چقدر سخت آسیب دیده‌ایم یا چقدر طول کشیده است، ما شیرینی پیروزی و موفقیت را خواهیم چشید.

من اغلب این را می‌گویم که برای رد شدن «از» مشکل، «از میان» مشکل باید رد شد. از سختی نترسید، چون خدا بیش‌تر از تحمل شما به شماسختی نخواهد داد و شما را راهنمایی و کمک خواهد کرد.

روز به روز

خداوند به موسی گفت: "همانا من از آسمان برای شما نان می‌بارانم، و قوم هر روز بروند و به اندازه‌ی نیاز همان روز گرد آورند..."

خروج ۱۶: ۴

وقتی خدا از آسمان نان به اسرائیلیان داد، هدف او فقط سیر کردن آنها نبود، بلکه آزمایش اعتماد آنها به خدا. او دستور داد فقط برای همان روز بردارند و برای فردا به او اعتماد کنند که برای آن روز هم تهیه خواهد کرد. فقط تصور کنید برای بیش‌تر آنها چقدر دشوار بوده است. آنها در بیابان بودند و خوراک آنجا نبود و هیچ راهی برای تهیه خوراک نبود. من مطمئن هستم آنها به شدت می‌ترسیدند. می‌دانم اگر من هم آنجا بودم، می‌ترسیدم!

بارها پیش می‌آید که خدا ما را در زمینه‌های مختلف امتحان می‌کند که ببیند آیا به او اعتماد خواهیم کرد یا نه. اگر اسرائیلیان سعی می‌کردند سهم فردا را امروز جمع کنند، نان می‌پوسید و شروع به گندیدن می‌کرد. چقدر پیش آمده که از طریق استدلال یا نگران بودن، سعی کردیم چیزی که فردا نیاز داریم را امروز جمع کنیم، و حاصل تمام این تلاش، ما را درمانده کرده است؟

اخیراً صبح بیدار شدم و بی‌درنگ به تمام پروژه‌های نگارشی‌ام که موعد تحویلشان در حال نزدیک شدن بود، فکر کردم. به‌علاوه، کنفرانسی داشتم که باید برای آن آماده می‌شدم، چند برنامه تلویزیونی، یک جفت جلسه‌ی تجاری، و چند ملاقات شخصی! هرچه بیش‌تر به کارهایی که باید طی سی روز انجام می‌دادم فکر می‌کردم، فشار و سردرگمی بیش‌تری حس می‌کردم. خدا با قلبم صحبت کرد، و واقعیتی را که می‌دانستم به من یادآوری کرد: در آن واحد در یک روز زندگی کن. فوراً حس کردم فشار از روی من برداشته شد، چون من تجربه‌ی کافی با خدا داشتم که بدانم اگر برای همان یک روز فکر کنیم، بدون شک او برای انجام هر کاری که می‌خواهد ما انجام دهیم، به ما توانایی لازم را خواهد داد.

وقتی امروزمان را صرف نگرانی برای فردا کنیم، در نهایت امروزمان را هدر می‌دهیم. این رویکرد بی‌فایده است! عیسی می‌گوید برای فردا نگران نباشید چون فردا نگرانی خود را خواهد داشت (متی ۶: ۳۴ را ببینید). خدا وقتی که اعتمادمان را بر او بگذاریم به ما کمک خواهد کرد، و نه آن زمانی که نگران این هستیم که چگونه از عهده‌ی حل کردن مشکلاتمان بر خواهیم آمد.

در سال ۲۰۱۳ برنامه‌ای داشتیم با عنوان روز به روز اعتماد کردن به خدا، و یکی از محبوب‌ترین برنامه‌های ما شد. چرا؟ محبوب بود چون کارهایی را معرفی می‌کرد که حس می‌کردیم می‌توانیم آنها را انجام دهیم. اینکه به تمام زندگی یک جا نگاه کنیم، حتی یک هفته یا یک ماه ما را سر در گم می‌کند، اما تمرکز کردن روی یک روز برای ما عملی است. "الکی‌های بی‌نام" این اصل را برای زنان و مردانی که برای کمک به آنها مراجعه می‌کنند، به کار می‌بندند. گاهی مردم حس می‌کنند که هیچ راهی وجود ندارد که آنها در ادامه‌ی زندگی بتوانند نوشیدن الکل را کنار بگذارند؛ ترس از شکست آن‌قدر قوی است که آنها حتی شروع به ترک نمی‌کنند. اما این فکر که در طول یک روز ننوشند، ممکن به نظر می‌رسد. هدف آنها اینست که برای یک روز مست نشوند، و بسیاری از آنها حتی اگر سال‌ها از آخرین روزی که یک لیوان مشروب خورده‌اند گذشته باشد، دقیقاً می‌توانند تعداد روزهایی را که مست نبوده‌اند، بازگویند.

چون این قانون مستقیم از کلام خدا می‌آید، در بیش‌تر بخش‌های زندگی ما کار می‌کند. ما می‌توانیم از زیر قرض بیرون بیایم، ورزش کنیم، وزن کم کنیم، از کالج فارغ‌التحصیل شویم، به نیازهای خاص یک بچه رسیدگی کنیم، یا در هر چیزی که نیاز داریم به موفقیت برسیم، اگر اعتمادمان بر خدا باشد و دغدغه‌ی همان روز را فقط داشته باشیم.

این نقل قول که منبعش ناشناخته است را دوست دارم: "من سعی می‌کنم در هر روز زندگی تمرکز بر همان روز باشد، اما گاهی فکر چند روز با همدیگر به من حمله می‌کنند."

تفاوت ایمان و اعتماد

کلمات "ایمان" و "اعتماد" اغلب به جای هم استفاده می‌شوند، آیا تفاوتی این دو دارند؟ از بسیاری جهات هر دو شبیه هستند، لازمه‌ی هر دو اعتقاد به خدا است، اما "ایمان" اسم است و بنابراین چیزی هست که داریم، درحالی که "اعتماد" اغلب به عنوان فعل استفاده می‌شود یعنی چیزی که ما انجام می‌دهیم.

ایمان را خدا به ما می‌دهد. کلام او می‌گوید به هر کس میزانی از ایمان بخشیده شده (رومیان ۱۲: ۳ را ببینید)، اما این بسته به خود شخص است که با اعتماد کردن، ایمان در عمل است.

آن چه کند. اعتماد کردن، ایمان در عمل است. ایمانی که بالفعل شده است. به چیزهایی که مردم ایمانشان را به عوض خدا بر آن‌ها می‌گذارند فکر کنید - سیستم مالی دنیا، دولت، تحصیلات، مردم دیگر، صندوق بازنشستگی، خودشان و غیره. جدا از آنچه مردم اعتمادشان را بر آن می‌گذارند، خدا تنها منبع کاملاً قابل اعتماد است. از شما می‌خواهم که به این عبارت توجه کنید: "اعتماد خود را بر خدا قرار دهید." "قرار دادن" یک کلمه‌ی عملی است؛ وقتی چیزی را جایی قرار می‌دهیم، یعنی تصمیم گرفتیم آن را انجام دهیم. وقتی کارم تمام شد، می‌توانم این کامپیوتر را روی شارژر قرار دهم، پس دفعه‌ی بعد که می‌خواهم از آن استفاده کنم کاملاً شارژ خواهد بود، یا می‌توانم آن را به حالت باز روی مبل قرار دهم، و دفعه‌ی بعد که آن را لازم دارم، خواهم دید که باتری تخلیه شده و قابل استفاده نیست. ممکن است شانس بیاورم و کمی باتری مانده باشد، ولی در غیر این صورت نمی‌توانم کاری کنم. وقتی ما اعتمادمان را بر چیزی یا کسی به جز خدا می‌گذاریم شبیه همین است، گاهی شانس می‌آوریم و همه چیز خوب پیش می‌رود، اما تجربه به ما می‌آموزد که همیشه اینطور پیش نمی‌آید.

واضح است که چیزها و مردمی وجود دارند که می‌توانیم به آنها اعتماد کنیم، اما تضمینی نیست که همیشه پیامد آن اعتماد راضی‌کننده باشد. می‌توانم به صراحت بگویم که بعد از راه رفتن من با خدا برای سه-چهارم زندگی‌ام، از نتیجه‌ی اعتماد بر خدا کاملاً راضی هستم. گرچه همیشه هرطور که من فکر می‌کردم یا می‌خواستم کارها پیش نرفته‌اند، اما الان می‌فهمم که خدا همیشه بهترین را انجام داده است.

اگر هنوز این کار را نکرده‌اید، آیا می‌خواهید اعتمادتان را در هر شرایط زندگی بر خدا بگذارید؟ به رویکرد اعتماد کردن روز به روز فکر کنید و خواهید دید زیاد هم سخت نیست. آیا می‌توانید برای امروز به خدا اعتماد کنید؟ آیا می‌خواهید برای امروز اعتمادتان را بر خدا بگذارید؟ امروز چه موقعیت چالش‌برانگیزی دارید، آیا آن را به خدا می‌سپارید و به او اعتماد می‌کنید؟

کتاب مقدس پر از آیاتی است در مورد مردمی که گفتند اعتماد خود را بر خدا "قرار می‌دهند". آنها می‌بایست تصمیم می‌گرفتند. نویسندگان کلام وقتی در مورد

اعتماد کردن این افراد بر خدا صحبت کنند، اغلب از فعل «خواهم کرد» استفاده کرده‌اند. تصمیم‌گیری قدم اول است، و بعد تا آخر دنبال کردن، حتی اگر در آغان، ساعت به ساعت تصمیم به قرار دادن اعتمادمان بر او داشته باشیم. اهداف کوچک در نهایت کمک می‌کنند که به اهداف بزرگ دست یابیم.

کتاب مقدس می‌گوید:

ای یهوه خدای من، به تو پناه می‌آورم؛ مرا از
همه‌ی تعاقب‌کنندگانم نجات ده و برهان.

مزمور ۷: ۱

آنگاه که ترسان شوم، بر تو توکل خواهم کرد.
آری بر خدا توکل خواهم کرد، بر خدایی که
کلامش را می‌ستایم. و ترسان نخواهم شد؛ انسان
خاکی به من چه تواند کرد؟

مزمور ۵۶: ۳-۴

اعتماد کردن زمانی که زندگی به خوبی پیش می‌رود آسان‌تر است، اما ایامی که اوضاع خوب نیست، اعتماد کردن خیلی سخت می‌شود. اگر شما با اتفاقی دردناک و غم‌انگیز روبرو هستید، برای شما هم دشوار خواهد بود، اما باید به یاد بیاوریم خدا از ما کاری را که نتوانیم انجام دهیم، نمی‌خواهد. ما می‌توانیم روز به روز به خدا اعتماد کنیم! ممکن است روزهایی پیش بیاید که هزار بار بگویید، "اعتماد من بر خداست" این کاری ارزشمند است. نه تنها با این کار خدا را احترام می‌کنید، بلکه این کار بارهایی که بر شما قرار دارد را برمی‌دارد، بارهایی که هرگز مقرر نبوده که ما آنها را بردوش خود حمل کنیم. وقتی در سال ۱۹۸۹ بیماری سرطان سینه‌ی من تشخیص داده شد، اولین واکنش من نگرانی بود. فکر من پر شده بود از پرسش‌های "چه می‌شد اگر"، اما خدا از من خواست بگویم، "خدایا، بر تو اعتماد دارم" به جای اینکه از ترس و نگرانی‌هایم صحبت کنم. بعضی روزها مجبور بودم این را بارها و بارها بگویم، اما من مصراانه پافشاری می‌کردم. درنهایت روز جراحی فرا رسید، پزشکان با آزمایشی خاص باید تشخیص می‌دادند که سرطان چقدر پیشرفت کرده است، و این یعنی تا آماده شدن جواب آزمایش من باید هر روز بیشتر به خدا اعتماد

می‌کردم. به‌نظر زمان طولانی بود، اما روز به روز من به گفتن "خدایا به تو اعتماد دارم" ادامه دادم. بالاخره جواب آزمایش رسید و نتیجه خوب بود. در غدد لنفاوی سرطان نبود، اما دکتر مطمئن نبود که آیا درمان دیگری لازم هست یا نه. فقط یک انکولوژیست می‌توانست این را به من بگوید. من از انکولوژیست وقت گرفتم، البته تا روز ملاقات با او باید زمان می‌گذشت، پس قبل از اینکه بفهمم در ماه‌های آینده شرایطم چگونه خواهد بود، روزهای بیشتری پیش روی من بود که باز هم به خدا اعتماد کنم. همه‌ی ما می‌دانیم چقدر سخت است به جواب نیاز داشته باشی و مجبور باشی برای آن منتظر بمانی.

در خلال آن روزهای انتظار، زمان‌های زیادی داشتم که فکر من به سمت سناریوهای بدتر کشیده می‌شد، اما باز خدا یادآوری می‌کرد که به او اعتماد کنم. وقتی بالاخره انکولوژیست را دیدم، او گفت نیازی به درمان بیشتر نمی‌بیند، چون سرطان کاملاً از میان برداشته شده است. من می‌توانستم به زندگی طبیعی ادامه دهم و فقط باید هر سال چک‌آپ می‌شدم. چه تسکینی! احساس می‌کردم دویست کیلو وزن کم کرده‌ام. سپس برای سال‌ها هر بار که زمان ماموگرافی می‌رسید، من مجبور بودم دوباره تمام این فرآیند را طی کنم. یک سال رادیولوژیست فکر کرد در اسکن چیزی دیده و از من خواست برای سونوگرافی بمانم و من مجبور بودم کمی منتظر بمانم! اگر سرطان برگشته باشد چه؟ اگر به بقیه‌ی قسمت‌ها پخش شده باشد چه؟ وقتی منتظر بودم، این سؤالات و سؤالات زیاد دیگری به مغزم هجوم می‌آوردند، اما من گفتم "خداوند، من به تو اعتماد می‌کنم مهم نیست نتیجه چه باشد".

من سونوگرافی انجام دادم و جواب نشان داد مشکلی نیست. یکبار دیگر به من گفته شد که سرطان ندارم، و این برای بیست و هفت سال تا به الان ادامه داشته است. من این داستان را برای این به شما گفتم که بدانید اغلب برای اعتماد به خدا لازم است بجنگید، جنگ نیکوی ایمان، همانطور که پولس به تیموتائوس در اول تیموتاوس ۶: ۱۲ گفت. شریب دروغگو است، و او مطمئناً سعی می‌کند مزایای مثبت هر موقعیت را بردارد و جای آن را با ترس پر کند، اما ما با انتخاب آگاهانه‌ی "قرار دادن" اعتمادمان بر خدا، می‌توانیم نقشه‌ی او را بهم بریزیم! همینطور که این مطلب را می‌خوانید، ممکن است حس کنید در گذشته به خدا اعتماد کرده‌اید و بر طبق توقع‌تان نتیجه نگرفته‌اید. اگر اینطور است، تعجبی ندارد،

چون همیشه اوضاع به آن شکل که ما دوست داریم پیش نمی‌رود. اعتماد بر خدا به معنی دستیابی به هر چه می‌خواهیم نیست. وقتی تصمیم می‌گیریم به خدا اعتماد کنیم، یعنی کاملاً تعهد می‌دهیم که صرف‌نظر از نتیجه، به او اعتماد کنیم. با اعتماد به او، ما به او احترام می‌گذاریم که او بهترین گزینه را در مورد ما می‌داند. این اعتماد کامل را در اعلان ایوب می‌بینیم وقتی می‌گوید: "حتی اگر مرا بکشد، بر او امید خواهم داشت" (ایوب ۱۳: ۱۵ را ببینید). ایوب می‌دانست نجات‌دهنده‌اش زنده است و در ایام آخر بر زمین خواهد برخاست (ایوب ۱۹: ۲۵ را ببینید). ایمان بی‌پروا و اعتمادی که ایوب بر خدا نشان داد، مهم‌ترین پیغام در کتاب ایوب است. ما بیش‌تر روی این متمرکز می‌شویم که چرا او رنج کشید، در نتیجه از درس‌های دیگری که در این کتاب هست غافل می‌مانیم.

ایمان ایوب مرا شگفت‌زده می‌کند، این آیات مرا به چالش می‌کشد و تقویت می‌کند که در هر شرایطی به خدا اعتماد کنم.

ایوب شکایت کرد و فکر می‌کرد مستحق رنجی که تحمل می‌کرد نیست، اما از اعتماد به خدا دست نکشید. در آخر، خدا دو برابر آنچه از دست داده بود به او برگرداند، تصور می‌کنم که این یک حس عالی‌ای بود. من کاملاً ایمان دارم که خدا به کسانی که به اعتماد به او ادامه می‌دهند، پاداش می‌دهد.

تعداد خیلی کمی از ما می‌توانیم از موقعیت‌های مصیبت‌بار، بدون کمی گله و شکایت عبور کنیم، و احتمالاً چنین فکر نکنیم که سزاوار این مشکلات نیستیم. اما در میانه‌ی تمام اینها، می‌توانیم هر روز اعتماد کردن به خدا را انتخاب کنیم، و اگر در هر روز این کار را انجام دهیم، قادر به رویارویی با هر شرایط دشوار دیگری خواهیم بود.

چه آینده‌ای در انتظار من است؟

همه ما دوست داریم آینده را بدانیم. مردم میلیون‌ها دلار به پیشگوها می‌پردازند، به این امید که اطلاعاتی از آینده‌شان بگیرند. کلام خدا چنین اعمالی را محکوم می‌کند، و عجیب است که مردم این همه پول برای اینطور کارها می‌پردازند. وقتی ما به خدا اعتماد می‌کنیم، نیازی به انجام این قبیل کارها نداریم، چون می‌دانیم او آینده ما را در زمان خودش آشکار خواهد کرد، و تا زمانی که این کار را کند، به او اعتماد می‌کنیم.

آبراهام لینکلن گفته است: "بهترین چیز در مورد آینده این است که یک روز در وقتش می‌آید." آیا واقعاً می‌خواهیم از آینده خودمان مطلع شویم؟ فکر می‌کنم به محض دانستن آن، آرزو می‌کنیم کاش نرسیده بودیم. هر زندگی پر از اتفاقات خوب و اتفاقات بد است. اگر ما آینده را ببینیم، احتمالاً در مورد برخی از قسمت‌های آن هیجان‌زده بشویم، اما آن شور و شوق پس از اینکه با قسمت‌های دردناک، ناامید کننده و دشوار روبرو شویم؛ کم رنگ خواهد شد.

این حقیقت که با روزهای سخت یک به یک مواجه می‌شویم ما را قادر می‌سازد که بدون تسلیم شدن با آنها روبرو شویم. تا زمانی که اعتماد و تکیه ما بر خداست قادر هستیم که هرکاری را در طول همان یک روز انجام دهیم. بیش از اندازه فکر کردن در مورد مشکلات مان باعث می‌شود ذهن ما از کار بیفتد و از زندگی دلسرد شویم. اگر آینده را بدانیم، وسوسه می‌شویم که برای همه سختی‌هایی که در آن دیدیم فکر کنیم و نگران شویم، و بیش‌تر سردرگم خواهیم شد. من کاملاً اطمینان دارم که اگر خدا می‌خواست ما آینده را بدانیم، او حتماً ترتیباتی مهیا می‌کرد که این امر محقق می‌شد. هر آنچه او از ما مخفی می‌کند برای دلیلی نیکو است، و ما می‌توانیم در این اطمینان که او هرچه را لازم است بدانیم، در زمان مناسب برای ما آشکار خواهد کرد آرامش داشته باشیم.

گاهی در فراوانی هستیم و گاهی همه چیز از بین رفته است، و پولس ما را تشویق می‌کند در هر دو حالت قانع باشیم (فیلیپیان ۴: ۱۱-۱۲ را ببینید). خدا از هر دوی این شرایط در زندگی ما استفاده می‌کند. همه‌ی فصول مثل هم نیستند، اما وقتی آنها با هم کار می‌کنند، زندگی زیبایی بوجود می‌آورند. وقتی ما فصل طولانی زمستان را تحمل می‌کنیم، سرانجام به بهار می‌رسیم، و گل‌ها یکبار دیگر در زندگی‌هایمان شکوفه می‌کنند.

من تمام اتفاقات آینده‌ام را نمی‌دانم، اما اطمینان دارم که فوق‌العاده خواهد بود، و ایمان دارم برای شما هم همینطور خواهد بود. بیایید هر روز از زندگی را با تمرکز فقط بر روی همان روز سپری کنیم و از پیروزی‌ای که خدا از طریق اعتماد کردن به او با تمام قلب و فکر، به ما می‌دهد لذت ببریم. لطفاً این اشتباه را مرتکب نشوید که امروزتان را با نگرانی برای فردا هدر دهید! خدا شما را در دستانش برگرفته است، شما در فکر او جای دارید، و شما می‌توانید هرچه را که نیاز هست، توسط او که قوت شماست انجام دهید (فیلیپیان ۴: ۱۳ را ببینید).

ناشناخته‌ها

کیست از شما که از خداوند می‌ترسد، و سخن خادم او را می‌شنود؟ هرکه در تاریکی سالک است و روشنایی ندارد، بگذار بر نام یهوه توکل کند و بر خدای خویش اعتماد بنهد.

اشعیا ۵۰: ۱۰

اعتماد کردن بر خدا وقتی اتفاقات خوشایند در زندگی پیش می‌آید یک چیز است و زمانی که همه چیز بهم ریخته است چیز دیگری. و این هم چیز کاملاً متفاوتی است وقتی که ما هیچ نوری برای موقعیت‌مان یا آینده قائل نیستیم. چارلز اسپورجن* می‌گوید: "اعتماد کردن به خدا در روشنایی امر قابل‌ملاحظه‌ای نیست، اما اعتماد به او در تاریکی – این ایمان است." انسان اشتباهی سیری‌ناپذیر برای دانستن دارد. او می‌خواهد اطلاعات زیادی داشته باشد، چون ایمان دارد دانش به او ابزاری می‌دهد که زندگی‌اش را کنترل کند. اما وقتی ما وارد ارتباط با خدا می‌شویم، از کنترل کردن دست برمی‌داریم و به او اعتماد می‌کنیم تا راه را به ما نشان دهد. بیش‌تر ما بدون کمک خدا نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم، پس او ما را کمک می‌کند! او اجازه می‌دهد وارد موقعیت‌هایی شویم که نمی‌توانیم آنها را درک کنیم، و وقتی سؤالی می‌پرسیم، او هیچ پاسخی به ما نمی‌دهد. زندگی پر از اسرار است، و انتخاب‌های ما برای چگونه برخورد کردن با آنها محدود است. ممکن است برای فهمیدن مسائلی که فقط در دانش خدا مخفی است، سردرگم و ناامید شویم، یا می‌توانیم نظر بقیه‌ی مردم را در مورد آنچه در زندگی ما اتفاق می‌افتد بپرسیم.

سریع‌ترین راه رسیدن به آرامش، یادگیری اعتماد کردن به خدا است.

گرچه این گاهی به ما کمک می‌کند، ولی گاهی سردرگمی ما را بیش‌تر می‌کند. سریع‌ترین راه رسیدن به آرامش، یادگیری اعتماد کردن

به خدا است. من ایمان دارم اعتماد به خدا یکی از راههایی است که از طریق آن ما احترام خود را به خدا نشان می‌دهیم. این کار احترام را نشان می‌دهد و اعلام می‌کند که ما به کلام او ایمان داریم و به شخصیت او اعتماد می‌کنیم.

روح ترس، ریشه اشتیاق سیری‌ناپذیر ما برای داشتن تمام پاسخ‌ها برای زندگی است. ما می‌خواهیم بدانیم بعد چه اتفاقی می‌افتد و دقیقاً چه چیزهایی در آینده برای ما پیش خواهد آمد. ما هیچ چیزی که ما را شگفت‌زده کند نمی‌خواهیم، لاقلاً چیزهایی که به‌طور کامل مایه‌ی شادی ما را فراهم نمی‌کنند. گرچه چیزهای زیادی وجود دارد که خدا بیش از لازم برای فهم آنها را به ما می‌دهد، اما همیشه او این کار را نمی‌کند، و وقتی این کار را نمی‌کند، امن‌ترین گزینه‌ای که در پیش ما وجود دارد، اعتماد کردن به اوست. وقتی به خدا اعتماد می‌کنیم و می‌خواهیم صبور باشیم، خواهیم دید که او ما را هرگز سرخورده نمی‌کند. من متوجه شده‌ام که ندانستن امری آزاردهنده و مولد استرس است. فکر ما مدام از جایی به جای دیگر می‌رود، و سعی می‌کند معنایی پیدا کند، اما عجیب است، حتی وقتی فکر می‌کنیم همه چیز را پیدا کردیم، ممکن است هنوز در اشتباه باشیم. ما دوست داریم هر چیز زندگی را در فضایی کوچک و جمع‌وجور پشت سر بگذاریم، اما زمان‌هایی هست که زندگی ما بی‌نظم و بهم ریخته است نه مرتب. هیچ‌کس از جمله خدا، کاری که ما می‌خواهیم را انجام نمی‌دهد، و ما فقط احساس ناامیدی می‌کنیم. بارها در زندگی من، توقعاتم را بر پایه آنچه فکر کردم دارد انجام می‌شود گذاشتم، و وقتی آنطور پیش نرفت ناامید شدم.

چنین وضعیت‌هایی می‌توانند راه‌هایی باشند برای یادگیری ما، و برای این منظور لازم است آرام بمانیم و از خدا بخواهیم به ما نشان دهد که در کجا اشتباه فکر کرده‌ایم. در مورد خودم، پی بردم که من معمولاً با توجه به آنچه خودم تمایل دارم پیش بیاید، برنامه‌ریزی می‌کنم، به‌جای اینکه به آنچه خدا می‌خواهد توجه کنم. بنیانی‌ترین قدم ایمان که درباره اوضاع زندگی‌مان می‌توانیم برداریم اینست که بگوییم: "خداوند، چیزی که می‌خواهم اتفاق بیفتد این است، اما اراده تو محقق شود نه خواست من!"

در اوایل خدمتم، گروهی دوست انتخاب کردم که فکر می‌کردم با من کار خواهند کرد و در تولد آنچه خدا به من نشان داده که تعلیم کلام خداست، مرا کمک خواهند کرد. لطفاً توجه کنید که گفتم من آنها را انتخاب کردم. من

این کار را بدون دعا و وحی بدون داشتن تأیید خدا انجام دادم. وقتی عیسی شاگردانش را انتخاب کرد (کسانی که قرار بود با او کار کنند)، او تمام شب قبل را دعا کرد. (لوقا ۶: ۱۲-۱۳ را ببینید).

افرادی که من انتخاب کردم خدا نبودند، و نتیجه فاجعه بود و باعث شد من از نظر احساسی رنج زیادی را تحمل کنم. آنها در مورد من سخن چینی کردند، دروغ گفتند، تهمت بی‌اساس زدند، و من پیش از آغاز حرکت در مسیر دستیابی به اهدافم، تقریباً از مسیر خارج شدم.

انتخاب‌هایی که در مورد رفاقت با افراد انجام می‌دهیم بسیار مهم هستند، مخصوصاً وقتی که با آنها در تماس نزدیک و شخصی هستیم. شیطان اغلب از مردم استفاده می‌کند، حتی مسیحیان، تا ما را زخمی و ضعیف کند. مردم ممکن است صمیمی و بی‌ریا باشند و در عین حال بدون ریا هم در اشتباه باشند. این گروهی که گفتم فکر می‌کردند که از خدا چیزهایی در مورد من می‌شنوند که مطلقاً صحت نداشتند، و غرور آنها در نهایت باعث سقوط آنها شد.

توسط چنین موقعیت‌هایی در زندگی، با سختی یاد گرفتم که دعا باید پیش از

دعا باید پیش از هر تصمیم مهمی که می‌گیریم باشد.

هر تصمیم مهمی که می‌گیریم باشد. جسارت و خودرأیی ما خدا را خشنود نمی‌کند! این اشتباه را نکنید که ابتدا برنامه‌ریزی کنید و

بعد دعا کنید که خدا نقشه شما را عملی کند. اول دعا کنید و بگذارید روح القدس شما را به سوی اراده‌ی نیکوی خدا برای زندگی‌تان راهنمایی کند.

راضی از ندانستن

پولس رسول مردی با تحصیلات بالا بود و در زندگی‌اش به جایگاهی رسید که گفت: "زیرا عزم جزم کرده بودم در مدتی که در بین شما هستم چیزی ندانم جز عیسی مسیح، آن هم عیسای مصلوب" (اول قرنتیان ۲: ۲). در معرفی انجیل به مردم، او می‌گفت که نجات توسط مسیح یک راز است و یک سرّ الهی، اما او باور کردن را به جای فهمیدن آن انتخاب کرده است. افراد بی‌شماری وجود دارند که حاضر نیستند از سادگی و ایمان کودکان لذت ببرند. آنها می‌خواهند تمام پیچیدگی صلیب مسیح و نجات از طریق او را با عقل و منطق بفهمند، اما این واقعیت فقط توسط قلب می‌تواند درک شود نه فکر.

اگر ما سؤالات بی جواب در زندگی نداریم، این یعنی به ایمان هم نیازی نداریم. می توانیم بگوییم ایمان می تواند جای پاسخ را بگیرد! ما باید به دنبال شناخت کلام باشیم، تا خدا را و اراده ی او را بشناسیم، به جای اینکه در جستجوی بی انتها برای یافتن جواب به تمام سؤالاتمان باشیم. وقتی مردم بیرسند که در زمان روبرو شدن با یک مشکل چه کار خواهیم کرد، خیلی ساده می توانیم بگوییم: "نمی دانم." به مردم بگویید برای هرچیز دعا می کنید و در قلب خود مطمئن هستید که خدا در زمان صحیح مسیر درست را به شما نشان خواهد داد. حتی اگر کمی بیش تر از همیشه با اعتماد به نفس به نظر می آید، همچنان ایمان تان را اعلام کنید. اگر اعتماد به خدا را انتخاب می کنیم، در نهایت احساسات ما با تصمیم ما درگیر خواهند شد. این که برای اسرار زندگی دنبال جواب بگردیم امر اشتباهی نیست، اما وقتی که نگران و ناامید می شویم، نشان می دهد که ما در جستجوی خود خیلی دور رفته ایم. مردم در طول زندگی پریشانی زیادی تجربه می کنند، و من ایمان دارم بیش تر آن نتیجه ی از تعادل خارج بودن حس نیاز به دانستن همه چیز در آنهاست. آیا می توانید زمانی که در تاریکی هستید و اتفاقاتی را که پیش می آید نمی فهمید، به خدا ایمان داشته باشید؟ این همان نوع ایمانی هست که خدا آن را جستجو می کند. او می خواهد به او اعتماد کنیم، خصوصاً زمانی که در تاریکی هستیم، یا زمانی که زندگی یک سر است و ما عمل خدا را نمی بینیم یا حضور او را احساس نمی کنیم. این ایام به راستی برای ما مفید هستند، چون کمک می کنند در ایمان رشد کنیم. کتاب مقدس از ایمان کوچک و ایمان بزرگ صحبت می کند، چرا ما باید به ایمان کوچک راضی باشیم، وقتی می توانیم ایمان خود را با ایمان به خدا در زمان های سخت، پرورش دهیم؟

"نیاز به دانستن"

در این اواخر فیلمی تماشا می کردم در مورد دو مأمور اف.بی.آی که وظایف متفاوتی از یکدیگر داشتند. یکی تمام اطلاعات محرمانه در خصوص پرونده ای را در اختیار داشت، در حالی که دیگری از آنها خبر نداشت، و هر وقت از او درخواست اطلاعات می کرد، می گفت این اطلاعات بر پایه "نیاز به دانستن" دسته بندی شده است. به کلامی دیگر، کسانی که از جزئیات کامل پرونده اطلاع دارند، تنها کسانی هستند که واقعاً نیاز به دانستن آن اطلاعات دارند.

من فکر می‌کنم خدا با ما بر همین پایه عمل می‌کند. اگر لازم است چیزی را بدانیم، همیشه می‌توانیم مطمئن باشیم که او به ما خواهد گفت، اما اگر لازم به دانستن نباشد، یا برای ما بهتر باشد که ندانیم، پس او به ما نخواهد گفت، و ما می‌توانیم و باید، یاد بگیریم که با این واقعیت کنار بیاییم.

دانستن بعضی چیزها می‌تواند بر جان ما بار بگذارد و باعث نگرانی و پریشانی شود، و هیچ‌کدام از ما این را لازم نداریم. در چنین زمان‌هایی ندانستن می‌تواند بسیار آرامش‌دهنده باشد! هفته‌ی گذشته با کسی تلفنی صحبت می‌کردم و یک موضوع ناخوشایند در مورد کسی که هر دو ما او را می‌شناختیم، و زندگی سالمی نداشت پیش آمد. ما صحبت می‌کردیم و من مواظب بودم بدگویی نکنم یا چیزی غیرضروری نگویم. دوستم سؤالی از وضعیت او از من پرسید، و پیش از اینکه فکر کنم که جواب بدهم یا نه، گفت: "فکرش را نکن، لازم نیست من آن را بدانم."

این نشان‌دهنده‌ی بلوغ روحانی است، و این می‌تواند برای تمام ما الگو باشد. خیلی فرق هست بین وقتی که می‌خواهیم چیزی را از روی کنجکاوی بدانیم یا برای اینکه اوضاع را کنترل کنیم، یا اینکه گاهی می‌خواهیم بدانیم چون حقیقتاً ضروری است که بدانیم. به‌جای اینکه از سؤالات و مسائل زندگی نگران و پریشان شویم، چرا به سادگی به خدا اعتماد نمی‌کنیم که بر مبنای "نیاز به دانستن" برای ما عمل کند؟ در کتاب مقدس موقعیت‌هایی هستند که به انسان‌ها گفته شده با خدا محاجه کنند، ولی آن موقعیت‌ها به این موضوع اشاره ندارند که ما باید همچنان در پی درک کردن چیزهایی باشیم که خداوند هنوز قصد ندارد آنها را بر ما مکتشف سازد. دو آیه به‌عنوان مثال آورده شده است تا تفاوت بین محاجه کردن در اراده‌ی خدا و خارج از اراده‌ی خدا نشان داده شود.

خداوند می‌گوید: بیایید تا در برابر یکدیگر حجت بیاوریم: اگرچه گناهان شما چون ارغوان باشد، همچون برف سفید خواهد شد؛ و اگرچه همچون قرمز سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد.

اشعیا ۱: ۱۸

بر تمام دل خود بر خداوند توکل کن، و بر عقل خویش تکیه منما.

امثال ۳: ۵

یکبار دیگر، می‌خواهم روشن کنم که سؤال کردن از خدا اشتباه نیست. او اغلب دوست دارد با ما محاجه کند. هرگز اجازه ندهید استدلال سالم، زشت و ناسالم شود. بگذارید صلح بر دل‌هایتان حاکم باشد (کولسیان ۳: ۱۵ را ببینید). به کلامی دیگر، بگذارید آرامش محک شما باشد که آیا خداوند از سؤالاتی که پرسیده‌اید خشنود است یا نه.

زمانی که به نظر می‌رسد هیچ راهی نیست

اگر خودمان را متقاعد کنیم که هیچ راهی برای مشکل ما وجود ندارد، ترس بر ما غلبه خواهد کرد. چند بار این جمله را گفته یا از دیگران شنیده‌ایم: "هیچ راهی برای این مشکل نیست؟" فقط به این علت که ما راهی نمی‌شناسیم به این معنی نیست که راهی وجود ندارد. عیسی می‌گوید: "من راه هستم" (یوحنا ۱۴: ۶). اشعیا می‌گوید خدا: "نابینایان را به راهی که نمی‌دانند رهبری خواهد کرد" (اشعیا ۴۲: ۱۶). خدا توانایی دارد که ما را در تاریکی هدایت کند، چون تاریکی برای او مانند روشنایی است. ما ممکن است در مسائلی که پیش می‌آید در تاریکی باشیم، اما خدا نور است و او هیچ‌وقت در تاریکی ساکن نمی‌شود. داوود سراینده مزمور، یکی از بزرگ‌ترین باب‌های کتاب مقدس را در مورد اعتماد کردن به خدا می‌نویسد، می‌گوید:

فقط به این علت که ما راهی نمی‌شناسیم به این معنی نیست که راهی وجود ندارد.

اگر بر بال‌های سحر پرواز کنم، و در دور دست‌ترین کران‌های دریا قرار گزینم، حتی آنجا نیز دست تو مرا راهنما خواهد بود، و دست راستت مرا خواهد گرفت. اگر گویم: "بی‌گمان تاریکی مرا پنهان خواهد کرد، و نور گرداگردم به شب بدل خواهد شد"، اما حتی تاریکی نیز نزد تو تاریک نیست، بلکه شب همچون روز روشن است؛ چرا که تاریکی و روشنایی نزد تو یکسان است.

مزمور ۱۳۹: ۹-۱۲

وقتی ما فصلی طولانی از رنج داشته‌ایم، یا با مسائلی بیش از حد دشوار روبرو هستیم، غیر عادی نیست که ناامید شویم و شروع می‌کنیم به فکر کردن

که این شرایط برای زندگی ما دائمی خواهد شد. ما چنین فکری خواهیم کرد: این وضع متوقف نخواهد شد. من هر کاری که می‌دانستم کرده‌ام، هیچ کدام نتیجه‌ای نداشت. ظاهراً دیگر راهی نیست! اما خدا داستان متفاوتی برای تعریف دارد. او می‌گوید:

چیزهای پیشین را دیگر به یاد می‌آورد، و به امور قدیم میندیشید.
هان، اکنون من کار تازه‌ای می‌کنم: هم اکنون در حال پدید آمدن است؛
آیا آن را تشخیص نمی‌دهید؟ من در بیابان راهی پدید می‌آورم،
و در برهوت نهرها جاری می‌سازم.

اشعیا ۴۲: ۱۸-۱۹

این آیات بارها مرا در زندگی‌ام تشویق کرده است، و دعا می‌کنم برای شما هم همین‌طور باشد. وقتی آسیب دیده‌اید، به یاد آورید که خدا راهی مهیا خواهد کرد! موردی از گذشته خود را به یاد آورید که به نظر می‌آمد راهی نیست، و او راهی برای شما مهیا کرد و به خاطر داشته باشید که او دوباره این کار را انجام خواهد داد! راه‌های او راه‌های ما نیست، اما همان‌طور که اشعیا می‌گوید، او حتی در بیابان می‌تواند راهی مهیا سازد و می‌تواند نهری در صحرای زندگی ما جاری سازد. حتی زمانی که تصمیم می‌گیریم که باور کنیم که او راهی مهیا خواهد کرد، ممکن است سؤال دیگری برای ما پیش آید: "چه موقع این کار را خواهد کرد؟" فقط خدا می‌داند، و بیش‌تر وقت‌ها زمانی که این سؤال را از او می‌پرسیم، به نظر می‌رسد علاقه‌ای به جواب ندارد. چون او می‌خواهد ما به او اعتماد کنیم.

در اتاق انتظار خدا (بخش ۱)

صبر و زمان قوی‌ترین جنگجویان هستند.

لئو تولستوی

اگر شما مثل من هستید، پس یادگیری صبور بودن یکی از چالش‌های بزرگ زندگی شما است.

آیا تابه‌حال در یک اتاق انتظار بیمارستان بوده‌اید، جایی که خانواده و دوستان منتظر پزشک هستند تا خبری از عزیزشان که جراحی داشته بیاورد؟ بیشتر مردم وقتی منتظر هستند کمی نگرانند و در چهره‌شان فشار و علایم اضطراب دیده می‌شود. آنها منتظر یک نتیجه هستند، اما هیچ نمی‌دانند. آنها انتظار می‌کشند، انتظار می‌کشند، و انتظار می‌کشند. آیا خبرها خوب خواهند بود یا بد؟ اگر انتظار چند ساعت طولانی‌تر از توقع شود، این انتظار می‌تواند نگران‌کننده‌تر شود. فکرهای آنها ممکن است تاریک‌تر و منفی‌تر شود و در دنیای طبیعی این امر می‌تواند قابل فهم محسوب شود.

سؤال بزرگ این است که، وقتی ما در اتاق انتظار خدا هستیم چه حالتی داریم؟ آیا پریشان، تحت فشار، نگران هستیم، یا صبورانه منتظر خبرهای خوب هستیم؟ اگر انتظار ما کمی طولانی‌تر از آنچه فکر می‌کردیم شود، باز هم مثبت و امیدوار باقی می‌مانیم؟ ما می‌گوییم به خدا اعتماد داریم، اما آیا ثمره‌ی اعتماد کردن به او را نشان می‌دهیم؟

خدا برای همیشه در حال عمل کردن است

به‌نظر می‌رسد خدا به‌ندرت برای چیزی عجله می‌کند، و ما معمولاً برای همه چیز عجله داریم! این که خدا راهی مهیا خواهد کرد برای ما رضایت‌بخش نیست؛

باید بدانیم کی راهی مهیا می‌کند. کلام خدا به ما وعده می‌دهد که در زمان مقرر، خدا آنچه باید انجام دهد را انجام می‌دهد، اما زمان مقرر چه موقع است؟ این زمانی است که خدا تعیین می‌کند و به ندرت اجازه می‌دهد که ما بدانیم چقدر طول خواهد کشید. خداوند ما می‌داند که ما چقدر توانایی داریم و به ما فشار نخواهد آورد. آنچه در نظر ما زمانی طولانی انگاشته می‌شود، در شیوه‌ی نگرش خدا به مسائل زمانی کوتاه محسوب می‌شود:

اما عزیزان، از این نکته غافل مباشید که نزد خداوند یک روز همچون هزار سال است و هزار سال همچون یک روز.

دوم پطرس ۳: ۸

خدا همه چیز را در پرتو ابدیت می‌بیند؛ بنابراین، عجله نمی‌کند. او انتها را از ابتدا می‌بیند. او در جایی که ما می‌رویم بوده است، و دقیقاً می‌داند چه اتفاقی خواهد افتاد! او همیشه برای کاری که می‌کند دلیل خوبی دارد، وقتی یاد بگیریم که باور کنیم، می‌توانیم در انتظار، چه کوتاه و چه طولانی به او اعتماد کنیم. گاهی چیزهایی را می‌خواهیم پیش از اینکه به حد کافی بالغ شده باشیم تا بتوانیم آن را به‌طور مناسب بکار ببریم، اما خدا بهترین زمان را می‌داند، و من می‌توانم به شما اطمینان دهم که او تا رسیدن زمان مناسب چیزی به ما نمی‌دهد. خدا ممکن است بگوید، "صبر کن" و حتی ممکن است بگوید، "نه"، اما هرچه که تصمیم بگیرد در کامل‌ترین شکل و کامل‌ترین زمان انجام خواهد شد. هرچه خدا درباره‌ی زندگی ما و ارتباط ما با او انجام می‌دهد برای نیکویی ما است!

به‌عنوان فرزندان خدا، ما ثمره‌ی صبر روح‌القدس را در خود داریم، با توجه با غلاطیان ۵: ۲۲، اما معمولاً باید چند سال از راه رفتن ما با خدا بگذرد تا آشکار شدن بیش‌تر آن را ببینیم. این ثمره به‌عنوان یک بذر در ما کاشته شده است، و برای رشد کردن و قوی شدن نیاز به زمان و تجربه دارد.

ریشه‌ی لغت یونانی که "صبر" ترجمه شده است به معنی "در تحت چیزی باقی ماندن" است - در کلامی دیگر، تحمل کردن چیزی با اینکه ممکن است ناخوشایند و یا حتی دردناک باشد. یعنی قبول کردن شرایط موجود تا رسیدن به نقطه‌ی نهایی. اکثر ما می‌خواهیم از هرچه که باعث رنج ما می‌شود فرار کنیم. فکر تحمل مشکلات وقتی که دست‌کم نمی‌دانیم چقدر طول خواهد کشید، بسیار ناخوشایند است. خدا همیشه پاسخی که ما دوست داریم را به ما نمی‌دهد،

چون او به رشد روحانی ما متعهد است، و از دید او این مهم‌تر است تا اینکه فوراً ما را از تجربه‌ای که از آن می‌گذریم، خلاصی دهد.

پیش از اینکه چیز زیادی راجع به اعتماد کردن به خدا بدانم، واقعاً سرخورده می‌شدم وقتی احتیاج داشتم خدا کاری برایم انجام دهد و می‌دانستم این کار برای او بسیار ساده است اما او هیچ کاری نمی‌کرد. الان من می‌فهمم که حتی اگر هیچ چیز در شرایط من تغییر نمی‌کرد، اما خدا در حال کار کردن در من بود. او ایمان من را وسعت می‌داد، و آن را قوی‌تر می‌کرد. چون من نمی‌دانستم چطور به خدا اعتماد کنم، در تمام مدتی که باید انتظار می‌کشیدم، حس بیچارگی داشتم، و مطمئن هستم اگر آن موقع می‌دانستم که چطور باید به خدا اعتماد کنم، این انتظار کوتاه‌تر می‌شد.

هر چه ما تجربه‌ی بیشتری در رابطه‌مان با خدا بدست آوریم، زندگی آسان‌تر می‌شود. ما یاد می‌گیریم که گرچه او معمولاً زود وارد عمل نمی‌شود، ولی در حقیقت هرگز هم دیر نمی‌کند - حداقل بنا به زمان‌بندی خودش. صبر فقط توانایی منتظر ماندن نیست، بلکه نحوه‌ی رفتار ما وقتی که منتظریم هم هست. ما برای چیزهای زیادی در زندگی منتظر خواهیم شد، اما "صبورانه منتظر ماندن" هدفی است که خدا برای ما در فکرش دارد. صبورانه منتظر ماندن ممکن نیست، مگر اینکه اعتماد کنیم که شخصیت خدا بی‌نقص است، او نیکوست و نیکویی‌اش را در طی زندگی‌مان به ما نشان می‌دهد. فقط چون چیزی "حس" خوبی به من نمی‌دهد به این معنی نیست که خوب نیست. ممکن است در نهایت متوجه شوم که آن چیزی که در مقطعی فکر می‌کردم برای من بد است، در دراز مدت برای من بسیار خوب بوده است.

هرگز خیلی دیر نیست

مارتا و مریم برای عیسی پیغام فرستادند که برادرشان ایلعازر بیمار است. کتاب مقدس می‌گوید عیسی مارتا و مریم و ایلعازر را بسیار دوست داشت، و آنها دوستان عزیزش بودند. وقتی عیسی شنید ایلعازر بیمار است، پیش از رفتن به دیدار او، دو روز پیش‌تر در جایی که بود ماند (یوحنا ۱۱: ۳-۶ را ببینید). زمانی که عیسی رسید ایلعازر مرده بود و چهار روز بود که در قبر بود. سؤال طبیعی اینست که: "اگر عیسی آنقدر او را دوست داشت، چرا قبل از رفتن برای کمک به آنها، درنگ کرد؟" او صبر کرد چون می‌خواست زمانی به آنجا برسد که درست کردن اوضاع غیر ممکن به نظر برسد. وقتی عیسی به آنجا رفت، مارتا گفت: "سرورم، اگر

اینجا بودی، برادرم نمی‌مُرد" (یوحنا ۱۱: ۲۱). ما اغلب همین سخنان را بسته به موقعیت خودمان فکر می‌کنیم یا می‌گوییم: "عیسی، اگر تو می‌خواستی، می‌توانستی جلوی این اتفاق را بگیری." مسلماً ما هم همانند مارتا سرخورده می‌شویم و نمی‌فهمیم که چرا خدا اجازه داد چنین چیز دردناکی برای ما رخ دهد، درحالی‌که می‌توانست جلوی آن را بگیرد.

اگر با داستان ایلعازر آشنا هستید، می‌دانید که عیسی این واقعیت را که ایلعازر برای چند روز است که مرده، به عنوان مانع غیر قابل عبور نمی‌دید. در حقیقت، او به دنبال موقعیتی غیرممکن بود که به اقوام و دوستان ایلعازر و حتی ما یاد بدهد که با خدا همه چیز ممکن است و برای او هیچ وقت خیلی دیر نیست تا نتواند کاری را که لازم است انجام دهد. عیسی ایلعازر را از مردگان برخیزانید، و من مطمئنم بعد از مشاهده‌ی این معجزه، همه از این که این اتفاق به این شکل رخ داد خوشحال بودند. گرچه من شخصاً ندیدم مرده‌ای زنده شود، اما دیده‌ام که خدا به بسیاری از موقعیت‌های مرده حیات بخشیده است. فکر می‌کنم این داستان باید به مثابه‌ی مثالی از این حقیقت تلقی شود که هرگز برای خدا آن‌قدر دیر نیست که در زندگی ما معجزات انجام دهد.

به جای اینکه از خدا بخواهیم به روش ما عمل کند، می‌توانیم به یاد آوریم که در دراز مدت، راه او همواره از راه‌های ما بهتر بوده است. اسرار زیادی در حکمت خدا مخفی است. ما همیشه علت اتفاقات پیش‌آمده را نمی‌فهمیم، اما این مزیت را داریم که به خدا اعتماد کنیم و این کار درد ما را قابل تحمل می‌کند.

صبر قدرت است

بخش زیادی از زندگی ما به خاطر حس بدبختی بابت چیزهایی که قدرت تغییرشان را نداریم، هدر رفته است.

صبر به ما قدرت می‌دهد که وقتی منتظر عملی شدن خواسته‌هایمان هستیم بتوانیم از زندگی لذت ببریم. بخش زیادی از زندگی به خاطر حس بدبختی بابت چیزهایی که قدرت تغییرشان را نداریم، هدر رفته است.

اگر می‌توانیم چیزی ناخوشایند را تغییر دهیم، باید این کار را بکنیم، اما اگر نمی‌توانیم، باید به خدا اعتماد کنیم و مصمم باشیم که تا وقتی که منتظر عمل او هستیم، حس بیچارگی را به درون خود راه ندهیم. هر روزی که هدر می‌دهیم

غیر قابل بازگشت است، شخص حکیم و عاقل هیچ فرصتی را که خدا به او داده تا روی زمین باشد به هدر نمی‌دهد.

سرخوردگی، یأس، و درماندگی هرگز اوضاع بد را خوب نکرده‌اند، اما می‌توانند باعث بیماری، کوتاهی عمر، و خرابی روابط بشوند. یعقوب رسول گفت یک مرد صبور "بالغ و کامل شده ... چیزی کم ندارد." "و! این برای من خیلی سخن خوبی بود، مطمئنم برای شما هم همین‌طور. وقتی این آیات را می‌خوانم، وسوسه می‌شوم که فکر کنم، کاش صبور بودم، اما الان چنین نیستم، اما می‌توانیم از بی‌صبری آزاد شویم. راهی وجود دارد، و این راه از طریق تفکر درست است.

اگر فکر کنم که من باید چیزی را داشته باشم تا شاد باشم، این تفکر مرا به یأس و درماندگی می‌رساند. اما اگر من فکرم را عوض کنم که من به خدا اعتماد می‌کنم و می‌دانم زمان‌بندی او کامل است؛ بنابراین، من به آرامی او داخل خواهم شد و در طول زمانی که منتظر عمل او هستم، از زندگی‌ام لذت خواهم برد، پس تا زمانی که چنین تفکری دارم، هیچ کمبودی ندارم. بی‌صبری ما نمی‌تواند خدا را در هر کاری که برای حل مشکلات ما انجام می‌دهد، به عجله وا دارد. یک چیز مسلم است - مهم نیست چقدر طول می‌کشد تا خدا برای ما عمل کند، صبر این قدرت را دارد که تا وقتی که ما منتظریم، ما را شاد نگه دارد! حتی زمانی که فکر می‌کنیم هیچ اتفاقی نمی‌افتد، همیشه چیزی در حال وقوع است. به رشد درخت توجه کنید. ما نمی‌توانیم آن را ببینیم، اما درخت همیشه رشد می‌کند. بلندتر می‌شود، و شاخه‌ها پهن‌تر می‌شوند. می‌گویند درختانی که آرام رشد می‌کنند، میوه بهتر می‌آورند، و من فکر می‌کنم همین اصل برای انسان‌ها هم کاربرد دارد. ممکن است همیشه نبینیم که شاخه‌هایمان گسترده‌تر می‌شوند، اما ریشه‌ی ما همیشه در حال عمیق‌تر شدن است. روزی، ما میوه خوب خواهیم آورد و متوجه خواهیم شد که در طی تمام مدتی که در انتظار بودیم، در حال رشد کردن بودیم.

فراموشش کن!

اگر چیزی را از نزدیک تماشا کنیم نمی‌توانیم رشد آن را ببینیم، اما اگر از آن دور شویم و بعد از مدتی برگردیم، آن وقت تعجب خواهیم کرد.

خانواده‌ی من ملکی داشت که نیاز داشتیم آن را بفروشیم و گرچه برای سه سال برای فروشش اعلامیه داده بودیم، اما مطلقاً هیچ اتفاقی نیفتاد. نه تنها

آن را نفروختیم، بلکه هیچ‌کس نگاهی هم به آن نکرد. در طول آن سه سال، حتی یک پیشنهاد خرید هم نداشتیم، حتی یک پیشنهاد بد! من سرخورده بودم و واقعاً می‌خواستم که آن را بفروشیم. برای این موضوع زیاد دعا کردم، با ایمان اعلام کردم که فروخته شده است. و هر روز که می‌گذشت و فروش نمی‌رفت من مأیوس‌تر می‌شدم. یک روز صبح، دوباره شروع کردم به دعا کردن، خداوند با قلب من صحبت کرد و گفت: "آن دارایی را فراموش کن و سرنوشت آن را در اختیار من قرار بده." من فهمیدم که زمان زیادی را روی این موضوع متمرکز بوده‌ام و خدا می‌خواست آن را از فکرم بیرون کنم و صرفاً اعتماد بکنم که او در حال عمل کردن است.

هر وقت فکر فروش دارایی دوباره به ذهنم می‌آمد، با خودم فکر می‌کردم، همه چیز در دستان خداست! در نهایت در خصوص این موضوع به آرامی خدا وارد شدم و طی دوهفته آن ملک به فروش رفت! دوست داشتم بگویم که در طی آن سه سال انتظار، صبر پیشه کرده‌ام ولی حقیقت این است که صبور نبوده‌ام، و بی‌صبری من باعث شد که روند فروش این‌قدر طول بکشد. اغلب فکر می‌کنیم این ما هستیم که برای خدا انتظار می‌کشیم، اما در واقع ممکن است این او باشد که منتظر ماست! یکی از دلایل بی‌صبری ما این است که می‌ترسیم که آنچه را می‌خواهیم بدست نیاوریم، اما بگذارید یکبار دیگر این را بگویم که ما می‌توانیم طرز فکرمان را عوض کنیم و این کمک فوق‌العاده‌ای به ما خواهد کرد. به جای فکر کردن به اینکه هیچ اتفاقی نمی‌افتد، می‌توانیم چنین فکر کنیم که، من چیزی را در حال رخ دادن نمی‌بینم، اما ایمان دارم که خدا در حال عمل کردن می‌باشد! خدا هر چه در گذشته اتفاق افتاده است، هر چه الان دارد اتفاق می‌افتد، و هر آنچه را که در آینده اتفاق خواهد افتاد، می‌داند، و او بر تمام آنها کنترل دارد - او آشفته یا بی‌صبر نیست. بی‌صبری ما از اینجا می‌آید که نمی‌دانیم چطور یا چه وقت جواب ما خواهد آمد. هر چه اطلاعات ما کم باشد، راحت‌تر در اتاق انتظار خدا بی‌صبر خواهیم بود، اما کلام خدا و تجربه به ما می‌گوید که زمان‌بندی او بی‌نقص است و انتظاری را که زیاد هم دوستش نداریم، برای برای خیریت ما خواهد بود. داستان‌هایی از مردان و زنان خدا در کتاب مقدس می‌خوانیم و بیش‌تر ما در خفا آرزو کرده‌ایم که کاش شهادت آنها متعلق به ما بود. دست‌کم دوست داریم مانند آنها مورد تحسین قرار بگیریم، گرچه احتمالاً آرزو نمی‌کنیم که

تجربیات آنها را داشته باشیم. آنها به راستی عالی هستند، اما بگذارید به شما یادآوری کنم که آنها همگی در اتاق انتظار خدا منتظر بوده‌اند. موسی چهل سال در بیابان منتظر بود. داوود بیست سال برای پادشاه شدن منتظر ماند، و از این مدت، پانزده سال از دست شائول در غارها پنهان بود. یوسف سیزده سال برای آزادی‌اش منتظر ماند، که ده سال آن در زندان بود. ابراهیم بیست سال برای فرزند وعده‌ی خدا صبر کرد. اگر من و شما مدتی است که در اتاق انتظار خدا درنگ کرده‌ایم، ممکن است روزی شهادت بزرگی داشته باشیم، که کسی آن را بخواند و ما را تحسین کند!

در اتاق انتظار خدا (بخش ۲)

برای خداوند انتظار بکش، نیرومند باش و دل قوی دار؛
آری، منتظر خداوند باش!

مزمور ۲۷: ۱۴

درک نکردن معنای درست انتظار کشیدن برای خدا بین مردم بسیار رایج است. ممکن است انتظار برای ما به معنای منفعل بودن باشد، یعنی زمانی که منتظریم زندگی ما باید از حرکت بازایستد. برای بیش‌تر ما، سپری کردن زمان‌هایی که مطلقاً نباید کاری انجام دهیم، بسیار دشوار است، و اگر انتظار برای خدا را درست نفهمیده باشیم، این درک اشتباه باعث می‌شود که وقتی در عمل، زمان انتظار کشیدن فرا برسد، ما قادر به منتظر ماندن نباشیم.

مطالعه‌ی عمیق‌تر روی ریشه‌ی لغت "انتظار" نشان می‌دهد که انتظار برای خدا در حقیقت از لحاظ روحانی بسیار فعال انگاشته شده است. گرچه ممکن است خدا از ما بخواهد که تا ایجاد تغییر در شرایطمان آرام منتظر بمانیم، اما او نمی‌خواهد که هیچ کاری هم انجام ندهیم. او می‌خواهد که ما دید انتظار نسبت به کاری که انجام می‌دهد داشته باشیم، او از ما می‌خواهد که امیدوار و از او متوقع باشیم که کارهای عالی در زندگی ما انجام خواهد داد. او می‌خواهد از او بابت آنچه انجام می‌دهد سپاسگزار باشیم، حتی پیش از اینکه نتیجه را با چشمان فیزیکی خود ببینیم.

فکرهای ما و رفتار ما اگر درست مدیریت شوند، می‌توانند زمانی که ما در اتاق انتظار خدا هستیم ما را شاد نگه دارند. این دو نوع تفکر را ملاحظه کنید و ببینید کدام یک می‌تواند مولد شادی باشد:

یک چنین طرز فکری وجود دارد:

- مدت زیادی منتظر مانده‌ام، فکر نمی‌کنم بتوانم بیش‌تر از این در انتظار بمانم.
- هیچ اتفاقی در حال رخ دادن نیست!
- حس می‌کنم خدا کاملاً مرا فراموش کرده است.
- می‌ترسم برای مشکل من راه‌حلی وجود نداشته باشد.
- بهتر است تسلیم شوم.

در مقابل، چنین طرز فکری هم وجود دارد:

- خیلی هیجان‌زده هستم که ببینم خدا چه کار می‌خواهد بکند.
- ایمان دارم خدا عمل می‌کند، گرچه من هنوز تغییری نمی‌بینم.
- خدا من را دوست دارد و می‌داند به مشکل من توجه می‌کند.
- زم‌مور ۱۳۹ می‌گوید که خدا همه وقت به من فکر می‌کند، پس می‌دانم که مرا فراموش نکرده است.
- من در ترس زندگی نخواهم کرد و تسلیم نخواهم شد!

کاملاً مشخص است که کدام طرز تفکر بیش‌ترین شادی را پدید خواهد آورد. حال، سؤال این است که چرا ما به نگرش‌ها و رفتارهای منفی گرایش داریم؟ تفکر جسم، طبق صحبت‌هایی که پولس رسول در رومیان ۸: ۶ گفته است: "طرز فکر انسان نفسانی مرگ است..." "طرز فکری که مبتنی بر عقل و منطق و بدون تأثیرپذیری از روح القدس است و به گناه منتهی می‌شود؛ پس اگر آن را دنبال کنیم، انتخابی نداریم مگر اینکه تصمیماتمان را بر اساس شرایط موجودمان بگیریم. اما اگر با تفکر روح فکر کنیم، که در همین آیه از آن صحبت شده (...اما طرز فکری که در حاکمیت روح قرار دارد، حیات و آرامش است... رومیان ۸: ۶)، ما صاحب وعده‌ی حیات و آرامش در جان خود هستیم. با تفکر روح، می‌توانیم مثل خدا فکر کنیم، و فکرهای ما صرف‌نظر از اینکه اوضاع چطور به نظر می‌رسد، سرشار از امید خواهند شد.

به چه نگاه می‌کنید؟

ما می‌توانیم با تفکر جسم یا تفکر روح فکر کنیم، انتخاب با ما است. متأسفانه بسیاری از مردم تمام زندگی خود را با هرچه که به فکرشان خطور کند، سر می‌کنند و هرگز تشخیص نمی‌دهند دشمن آنها شیطان، منبع تمام فکرهای منفی، پر از ناامیدی، ترس و شک آنها است. آنها هرگز متوجه نمی‌شوند که اگر فکرهای

غلط را که موافق کلام خدا نیست، از ذهن خود دور بریزند، و آنها را با فکراهی که منطبق با کلام خداست جایگزین کنند، می‌توانند طرزفکر خودشان را داشته باشند. در دوم قرن‌تیان فصل ۴ پولس زمانی را توصیف می‌کند که خودش و بقیه یایمانداران شرایط سختی را تجربه می‌کردند. او می‌گوید: "ما از هرسو در فشاریم، اما خرد نشده‌ایم؛ متحیریم، اما نومید نیستیم؛ آزار می‌بینیم، اما وانهاده نشده‌ایم؛ بر زمین افکنده شده‌ایم، اما از پا درنیامده‌ایم." (دوم قرن‌تیان ۴: ۸-۹). همچنین به ما می‌گوید چرا:

پس نه بر آنچه دیدنی است، بلکه بر آنچه نادیدنی است چشم می‌دوزیم؛ زیرا دیدنی‌ها گذرا، اما نادیدنی‌ها جاودانی است.

دوم قرن‌تیان ۴: ۱۸

پولس و مردمی که به آنها خدمت می‌کرد می‌دانستند که در شرایط بدی هستند و مطمئن هستم این مشکلات را می‌دیدند، درعین حال به چیز دیگری چشم دوخته بودند. آنها عیسی را و وعده‌های رستگاری و پیروزی او را می‌دیدند. آنها فقط با چشمان فیزیکی خود نگاه نمی‌کردند، بلکه با چشمان روحانی می‌دیدند. آنها چیزهایی که با چشم فیزیکی قابل دیدن نیست را با قلب خود دیدند، و باور کردند که آنها واقعی هستند.

ما به خدا ایمان داریم، گرچه او را با چشمان فیزیکی خود نمی‌بینیم. ما به فرشتگان باور داریم، ما به جاذبه‌ی زمین باور داریم، و در روزهای ابری وقتی نمی‌توانیم خورشید را ببینیم، اما ایمان داریم که خورشید آنجا است. چیزهای زیادی هستند که ما به آنها عمیقاً ایمان داریم، گرچه آنها را نمی‌بینیم، پس چرا نمی‌توانیم باور کنیم که زمانی که ما در حال انتظار کشیدن هستیم خدا هم در حال عمل کردن است، گرچه شواهدی دال بر آن هنوز دیده نمی‌شود؟ ما خودمان را برای داشتن چنین باوری تربیت نکرده‌ایم، اما این رویه قابل‌تغییر است.

زندگی واقعی ما درون ما است. آنچه در درون ما جریان دارد (افکار ما و نگرش ما) مهم‌تر از شرایط ما است. مهم نیست چقدر اوضاع اطراف ما دشوار باشد، اگر ما نگرش مثبت‌مان را حفظ کنیم و درباره‌ی افکار مثبت برگرفته از کلام خدا تأمل کنیم، می‌توانیم آرامش و شادی را تجربه کنیم. من ایمان دارم شخصی که در زندان اسیر است و یادگرفته است که مثبت فکر کند و نگرش مثبت داشته

باشد، می‌تواند از کسی که در جامعه زندگی می‌کند ولی پر از نفرت، تلخی و نگرش منفی است، آزادتر باشد. هرکس می‌تواند به سرعت کیفیت زندگی‌اش را با فکر کردن روی موضوعات نیکو و حفظ کردن نگرش پر از امید، بالا ببرد.

می‌توانیم اوضاع خوبی داشته باشیم، ثروت فراوان، شغل خوب، خانواده‌ی خوب، با این وجود زندگی ما تلخ باشد، چون، سپاسگزار نیستیم، خودخواه هستیم، و شاید نسبت به کسی که ما را آزرده است، خشمگین هستیم. اما همچنین می‌توانیم شرایط سختی داشته باشیم، تنها زندگی بکنیم، به سختی پول دربیآوریم، اما اگر سپاسگزار باشیم و وقت خود را صرف برکت رساندن به دیگران کنیم، از آرامش و شادی برخوردار خواهیم بود.

فکرها و نگرش شما متعلق به شماست، و کسی نمی‌تواند شما را مجبور کند فکر بد یا نگرش بد داشته باشید اگر خودتان نخواهید! هیچ مدرکی در کتاب مقدس نیست که نشان دهد یوسف در سیزده سال انتظارش

فکرها و نگرش شما متعلق به شماست، و کسی نمی‌تواند شما را مجبور کند فکر بد یا نگرش بد داشته باشید اگر خودتان نخواهید!

برای رهایی توسط خدا، به جز امید و نگرش خوب رفتار دیگری داشته است. او رویایی برای زندگی‌اش داشت و گرچه هیچ نشانه‌ای در شرایط جاری او به چشم نمی‌خورد که محقق شدن رویایش امکان‌پذیر است، اما او هرگز از رسیدن به رویایش دلسرد نشد. (می‌توانید داستان یوسف را در پیدایش ۳۷-۵۰ بخوانید.) ابراهیم بیست سال صبر کرد تا تحقق وعده‌ی خدا را ببیند. بیست سال زمانی طولانی برای ماندن در اتاق انتظار خدا است.

قطعاً در آن بازه‌ی بیست ساله، فرصت‌های زیادی برای تسلیم شدن به وجود آمده است، با این حال در کتاب مقدس می‌بینیم که درحالی‌که هیچ دلیلی برای امیدواری وجود نداشت، او با ایمان امید داشت که رویایش محقق می‌شود و انجام شدن وعده خدا را خواهد دید. حتی وقتی او ناتوانی بدن خود و بی‌ثمری رحم سارا در نظر گرفت (نگاه کرد و درموردش فکر کرد) هیچ بی‌ایمانی و بی‌اعتمادی‌ای، اطمینان او را نسبت به تحقق وعده خدا متزلزل نکرد. او با ستایش کردن خدا و جلال دادن قوی‌تر گشت. ستایش روایت یا داستانی از نیکویی خداست، پس ابراهیم باید به کارهایی که خدا در طول زندگی‌اش کرده بود فکر کرده باشد. جلال، نمود و تجلی پیدا کردن تمام ذات الاهی است، پس یکبار دیگر ابراهیم باید در تمام کارهای نیکویی که خدا در گذشته انجام داده بود تفکر و

تعمق کرده باشد. انتخاب او مبنی بر به‌یاد آوردن و تفکر بر چیزهای نیکو در زمانی که در افاق انتظار خدا بود، او را قوی ساخت (رومیان ۴: ۱۸-۲۱ را ببینید). آیا شما الان در افاق انتظار خدا هستید؟ آیا مدت طولانی‌ای است که در آنجا هستید؟ آیا خیلی بیش‌تر از آن که توقع داشتید، انتظار طولانی شده است؟ چگونه این انتظار را سپری می‌کنید؟ چه افکاری دارید، نگرش‌تان به شرایط موجود چگونه است؟ شما را تشویق می‌کنم که افکار و نگرشی را انتخاب کنید که شما را قادر خواهد ساخت که صبورانه منتظر خدا بمانید، خدایی که همه چیز را برای خیریت ما عمل می‌کند.

انتظار با امید

خوشبختانه امید چیزی نیست که لازم باشد منتظر بمانیم تا آن را حس کنیم تا از آن ما شود. چیزی است که من علی‌رغم شرایط مشکل می‌توانم تصمیم بگیرم داشته باشم. خدا وعده می‌دهد اگر اسیران امید باشیم، برکات گذشته‌مان را دو چندان به ما بازخواهد داد (زکریا ۹: ۱۲ را ببینید). به کلامی دیگر، اگر بخواهید اسیر امید باشید تا آن حد که هیچ اتفاقی نتواند امید را از شما دور کند، آن وقت خدا هر آنچه شما در زندگی از دست داده‌اید به شما برخواهد گرداند و دوبرابر شما را برکت خواهد داد. امید فقط این نیست که آرزو کنیم چیزی به نتیجه‌ی مطلوب برسد؛ بلکه نیرویی قدرتمند است که وقتی آن را سرسختانه نگه می‌داریم، پیروزی‌های بزرگی با خود به ارمغان می‌آورد. زمانی که ما منتظریم، یکی از مفیدترین چیزهایی که می‌توانیم انجام دهیم تا ما را قوی و پر از امید نگاه دارد، مطالعه‌ی جدی و تفکر بر کلام خداست (وعده‌های او). کلام خدا در خود قدرتی ذاتی دارد که همواره کسانی را که امیدشان بر او باشد، تشویق و تقویت می‌کند. داوود مزمورسرا، مرد جوانی که بیست سال برای دیدن تحقق وعده‌ی خدا منتظر ماند، می‌گوید:

منتظر خداوندم، جان من در انتظار است، و امیدم بر کلام اوست!

مزمو ۱۳۰: ۵

امید به یک بنیان نیاز دارد. امید به دلیل نیاز دارد، و داوود می‌گوید دلیل او کلام خداست. داوود اعتمادش را بر وفاداری خدا قرار می‌دهد تا کلامش را محقق سازد.

چرا مطالعه و تعمق بر کلام خدا مفید است؟ کلام بذر است و بذر همیشه نظیر خودش را تولید می‌کند. وقتی کلام در قلبی که زمین حاصلخیز دارد کاشته شود (با حوصله و دقت) به‌ناچار محصول خواهد داد. ما این اصل را در سراسر کلام خدا می‌بینیم، اما مرقس فصل ۴ به ما نسبت به این حقیقت بینشی جدید می‌دهد.

دیگران، همچون بذرهای کاشته شده در زمین نیکی‌بند؛ کلام را شنیده، آن را می‌پذیرند و سی شصت و حتی صد برابر بار می‌آورند.

مرقس ۴: ۲۰

مصرانه شما را تشویق می‌کنم تا جایی که ممکن است کلام خدا را بخوانید، مطالعه کنید، گوش دهید و تعمق کنید، و با قلبی نرم و پر از ایمان این کار را انجام دهید. یعقوب به ما می‌گوید که وقتی کلام در قلب‌های ما "نشاندن شده و ریشه دهد" قدرت دارد تا جان‌های ما را نجات بخشد (یعقوب ۱: ۲۱ را ببینید). کلام خدا ما را عوض می‌کند و ما را قادر می‌کند آنچه خدا می‌خواهد باشیم و آنچه می‌خواهد را انجام دهیم. وقتی ما در اتاق انتظار او هستیم، او نمی‌خواهد تسلیم شویم، و کلام او به ما قدرت ایستادن می‌دهد تا زمان تعیین‌شده‌ی او برای موفقیت ما فرا رسد. امید خود را بر خدا و کلام او بگذارید! در هر لحظه منتظر شنیدن خبرهای خوب باشید! وقتی با امید زندگی می‌کنیم، می‌توانیم رهایی از مشکلاتمان را ببینیم، و از سفر زندگی لذت ببریم.

در حین انتظار، مطیع باشید

منتظر خداوند باش و طریق او را نگاه دار،
که تو را به وراثت زمین سرافراز خواهد ساخت.

مزمور ۳۷: ۳۴

انتظار کشیدن همراه با امید، یکی از کلیدهای موفق شدن در کسب پیروزی در زندگی‌های ما است، اما انتظار کشیدن و حفظ فرامین خدا کلید دیگری است که باید به آن توجه کنیم. خوشبختانه، همه‌ی ما اهمیت اطاعت را می‌دانیم، اما همچنین باید بدانیم که مهم نیست چقدر در زمان‌های خوشی اطاعت سخت می‌شود، در اتاق

انتظار خدا، زمانی که شرایط سختی را تحمل می‌کنیم و برای مدتی طولانی شاهد هیچ تغییری نبوده‌ایم، اطاعت در این شرایط سخت‌تر از هر زمان دیگر می‌شود. در خلال این زمان‌ها، تمایلی برای انجام دادن کارهای درست را نداریم - مثل مهربان و پرمحبت بودن نسبت به دیگران یا خدمت کردن و بخشیدن.

وقتی فشار و استرس روی زندگی ما هست، بروز دادن ثمره‌ی روح بسیار سخت‌تر است. حتی ممکن است دعا کردن و مطالعه‌ی کلام خدا سخت باشد؛ گرچه، در این زمان‌ها مهم‌ترین کار همین است. انجام دادن کار درست وقتی که اتفاق درست (آنچه منتظرش بوده‌ایم) برای ما پیش نمی‌آید، احتمالاً

انجام کار درست وقتی که اتفاق درست برای ما پیش نمی‌آید، احتمالاً قدرتمندترین کاری است که می‌توانیم انجام دهیم.

قدرتمندترین کاری است که می‌توانیم انجام دهیم. پولس به ما می‌گوید از انجام کار نیک خسته نشویم، زیرا اگر دست از کار برداریم، در زمان مناسب محصول را درو خواهیم کرد. (غلاطیان ۶: ۹ را ببینید). می‌خواهم فرصتی بگذارم و شما را تشویق کنم در زمانی که در اتاق انتظار خدا هستید به انجام دادن کار درست ادامه دهید! این کار را انجام دهید چون شما او را دوست دارید و چون قدردان او هستید برای تمام کارهایی که انجام داده است و حتی الان برای شما انجام می‌دهد.

خدا می‌خواهد ما با ایمان قدم برداریم، و راه رفتن با ایمان یعنی ما برحسب آنچه می‌بینیم یا حس می‌کنیم عمل نمی‌کنیم، بلکه براساس آنچه می‌دانیم درست است. و انجام دادن کار درست صرفاً به این علت که آن کاری درست است بسیار نیرومند است. این عمل بیانگر این است که علی‌رغم شرایطی که در آن هستیم، به خدا اعتماد می‌کنیم و با اعمال خود او را تکریم می‌کنیم.

وقتی ما ثابت قدم و استوار هستیم، و همواره با تمام وجود مشغول کار خداوند می‌باشیم، این وعده را داریم که زحمت ما بیهوده نخواهد بود (اول قرنتیان ۱۵: ۵۸ را ببینید). خدا همیشه وفاداری را می‌بیند، حتی اگر هیچ‌کس دیگری آن را نبیند. و کسانی که در مشکلات ثابت قدم می‌مانند تاج حیات را دریافت خواهند کرد (یعقوب ۱: ۱۲ را ببینید).

بیایید حتی زمانی که در اتاق انتظار خدا هستیم، به خدا اعتماد کنیم و منتظر پاداش‌مان باشیم. بیایید منتظر اتفاق‌های خوب برای خودمان باشیم، و در امیدمان شادی کنیم، چون با خدا همه چیز ممکن است!

وقتی خدا ساکت است

خدایا، خاموش مباش؛ ای خدا، تو را آرام و قرار نباشد!

مزمور ۸۳: ۱

بارها فکر کرده‌ام کاش خدا می‌آمد کنار من می‌نشست و به من می‌گفت که از من می‌خواهد چه کاری انجام دهم! مطمئنم شما هم بارها در زندگی چنین فکری داشته‌اید. به نظر می‌آید اگر این آرزو برآورده می‌شد، کارها خیلی آسان‌تر می‌شد، اما مشخص است که خدا نظر دیگری دارد، چون او به این روش عمل نمی‌کند. وقتی او نمی‌خواهد با روش ما کاری را انجام دهد، پس ما باید یاد بگیریم که چطور با روش او کار کنیم. او می‌خواهد حتی زمانی که سکوت می‌کند، ما به او اعتماد کنیم!

آیا هرگز چنین احساسی داشته‌اید که گویا خدا لوازمش را جمع کرده و به جایی دور رفته و هیچ نشانی از او نیست؟ زمانی که می‌بینیم خدا در زندگی ما هیچ کاری انجام نمی‌دهد، و هیچ چیزی نمی‌گوید، ممکن است چنین حسی داشته باشیم که کورمال در حال گشتن در تاریکی هستیم، و تلاش می‌کنیم راه برون‌رفت از یک هزار تو را پیدا کنیم. گرچه چنین مواردی چالشی برای ایمان ما تلقی می‌شوند، آنها می‌توانند درس مهمی به ما یاد دهند: اعتماد کردن به خدا حتی وقتی که او ساکت است. این‌که او ساکت است صرفاً به این معنی نیست که او هیچ کاری نمی‌کند.

خدا بین انتهای دوران عهد عتیق تا گشایش عهد جدید برای چهار صد سال ساکت بود، اما اتفاقاتی در این مدت افتاد که مردم را برای آمدن مسیحایی موعود آماده کرد. کتاب مقدس می‌گوید چون زمان به کمال رسید عیسی بدنیا آمد! (غلاطیان ۴: ۴ را ببینید). خدا همیشه یک زمان مناسب برای هر چیز دارد. هرگاه او آماده باشد، صحبت خواهد کرد، و تا آن وقت، وظیفه ما این است که گوش دهیم و با امید انتظار بکشیم.

بیاپید توجه کنیم که کلام خدا درباره ایلیا در اول پادشاهان ۱۷: ۱ چه می‌گوید. ایلیا برای مردم نبوت کرد که تا چند سال باران نخواهد بارید و برای سه سال و شش باران نیامد. مردم از خشکسالی در زحمت بودند، و این باعث شد در آن زمان ایلیا زیاد محبوب مردم نباشد. تصور می‌کنم او دوست داشت چیز جدیدی در مورد خشکسالی از خدا بشنود، اما با توجه به اول پادشاهان ۱۸: ۱ "پس از روزهای بسیار، کلام خداوند در سال سوم بر ایلیا نازل شده" و دستورالعمل جدیدی می‌دهد. در این زمان، او می‌بایست اعلام می‌کرد که باران در راه است و چنین نیز شد! نمونه‌های دیگری هم هستند که طبق آنها خدا نسبت به کسانی که به او اعتماد دارند، سکوت اختیار کرده است. او برای ایوب و ابراهیم سکوت کرد. مطالعه‌ی ایوب باب ۲۳ دید روشنی درباره‌ی ناامیدی‌ای که ایوب تجربه کرد به ما می‌دهد، چون او قادر نبود خدا را بیاید یا از او بشنود. بیاپید نگاهی به چند آیه بیندازیم:

کاش می‌دانستم او را کجا بیابم، تا در مسکن او حاضر شوم!

ایوب ۲۳: ۳

اینک به سوی شرق می‌روم، و او آنجا نیست؛

به سوی غرب، اما او را نمی‌بینم؛

چون در شمال به کار مشغول است، او را مشاهده نمی‌کنم؛

چون رو به سوی جنوب می‌نهد، او را نمی‌بینم.

ایوب ۲۳: ۸-۹

حال در میانه‌ی این سکوت طاقت‌فرسای خدا، به سخنانی که حاکی از ایمان ایوب هستند، گوش کنیم:

اما او راهی را که می‌روم می‌داند، و چون مرا بیازماید، مانند طلبیرون خواهم آمد.

ایوب ۲۳: ۱۰

گرچه ایوب نمی‌توانست خدا را ببیند یا از او بشنود، او اعلام کرد که باور دارد خدا مراقب اوست و به او اهمیت می‌دهد. او در مورد اینکه خدا "چه وقت" برای رهایی او عمل خواهد کرد، صحبت نمود، نه "اگر" خدا برای رهایی او عمل کند! ابراهیم با سکوت خدا در زمان قربانی کردن تنها پسرش، اسحاق روبرو شد. خدا برای آزمایش وفاداری و اطاعت ابراهیم به او دستور داده بود پسرش را

قربانی کند، و او تا آخرین لحظه‌ی ممکن برای صحبت کردن با ابراهیم منتظر ماند، تا به او بگوید که لازم نیست آسیبی به اسحاق برساند. اما تا آن لحظه، ابراهیم فقط با ایمان جلو رفت. او کاملاً نسبت به وفاداری خدا متقاعد بود، او حس می‌کرد که اگر اسحاق را بکشد، خدا او را از مرگ برخواهد خیزاند. (پیدایش ۲۲: ۱-۱۲).

من تجربیاتی به دشواری بیش از حدی که ابراهیم یا ایوب داشته‌اند، نداشته‌ام، اما زمان‌های سکوت بسیار طولانی ما بین دفعاتی که صدای خدا را شنیده‌ام، داشته‌ام. این دوره‌ها، اوقات دشواری هستند، وقتی وسوسه می‌شویم که فکر کنیم که خدا با ما نیست یا به ما اهمیت نمی‌دهد. حتی ممکن است فکر کنیم که توانایی شنیدن از خدا را از دست داده‌ایم.

من برای سال‌ها خودم را در فشار گذاشتم، "تلاش" می‌کردم از خدا بشنوم، اما درنهایت متوجه شدم که اگر خدا می‌خواست چیزی به من بگوید، راه‌های زیادی در اختیار داشت تا من سخنش را به گوش من برساند. به جای تلاش برای شنیدن از خدا و سرخوردگی از ناتوانی در شنیدن او، به خدا اعتماد کنید که اگر او بخواهد با شما صحبت کند، او خود را کاملاً آشکار مکتشف خواهد کرد. به جای اینکه بابت نشنیدن از خدا ترسان شوید، باور کنید که قطعاً صدای او را خواهید شنید. اگر خدا بداند که شما به‌راستی می‌خواهید صدای او را بشنوید و آماده‌اید او را پیروی کنید، در زمان مناسب با شما صحبت خواهد کرد. در زمان کامل، یا زمان مقرر، خدا دوباره با ایلیا صحبت کرد، و او دوباره با شما نیز صحبت خواهد کرد!

شش قدم برای وقتی که خدا ساکت است

۱. وقتی خدا ساکت است، به انجام دادن کاری ادامه دهید که ایمان دارید در آخرین باری که صدای او را شنیده‌اید، شما را به انجام دادنش توصیه کرده است.

پولس به ایمانداران تعلیم می‌داد در آزادی‌ای که دارند استوار بایستند و دوباره گرفتار یوغ بندگی نشوند (غلاطیان ۵: ۱ را ببینید). به آنچه دارید ادامه دهید و اجازه ندهید سکوت خدا شما را ناامید و ایمان شما را ضعیف کند.

چیزهایی زیادی هست که من از آنها اطلاعی ندارم، اما چیزهای زیادی هم هست که آنها را خوب می‌دانم، و آنچه می‌دانم را فعالانه در زندگی روزمره انجام

می‌دهم. بارها از من پرسیده‌اند: "آینده‌ی سازمان خدماتی شما چه می‌شود؟" من نمی‌توانم آینده را پیشگویی کنم، معمولاً پاسخی برای این پرسش ندارم. اگر پروژه‌های را برنامه‌ریزی کرده‌ایم، می‌توانم درباره‌اش گزارش دهم، اما در بیش‌تر مواقع، کاری که اغلب ما انجام می‌دهیم را می‌کنم، یعنی هر روز را با اعتماد کردن به خدا زندگی می‌کنم. اتفاق بعدی هم برای من و هم برای دیگران به همان اندازه غافل‌گیر کننده خواهد بود.

سؤال دیگری که خیلی از مردم از من می‌پرسند این است: "خدا الان به تو چه می‌گوید؟" این سؤال مخصوصاً اوایل هر سال پرسیده می‌شود، انگار صفحه تقویم که عوض می‌شود من باید مکاشفه جدیدی از خدا داشته باشم. گرچه اول ژانویه فرصت خوبی برای صحبت درمورد انجام کارهای جدید است، اما صرفاً به خاطر اینکه این روز، اولین روز سال است خدا همیشه کلام تازه‌ای ندارد. خدا یک گرامافون سکه‌ای پر از گزینه‌های مختلف نیست که ما هر موقع بخواهیم پیغامی به ما بدهد. او وقتی می‌خواهد، صحبت می‌کند و آنطور که می‌خواهد صحبت می‌کند، و وقتی که سکوت می‌کند، ما به انجام دادن آنچه از قبل می‌دانیم باید ادامه می‌دهیم. اخیراً من و دیو و چند نفر از دوستانمان حسابی خندیدیم، چون خانمی تعریف می‌کرد وقتی با شوهرش تازه ازدواج کرده بود، شوهرش بیش از حد روحانی بود و برای همسر خود بخشی از کتاب مقدس را برای مطالعه‌ی روزانه تعیین کرده بود. وقتی او از کارش که معاونت شبان در یک کلیسای محلی بود به خانه برمی‌گشت، یکی از اولین چیزهایی که به همسرش می‌گفت این بود که: "امروز خدا چه چیزی به تو نشان داد؟" من فقط می‌توانم تصور کنم که چه فشار سنگینی را این زن تحمل کرده است و چقدر احساس درماندگی کرده است وقتی که مجبور بوده است که بگوید: "هیچ چیز." به خودتان و به هیچ‌کس دیگر فشار نیاورید، تا "کلامی از جانب خدا" گفته شود، مگر اینکه بخواهید دری برای شریب باز کنید تا شما را فریب دهد.

۲. سکوت خدا می‌تواند به نشانه‌ی تأیید شما باشد.

ممکن است او هیچ دستورالعمل خاصی به شما نمی‌دهد، چون به شما اعتماد دارد که تصمیم درستی می‌گیرید. این یک باور غلط است که خدا هر حرکتی را که ما باید انجام دهیم به ما خواهد گفت. این نوع رابطه، رابطه‌ی بین والدین با بچه‌های کوچک است، نه رابطه با پسران و دختران بالغ. یکی از پسران من امروز صبح گفت: "مادر! من بعد از ظهر می‌آیم." من لیستی از

رفتارهایی که از او توقع دارم موقع ورود به خانه آنها را انجام دهد برای او نمی‌فرستم. من به او اعتماد دارم، و اعتماد دارم که او قلب مرا می‌شناسد و بر این اساس عمل خواهد کرد. برای مثال، او وقتی به داخل بیاید، در را پشت سرش باز نمی‌گذارد. او ماشینش را جایی که مانع بیرون آمدن ماشین دیگری از پارکینگ بشود پارک نمی‌کند. او کسی را که من نشناسم با خودش به خانه نمی‌آورد. لازم نیست من این‌ها را به او بگویم، چون او قلب مرا می‌شناسد.

خدا به ما در تصمیم‌گیری آزادی می‌دهد که با توجه به کلامش و شناختی که از اراده و شخصیت او داریم تصمیم بگیریم. این اواخر شنیدیم که یک مرد خدای خوش‌نام گفت، خدا هیچ دستورالعمل خاصی در مورد مسائل مهم زندگی‌اش به او نداده است. زمان‌هایی که او باید تصمیم مهمی می‌گرفت، او برای هدایت خدا دعا می‌کرد، و هدایت می‌شد که قدم بردارد و کارهای مختلف را امتحان کند تا وقتی که نسبت به کار درست در درونش احساس آرامش پیدا کند. باید به یاد داشته باشیم که هر چند از دید ما شاید خدا ساکت به نظر بیاید، او همیشه از طرق بسیار متفاوت با ما ارتباط برقرار می‌کند - از طریق کلامش، حس آرامش، حکمت، تجربه‌ی ما از گذشته و چیزهای دیگر.

اگر خدا دقیقاً به شما نمی‌گوید چه کار باید بکنید، اطمینان داشته باشید که او به شما اعتماد دارد که تصمیم درست را خواهید گرفت! غیر ممکن است که یک ماشین پارک شده را برانید، همچنین وقت‌هایی هست که

اگر خدا دقیقاً به شما نمی‌گوید چه کار باید بکنید، اطمینان داشته باشید که او به شما اعتماد دارد که تصمیم درست را می‌گیرید!

ما، پیش از اینکه بینیم در مسیر درست هستیم یا نه، اول باید زندگی خود را به حرکت درآوریم و شروع به حرکت به سمت جلو کنیم.

۳. خودتان را با کسی دیگر مقایسه نکنید!

اغلب می‌شنویم که مردم در مورد نحوه‌ی عمل خدا در مشکلشان صحبت می‌کنند و فرض را بر این می‌گذارند که در مورد مشکل ما هم خدا باید به همان روش کار کند، اما اینطور نیست. من کتاب‌هایی خوانده‌ام از کسانی که انگار خدا لبه‌ی تخت خواب آنها می‌نشیند و به آنها دستورالعمل روزانه می‌دهد که چه کاری انجام دهند. عبارات "خدا گفت" و "خدا به من گفت" عبارتهای محبوب آنها هستند. من هم این عبارات را بکار می‌برم، و شاید هم بیشتر از حدی که

می‌بایست، چون گاهی مردم متوجه منظور ما نمی‌شوند. ما می‌توانیم مدام توسط خدا هدایت و راهنمایی شویم، اما به این معنا نیست که آنچه در طول یک روز باید انجام دهیم، در همان روز به ترتیب به ما داده می‌شود.

کسانی را می‌شناسم که خیلی بیش‌تر از من صدای خدا را می‌شنوند، اما یاد گرفته‌ام خودم را با کسی دیگر مقایسه نکنم. وگرنه، هیچ وقت نمی‌توانیم از ارتباط خود با خدا راضی باشیم. ما منحصر به فرد هستیم، و خدا با ما به طرق متفاوت و برای دلایل متفاوت برخورد می‌کند، و ما باید در این امر به او اعتماد کنیم. وقتی شما با شخصی راحت هستید، ممکن است با او در اتاقی بنشینید و هیچ صحبتی نکنید. بعضی از روزها همین که باور کنیم خدا با ما است، باید برای ما کافی باشد!

۴. به صحبت با خدا ادامه دهید حتی اگر فکر می‌کنید او پاسخ نمی‌دهد.

ما به ابراز کردن خود نیاز داریم، و خدا می‌خواهد به ما اطمینان دهد که می‌توانیم در مورد هر چیز، در هر زمان با او صحبت کنیم. داوود زمورسرا قلبش را در حضور خدا می‌ریخت، و این کار را با صداقت زیادی انجام می‌داد. برای خیلی از ما پیش می‌آید که می‌خواهیم فقط کسی را بیابیم تا با او حرف بزنیم. شاید برای شما زیاد مهم نباشد که آن شخص چه چیزی برای گفتن به شما دارد؛ شما فقط کسی را می‌خواهید که حرف شما را بشنود و رازهای شما را حفظ کند، و خدا همیشه برای کار عالی است.

۵. به گوش دادن ادامه دهید، حتی اگر مدت طولانی است که چیزی نشنیده‌اید.

وقتی شما به گوش دادن ادامه می‌دهید، خدا می‌بیند که قلب شما برای او باز است و شما منتظر او هستید. خیلی وقت‌ها از خدا می‌پرسم آیا چیزی دارد که بخواهد به من بگوید، و چند دقیقه فقط آرام می‌مانم. این روش من برای اطاعت از آن چیزی است که در امثال به ما گفته است:

در همه راه‌های خود او را در نظر داشته باش،
و او طریق‌هایت را راست خواهد گردانید.

وقتی این سؤال را می‌پرسم، حتی اگر چیزی نشنوم، هنوز باور دارم که گوش دادن من ارزشمند است. من فهمیده‌ام که خدا ممکن است وقتی چیزی می‌پرسم سکوت کند، اما او شرایط مرا به طریقی جهت خواهد داد که برای من کاملاً واضح خواهد بود که او در هدایت نتیجه‌ی وضعیت من دخالت داشته است.

۶. از خدا بخواهید شما را امتحان کند.

داوود گاهی از خدا می‌خواست که او را امتحان کند که ببیند آیا در قلب او ناراستی هست یا نه (مزامیر ۲۶: ۲، ۱۳۹: ۲۳-۲۴ را ببینید). این گامی جسورانه است، اما این ثابت می‌کند که آیا شخص واقعاً خواهان اراده خدا هست یا نه. آیا ممکن است چیزی مانع این شود که ما به وضوح قادر به شنیدن صدای خدا نباشیم؟ یک گناه، یک نگرش اشتباه، یا یک سوءتفاهم در مورد چگونگی شنیدن از خدا می‌تواند در برابر شنیدن مانع باشند. لازم نیست از دانستن حقیقت بترسیم، چون حقیقت ما را آزاد خواهد کرد. وقتی که خدا ساکت است، شاید اصلاً این به این علت نباشد که ما کار اشتباهی انجام داده‌ایم، اما ضرر ندارد که خود را تفتیش کنیم. گرچه خدا با ایوب مدتی طولانی‌ای ساکت بود، در نهایت به او پاسخ داد، و وقتی این کار را کرد، چیزهایی برای گفتن به ایوب داشت که ایوب به احتمال زیاد انتظارش را نداشت. ایوب، پس از آن همه سرخوردگی، در نهایت به خدا گفت که مستحق چنین عقوبتی نیست و می‌توان گفت که پاسخ‌هایی را از خدا مطالبه کرد. ایوب اشاره کرد که فکر می‌کند خدا نسبت به او ناعادلانه رفتار کرده است. او از نبرد روحانی که در پشت پرده جریان داشت آگاه نبود، دقیقاً مثل ما که از آنچه در پشت صحنه می‌گذرد خبر نداریم. کتاب مقدس می‌گوید ایوب توبه کرد، پس او به‌طور مشخص گناه کرده بود. گرچه او در زمان شروع آزمایشاتش از همه‌ی جنبه‌ها مردی کاملاً عادل بود، تلقی او در نهایت چنین بود که خدا با او به درستی رفتار نکرده است (ایوب ۴۲: ۳-۶ را ببینید). عدالت او به نوعی خودعادل‌پنداری بدل شد، که در کل داشتن چنین دیدی، برای همه‌ی ما خطرناک است. ایوب مسلماً از دوران بسیار سختی عبور کرد (قطعاً بیشتر از آن هر کسی که می‌شناسیم)، اما در آخر، او گفت الان خدا را خیلی بهتر از قبل می‌شناسد (ایوب ۴۲: ۵ را ببینید). همچنین، خدا دو برابر هرچه از دست داده بود را به او پس داد و او را فوق‌العاده برکت داد (ایوب ۴۲: ۱۰-۱۷ را ببینید). سفر سختی بود، اما در آخر ما حاصل همه چیز نیکو بود! ما هم توقع چنین چیزی را داریم. بیاد داشته باشید: شیطان هر قصد بدی داشته باشد، خدا قصد نیک از آن دارد (پیدایش ۵۰: ۲۰ را ببینید).

اعتماد به خدا در زمان‌های تغییر

کسانی که نمی‌توانند افکارشان را عوض کنند نمی‌توانند هیچ چیز را عوض کنند.

جورج برنارد شاو

بسیاری از مردم تغییر را دوست ندارند و خصمانه در برابر آن مقاومت می‌کنند. اما در این دنیا همه چیز تغییر می‌کند، چه بخواهیم چه نخواهیم، پس نپذیرفتن تغییر بی‌فایده است. آنچه ما نیاز داریم تغییر افکار ما در مورد نحوه‌ی تفکرمان درباره‌ی تغییر است، چون وقتی این اتفاق بیفتد، زندگی آسان‌تر می‌شود. بیا بید بررسی کنیم که مردم در مورد تغییر چه فکر می‌کنند و چرا. بعضی به یقین می‌گویند: "من از تغییر متنفرم!" آنها ممکن است چون نمی‌خواهند چیزی خارج از کنترل‌شان باشد یا حس ناامنی پیدا می‌کنند و از چیزهای جدید می‌ترسند چنین طرزفکری داشته باشند، یا حتی ممکن است به این علت باشد که همیشه عادت کرده‌اند که فکر کنند تغییر را دوست ندارند. برخی از شیوه‌های تفکر ممکن است عادت‌هایی باشند که ما در کودکی از اطرافیانی که روی ما تأثیرگذار بوده‌اند، فراگرفته‌ایم، یا ممکن است صرفاً قلعه‌هایی باشند که شیطان در فکر ما ساخته است، تا نگذارد بهترین زندگی‌ای که عیسی برای ما می‌خواهد را داشته باشیم.

تغییر در زندگی‌های ما دائماً وجود دارد، و مقاومت با آن مثل مقاومت با بادی که می‌وزد. نوه‌ای دارم که نقشه‌کش است، و هر وقت تغییری در نقشه‌هایش

تغییر در زندگی‌های ما دائماً وجود دارد، و مقاومت با آن مثل مقاومت با باد است زمانی که می‌وزد.

ایجاد می‌شود سازگاری با آن تغییر برایش دشوار است؛ حتی ممکن است آشفته شود. ولی ما نمی‌توانیم جلوی تغییر را بگیریم، حداقل در بیشتر مواقع. تغییراتی هستند که می‌توانیم از آن پیشگیری کنیم، ولی احتمال

دارد جلوی تغییر خوبی را که خدا برنامه‌ریزی کرده است بگیریم! ما نمی‌توانیم از جایی که هستیم به جایی که می‌خواهیم برسیم بدون اینکه تغییراتی ایجاد

شود. غیرممکن است به همان کارهایی که همیشه انجام داده‌اید، ادامه بدهید و در نهایت نتیجه‌ی متفاوتی از دفعات گذشته بگیرید. بعضی افراد نتیجه‌ای متفاوت از آنچه تجربه می‌کنند می‌خواهند، اما همچنان به شدت با تغییر مقاومت می‌کنند.

فکرتان را در مورد تغییر، تغییر دهید

اگر تغییر را دوست ندارید، از خودتان بپرسید چرا. ممکن است حتی دلیل پشت این نگرش را ندانید، و وقتی یک چشم‌انداز جدید راجع به تغییر پیدا کنید، طرز فکرتان کاملاً عوض خواهد شد.

در زیر چند نحوه‌ی تفکر مخرب در مورد تغییر آمده که هیچ فایده‌ای غیر از درماندگی برای ما ندارند:

- از تغییر متنفرم.
- از تغییر می‌ترسم.
- تغییر را دوست ندارم.
- دوست دارم هرچه را که در زندگی‌ام اتفاق می‌افتد کنترل کنم.
- همه چیز را همینطور که الان هست دوست دارم، نمی‌خواهم تغییری پیش بیاید.

اینها چند طریق سازنده برای فکر کردن درباره تغییر است که کمک می‌کند با شادی در مسیر تغییر پیش برویم:

- من تغییر را دوست دارم.
- ایمان دارم تغییرات در زندگی من همه چیز را بهتر خواهد کرد.
- مشتاق دیدن نتایج این تغییر هستم.
- می‌خواهم تمام پتانسیل بالقوه‌ام به بالفعل تبدیل شود و می‌دانم که تغییر بخشی از این فرآیند است.
- می‌خواهم جایی باشم که خدا می‌خواهد باشم و برای این کار ممکن است تغییر لازم باشد.

همه‌ی ما می‌توانیم وقتی تصمیم بگیریم به افکاری در راستای کلام و اراده خدا فکر کنیم، ذهن خود را نو کنیم. خدا در کلامش روشن کرده که فقط او تغییر ناپذیر است، هرچیز دیگر در معرض تغییر است (ملاکی ۳: ۶؛ عبرانیان ۱۲: ۲۷ را ببینید).

وقتی چیزی تغییر می‌کند، الزاماً به این معنی نیست که آنچه پیش‌تر انجام می‌شد اشتباه بود. می‌تواند به این معنی باشد که چیزی بهتر در راه است! اخیراً یک کارمند داشتیم که از کارش استعفا داد، فقط دو هفته قبلش به ما خبر داد، و ما کسی را برای جایگزینی نداشتیم. کار او مهم بود و پیدا کردن کسی برای جانشینی او ساده نبود. کمی نگرانی احساس می‌کردم، ولی در عوض به خدا اعتماد کردم که این نیاز را برای ما مهیا می‌کند و ما را از طریق این تغییر بالاتر می‌برد - با تغییر دادن این موقعیت جدید حتی بهتر از آنچه قبلاً بوده است. در نهایت، ما دیگر به جایگزین نیازی نداشتیم چون دو نفر دیگر از آن تیم پا پیش گذاشتند و گفتند: "ما ایمان داریم که می‌توانیم مسؤولیت بیش‌تری را به عهده بگیریم و با تعداد افراد کم‌تری از گذشته کار را انجام دهیم." نتیجه عالی بود، ممکن نبود بیش‌تر از این بابت این تغییر خوشحال باشیم. پس بعضی چیزها که ما در ابتدا با آن مقاومت می‌کنیم و دوست نداریم، در نهایت تبدیل به برکتی بزرگ‌تر از آنچه انتظار داشتیم می‌شوند.

برای هر چیز زمانی و فصلی هست، و هر چیز در وقت خودش زیبا است (دانیال ۲: ۲۱؛ جامعه ۳: ۱۱، ۱۲ را ببینید). در کتاب مقدس، می‌بینیم تا وقتی که زمین باقی است، فصل‌ها تغییر خواهند کرد (پیدایش ۸: ۲۲ را ببینید). زمستان به بهار می‌رسد، بهار به تابستان، تابستان به پاییز و پاییز به زمستان. دمای هوا، سرعت باد، و رطوبت هر روز تغییر می‌کنند. با تغییر فصول، ما منتظر تغییر در آب و هوا هستیم، همین‌طور هم لازم است منتظر تغییر در بقیه‌ی قسمت‌های زندگی باشیم، چون همیشه این اتفاق پیش می‌آید. همین‌طور که سن ما بالا می‌رود ما هم تغییر می‌کنیم. مردم اطراف ما تغییر می‌کنند، ممکن است تعهد آنها تغییر کند، و همین‌طور که خیلی چیزها در زندگی آنها تغییر می‌کند، شاید لازم باشد ارتباط ما با آنها تغییر کند.

وقتی بچه‌های ما بزرگ شوند و خانه را ترک کنند، ارتباط ما با آنها تغییر خواهد کرد، این به منزله‌ی آن نیست که از این پس شرایط زندگی‌شان از آنچه ما برایشان متصور بوده‌ایم ناخودآگاه بدتر خواهد شد؛ آنها فقط نیاز دارند متفاوت باشند و می‌توانند بهتر از همیشه شوند.

روزی دخترم چیزی در خانه جا گذاشته بود و من مشتاق صحبت و مشارکت بودم، وقتی دیدم چند دقیقه بعد از آمدن می‌خواهد دوباره خانه را ترک کند گفتم: "چرا عجله داری؟ بیا کمی بنشین." او جواب داد: "مادر، من یک خانواده در خانه دارم و

می‌خواهم برگردم." من کم‌کم داشتم دلخوری می‌شدم، اما از خدا خواستم به من کمک کند، و متوجه شدم او به‌جز ملاقات با من، مسؤولیت‌های دیگری هم در زندگی‌اش دارد، و من نباید با این رنجش به او سخت بگیرم. من حقیقتاً می‌خواهم او برای زندگی خودش آزاد باشد و از طرف من فشاری رویش نباشد. او زمان زیادی را با من می‌گذراند و کارهای زیادی برای من می‌کند، پس اگر او را زمانی که باید پیش خانواده‌اش باشد تحت فشار بگذارم، این خودخواهی است، و ممکن است به رابطه‌ی خوب ما آسیب بزند. ما باید بگذاریم فرزندانمان بزرگ شوند و تصمیمات خود را بگیرند. و گرچه ممکن است ما تمام انتخابات آنها را دوست نداشته باشیم، اما آنها حق تصمیم‌گیری دارند و ما باید به آن احترام بگذاریم.

گاهی مردم وقتی فرزندان‌شان خانه را ترک می‌کنند حس بدی پیدا می‌کنند. به‌نظر می‌آید این موضوع مخصوصاً برای مادرها بسیار دشوار است. مادر تمام زندگی خود را صرف توجه و عشق به فرزندش می‌کند، و حالا فرزندش مشغول زندگی جدیدی است و مادری که تنها مانده سعی می‌کند مسیر جدیدی در زندگی‌اش پیدا کند. یکی از واکنش‌هایی که او می‌تواند داشته باشد این است که فرزندانش را برای وقت گذاشتن با خود تحت فشار بگذارد و رابطه‌اش را با آنها خراب کند، یا طوری با سیاست آنها را اداره کند که هر کاری که آنها برای او انجام دهند، کاری از روی وظیفه و نه از روی علاقه تلقی شود. واکنش بهتر این است که بگذارد فرزندش برود، و با آنها یک رابطه‌ی جدیدی را آغاز کند که مبتنی بر دوستی است نه رابطه‌ی مادر/فرزندی. بعد از پذیرفتن این موضوع، تغییرات شروع می‌شود و او شروع می‌کند به روش جدیدی فکر کردن، او متوجه خواهد شد که خدا دری را نمی‌بندد بدون اینکه در دیگری را باز کند - دری که در این زمان ویژه‌ی خودش زیباست همانطور که آن قبلی بود.

زنی که او را می‌شناسم اخیراً می‌گفت: "آن فرزندنی که فکر نمی‌کردم قلبم را بشکند این کار را کرد، و آن یکی که فکر می‌کردم این کار را نکند، نکرد!" مردم همیشه آن کاری را که ما فکر می‌کنیم انجام نمی‌دهند و وقتی چنین اتفاقی می‌افتد، یکی از بهترین زمان‌ها برای زندگی با اعتماد کردن به خداست. مردم ممکن است به طریقی تغییر کنند که پذیرش آن برای ما سخت باشد، اما حتی در این زمان‌ها، اگر ما نگرش مثبت و اعتماد کردن به خدا را همچنان ادامه دهیم، شاهد ما حاصل نیکو خواهیم بود. حقیقتاً، اعتماد کردن به خدا کلید همه چیز است. به ما اجازه می‌دهد به آرامش خدا وارد شویم و در دوران تغییر در زندگی‌مان در آرامش باقی بمانیم.

خدا آنچه را که در گذشته اتفاق افتاده است، و در حال حاضر اتفاق می‌افتد، و در آینده اتفاق خواهد افتاد می‌داند، و تمام اینها در کنترل اوست، پس او نگران یا بی‌صبر نیست. بی‌صبری و نگرانی ما به خاطر این حقیقت است که ما خیلی از چیزهایی که دوست داریم بدانیم را نمی‌دانیم، مخصوصاً طی دوران تغییر، و این ما را ناراحت می‌کند. البته خدا، می‌تواند هرچه را که قرار است در آینده اتفاق بیفتد آشکار کند و اجازه دهد ما بفهمیم که تغییرات آتی در زندگی ما چه پیامدهایی با خود به همراه خواهد داشت، اما او این کار را نمی‌کند. چون او از ما توقع دارد به او اعتماد کنیم. این امتیازی برای ماست که به او اعتماد کنیم!

وقتی تغییر به شکل غیرمنتظره‌ای در زندگی‌مان ظاهر می‌شود، یا حتی تغییرات از پیش برنامه‌ریزی شده شروع به عملی شدن می‌کنند، سؤالات زیادی برای ما پیش می‌آید که فقط خدا پاسخ آنها را دارد. البته که ما می‌خواهیم کل برنامه‌ی زندگی‌مان را همین الان بدانیم، اما من به این باور رسیده‌ام که اگر تمام وقایع آینده را می‌دانستیم، روز به روز زندگی خسته کننده‌تر می‌شد و یا خیلی ترسناک‌تر از زمانی می‌شد که چیزی در مورد آینده نمی‌دانستیم.

خدا نیکوست، به همین دلیل، اگر دانستن آنچه قرار است در آینده اتفاق بیفتد، پیش از رخ دادن برای ما بهترین گزینه بود، خدا همه چیز را طوری سازمان‌دهی می‌کرد تا چنین نیز بشود. اگر او این کار را نمی‌کند، می‌توانیم مطمئن باشیم که منتظر ماندن و غافلگیر شدن بهترین حالت ممکن برای ماست. اعتماد کردن به خدا یعنی ما به راه‌های او اعتماد داریم. ما نباید فقط برای به دست آوردن آنچه می‌خواهیم به او اعتماد کنیم، بلکه ما باید به او برای بهترین گزینه‌هایش در زندگی‌هایمان اعتماد کنیم، و این شامل اعتماد کردن به زمان‌بندی او و نیز شیوه‌ی برخوردش با ما می‌باشد.

اگر شما شخصی هستید که تغییر را دوست ندارد، توصیه می‌کنم فکرتان را در مورد تغییر عوض کنید، چون اغلب تغییر مسبب برخی از مثبت‌ترین چیزها در زندگی ما می‌باشد.

نهر خشک شده

ممکن است ما زندگی خود را همین‌طور که هست دوست داشته باشیم، اما اگر خدا تصمیم بگیرد که الان زمان تغییر است، چه؟ و اگر ما را به مسیری هدایت کند که ظاهراً به خوبی آنچه باید ترکش کنیم نباشد چه؟ این برای ایلینا اتفاق افتاد، اما هیچ اشاره‌ای نشده که او آن را دوست نداشت یا شکایتی در موردش کرده باشد.

ایلیا در ایام یک قحطی سخت زندگی می‌کرد، اما خدا به طرز معجزه‌آسایی از او مراقبت کرد. او کنار یک نهر آب زندگی می‌کرد و کلاغ‌ها برای او هر روز خوراک می‌آوردند. اما ناگهان آن نهر خشکید (اول پادشاهان ۱۷: ۷ را ببینید). خدا به ایلیا گفت به شهر دیگری برو، جایی که بیوه زنی از او مراقبت خواهد کرد. وقتی او به آن شهر رسید، فهمید که آن زن آخرین وعده‌ی خوراکی خود را داشت و مقرر بود که خودش و پسرش آن را بخورند و بمیرند. وضعیت ناراحت‌کننده‌ای بود، اگر از من بپرسید، و قطعاً هیچ کس از چنین وضعی هیجان‌زده نمی‌شود، اما همانطور که گفتم، هیچ اشاره‌ای به شکایت از جانب ایلیا نیست. او به بیوه زن گفت اگر اول به او خوراک دهد، آذوقه‌ی غذایی او در طی خشکسالی تمام نخواهد شد. بیوه زن کاری که نبی گفت را انجام داد، و البته که آذوقه‌اش تکثیر یافت (اول پادشاهان ۱۷: ۸-۱۶ را ببینید).

این تغییر در زندگی ایلیا ضرورتاً تغییری نبود که فایده‌ای صرفاً برای ایلیا داشته باشد، اما برای آن بیوه زن مفید بود. بارها در زندگی من پیش آمده است، و همینطور در زندگی شما نیز پیش خواهد آمد، که خدا تغییری در زندگی ما به وجود می‌آورد تا به این وسیله به شخصی دیگر کمک کند. در نگاه اول، به نظر می‌رسد ما بهره‌ای از این تغییر نبرده‌ایم یا در زندگی چند قدم به عقب رفته‌ایم، اما خدا از ما در مقام منادی تغییر در زندگی کسی دیگر استفاده می‌کند. وقتی ما مأموریت خود را تمام کردیم، می‌توانیم اعتماد کنیم که خدا ما را به جایی بهتر از آنجایی که ترکش کردیم، ارتقا خواهد داد.

من کاملاً مطمئن هستم که عیسی زمانی را که پیش از آمدنش به زمین، در آسمان و در نزد پدرش بود را بیش‌تر دوست می‌داشت از زمانی که به زمین آمد تا جریمه گناهان ما را پرداخت کند و روی صلیب برود و رنج بکشد و برای ما بمیرد. با این وجود، او با کمال میل و خوشحالی این مأموریت را پذیرفت به خاطر حاصل نیکویی که این کار او برای دیگران داشت. اگر می‌خواهیم توسط خدا به کار گرفته شویم، ضروری است که گاه به گاه تغییراتی را پشت سر بگذاریم.

اگر نهر شما خشک می‌شود، بیش از حد نگران نباشید. می‌توانم به شما اطمینان بدهم که خدا نقشه‌ی جدیدی دارد. برای نمونه، اگر کسی شغلش را غیر منتظره به خاطر صرفه جویی در هزینه‌های شرکت از دست می‌دهد، ممکن است از این تغییری که بر او تحمیل شده است، بترسد. این قابل فهم است، ولی

ادامه دادن به اعتماد کردن به خدا، در طی این فصل تغییر، یکی از کلیدهایی است که منجر می‌شود تا این تغییر سبب پیشرفت و ترقی او گردد. اعتماد کردن به خدا در هر وضع و هر فصلی، جزء اصلی یادگیری فن زیستن با آرامش، شادی و پیروزی است.

صبر در طوفان

بیش از سی سال پیش، من خدمت در کلیسای محلی را ترک کردم تا آنچه را که ایمان داشتم هدایت خداست دنبال کنم. من فرصت خدمت خوبی در کلیسا داشتم، اما حس می‌کردم که در موقعیتی متفاوت، فرصت‌های بیش‌تر خواهم داشت. برای مدتی به‌نظر می‌آمد تغییری که ایجاد کرده‌ام به خوبی فرصتی که رها کرده بودم نیست. درحقیقت به‌نظر می‌آمد من عوض پیشرفت، پس‌رفت داشته‌ام.

در نهایت، اوضاع تغییر پیدا کرد، و ثابت کرد که من حقیقتاً تصمیم درستی گرفته بودم، اما این روند بیش از آن که توقع داشتم، زمان بُرد. اگر شما در دوران یک تغییر هستید، و به‌نظر می‌رسد هیچ چیز درست کار نمی‌کند، فقط صبور باشید و با وفاداری آنچه خدا شما را به انجام دادن آن هدایت می‌کند انجام دهید. شرم‌آور خواهد بود که درست پیش از به آغوش کشیدن موفقیت تسلیم شوید. از این زاویه نگاه کنیم: وقتی هوای بیرون طوفانی است، ما اغلب مجبوریم داخل بمانیم و پیش از این که به برنامه خود ادامه دهیم کاری جزء صبر کردن نمی‌توانیم انجام دهیم.

بعضی از تغییرات در زندگی ما مثل طوفان به‌نظر می‌رسند. آنها ناگهانی و غیر منتظره هستند و ممکن است مانع انجام نقشه‌های ما بشوند. همه‌ی طوفان‌ها قابل پیش‌بینی توسط سیستم‌های هواشناسی نیستند! طی دوران تغییر، احساسات زبانه می‌کشند، و ما لازم است قبل از هر تصمیم‌گیری، صبر کنیم تا

آنها فروکش کنند. فکر نمی‌کنم تصمیم‌گیری در زمانی که احساسات دچار نوسان هستند، حکیمانه باشد. ما برای سازگاری با تغییر به زمان احتیاج داریم، زمان برای فکر کردن، و

زمان برای شنیدن از خدا. پیش از اینکه در فصل تغییرات، تصمیم بزرگی بگیرید، جداً توصیه می‌کنم که کمی صبر کنید. به خودتان فرصت دهید تا به شیوه‌ی

پیش از اینکه در فصل تغییرات، تصمیم بزرگی بگیرید، جداً توصیه می‌کنم کمی صبر کنید.

جدید انجام کارها، یا مسؤولیت جدید، یا به انسان‌های جدید در زندگی‌تان عادت کنید. وقتی شما منتظر هستید، ذهن خود را در مسیر مثبت قرار دهید. باور کنید که چیزهای خوب اتفاق خواهند افتاد، و نگرش خوب را حفظ کنید!

به نظر می‌رسد اگر فقط کمی فرصت بدهیم هر چیزی در زندگی ما جای خودش را پیدا کرده و مستقر می‌شود. به یاد دارم وقتی چند نفر از رهبران کلیدی سازمان خدماتی ما خواستند تغییری ایجاد کنند و من بابت آن اصلاً خوشحال نبودم، اما تصمیم گرفتم به خاطر احترام به آنها، با تصمیم‌شان همراه شوم. واقعاً آن تغییر را برای مدتی طولانی دوست نداشتم، و گاهی مجبور بودم در برابر احساسات منفی و انتقادی‌ای که در درونم به وجود می‌آمدند، و می‌دانستم که خدا آنها را تائید نمی‌کند، مقاومت کنم. چند ماه زمان بُرد و بالاخره این تغییر برای من کاملاً جا افتاد. می‌توانستم بر مبنای احساساتم عمل کنم و صرفاً چون این تغییر را نمی‌پسندیدم می‌توانستم بر عدم انجام دادن آن اصرار ورزم و من کاملاً اختیار این کار را داشتم. اما خوب می‌دانستم که این راه درستی نبود، پس صبر کردم! طوفانِ درون من پایان یافت، و همه چیز بار دیگر آرامی گرفت. این تغییرات خیلی خوب از آب درآمد، و در آخر من از اینکه مشورت همکارانم را پذیرفته بودم، خوشحال بودم.

شاید شما تغییری در کارت‌تان که نمی‌توانید مانعش شوید، یا در شرایطتان یا در یکی از اطرافیان‌تان را دوست نداشته باشید. اما اگر تصمیم بگیرید که بهترین بهره را از آن داشته باشید، شما هم در نهایت متوجه می‌شوید که موقعیت جدید در کل بهتر از قبلی است.

این اواخر موهایم را کوتاه‌تر از همیشه کردم، و اول آن را دوست نداشتم، اما الان عاشقش هستم. فکر می‌کنم مرا جوان‌تر می‌کند، و رسیدگی به آن ساده‌تر است! دیو برای چهل سال سیبیل داشت، و یک روز در حالی که آن را تراشیده بود از حمام بیرون آمد. برای من مثل این بود که لبش گم شده بود، و برای مدتی طولانی آن را دوست نداشتم. اما الان دوست دارم و فکر می‌کنم اینطور جوان‌تر به نظر می‌رسد، و دیگر نمی‌خواهم مثل قبل بشود. نکته‌ای که سعی دارم بگویم این است که لازم است به هر چیزی وقت بدهیم، و وقتی این کار را کردیم، اغلب اوقات آن را خواهیم پذیرفت و خودمان را با آن وفق خواهیم داد و عملاً تغییرات زندگی را دوست خواهیم داشت.

من حقیقتاً می‌خواهم تغییر کنم

همه در فکر تغییر دادن دنیا هستند، اما هیچ کس در فکر تغییر خویش نیست.

لئو تولستوی

چیزهای زیادی در زندگی وجود دارد که ما می‌خواهیم عوض شود، و اگر خدا تصمیم بگیرد آنها را تغییر بدهد بسیار خوشحال خواهیم شد. اما اگر خودمان آن کسی باشیم که نیاز به تغییر دارد چه؟

من سال‌ها را با این فکر هدر دادم که اگر شرایط من یا اطرافیان من تغییر کنند، آن وقت من می‌توانم شادتر شوم. من تلاش می‌کردم آنها را تغییر دهم، در دعا از خدا می‌خواستم آنها را تغییر دهد، بعد دریافتم که خدا می‌خواهد مرا تغییر دهد. تا آن زمان نفهمیده بودم که خودم به تغییر نیاز دارم، و مشکل شاد نبودن و نداشتن حس رضایت خاطر در زندگی با تغییر خودم قابل حل بود. وقتی در نهایت صادقانه نگاهی به خودم انداختم، فهمیدم تا وقتی که من با خودم شاد نباشم، هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند مرا شاد کند. من حقیقتاً خودم را دوست نداشتم، اما آن قدر زمان صرف سرزنش کردن دیگران و سایر عوامل برای شاد نبودن خود می‌کردم، که در کل چشمانم بر واقعیت‌ها بسته شده بود.

شیطان دوست دارد ما روی اشتباهات و نقایص دیگران متمرکز شویم، چون در این صورت هرگز نمی‌بینیم که مشکل ما چیست. قضاوت دیگران ما را نسبت به اشتباهات خودمان نابینا می‌کند. درک این حقیقت که وقتی فرصت من روی زمین پایان یابد در حضور خدا خواهم ایستاد و تنها حساب خودم را باید پس بدهم، کمک بزرگی به من کرد (رومیان ۱۴: ۱۲ را ببینید). در آن روز، او در مورد کسی دیگر از من سؤال نخواهد کرد، بلکه فقط در مورد من. بنابراین، به جای اینکه سعی کنم او را درگیر تغییر دادن کسی دیگر یا چیز دیگری کنم، باید تمرکز را روی این بگذارم که اجازه دهم خدا آنچه می‌خواهد را در من انجام دهد.

زمانی که خدا روی رفتارها یا نگرش‌هایی که مورد تأیید او نیستند کار می‌کند، ممکن است برای ما خیلی گیج کننده باشد. کلام خدا به این فرآیند

به‌عنوان "الزام" اشاره می‌کند، و این کار روح‌القدس است. ما ممکن است احساس کنیم که "چیزی اشتباه است"، ولی نفهمیم چه چیزی. به‌شدت توصیه می‌کنم به جای سعی و تلاش برای یافتن آن مورد، به خدا اعتماد کنید! هرچه بیش‌تر در قلمرو ذهن زندگی کنیم، کم‌تر قادر هستیم که آنچه را که خدا می‌خواهد به ما نشان دهد، تشخیص دهیم و درست درک کنیم.

برای مثال، من با دیو درمورد چیزی بحث می‌کنم، و گرچه در روح احساس ناآرامی می‌کنم، اما به‌هیچ وجه متوجه نیستم که این روح‌القدس است که سعی می‌کند مرا برای رفتار اشتباه ملزم کند، چون من کاملاً معتقدم که عقیده‌ی من درست است و عقیده‌ی دیو اشتباه.

تا وقتی که یاد بگیریم به سرعت، هدف بروز احساساتی از این دست را تشخیص دهیم، ممکن است این تأخیر منتج به این شود که در برابر کار روح‌القدس مقاومت کنیم و از کرده‌ی خود نیز بی‌خبر باشیم. اما وقتی که به خدا اعتماد می‌کنیم تا حقیقت را به ما نشان دهد، حقیقت را خواهیم شناخت، و حقیقت ما را آزاد خواهد کرد. من ایمان دارم بسیار حکیمانه است که مرتب دعا کنیم که در هیچ ناحیه زندگی فریب نخوریم، و خداوند ما را تغییر بدهد و به صورت عیسی مسیح تبدیل کند (رومان ۸: ۲۹-۳۰ را ببینید).

آیا شما می‌خواهید تغییر کنید؟

من به تقدیر باور دارم، اما معتقد نیستم که سرنوشت چیزی است که به‌طور خودکار و خودبه‌خودی رقم می‌خورد، و کاملاً توسط خدا کنترل می‌شود، و ما هیچ کاری درموردش نمی‌توانیم انجام دهیم. خدا برای هرکدام از ما مأموریتی دارد، اما پیش از اینکه خدا بتواند ما را به شیوه‌ای که خود می‌خواهد بکار گیرد، ما باید تغییر کنیم. من بابت دعوت خدا برای تعلیم دادن کلامش خیلی هیجان‌زده بودم، اما در ابتدا فکر نمی‌کردم که او پیش از اینکه بتواند از طریق من کار کند، در من باید کار کند.

خدا برای هرکدام ما نقشه‌ای نیکو دارد، اما بارها ما از مسیر خارج می‌شویم و وارد مسیر اشتباه می‌شویم. خوشبختانه، با کمک خدا، همیشه می‌توانیم مسیرمان را دوباره تصحیح کنیم. حتی ممکن است ببینیم که اشتباه ما بعد از پیروی ما از راهنمایی خدا به برکت تبدیل می‌شود. دو مرد در کتاب مقدس که در مسیر اشتباه پیش می‌رفتند یعقوب و پولس بودند. و چون خدا در زندگی آنها کار کرد، هر دو تغییر کردند، و گرچه هر دو اشتباهات جدی انجام دادند، در نهایت زندگی هر دو بسیار شگفت‌انگیز گردید.

یعقوب یک کلاهبردار و نیرنگ‌باز بود و یک مرد بزرگ خدا شد (پیدایش ۳۲: ۲۲-۲۸ را ببینید)، و پولس جفا‌کننده‌ی مسیحیان بود و تبدیل به یکی بزرگ‌ترین رسولان شد (اعمال رسولان ۷: ۵۸؛ ۸: ۱-۳؛ ۹: ۱، ۴، ۱۷، ۲۲ را ببینید). هیچ وقت برای تغییر دیر نیست و شاهد تحقق تقدیرتان باشید.

در بیش‌تر مواقع، برای اینکه در شرایط ما تغییری ایجاد شود، باید اول خواهان تغییر خودمان باشیم. یعقوب و پولس نه تنها تغییر شرایط خود را تجربه کردند، بلکه پذیرای تغییراتی شدند که باید

هیچ وقت برای تغییر دیر نیست و شاهد تحقق تقدیرتان باشید.

در خودشان صورت می‌گرفت. می‌خواهم توصیه کنم اگر شما از مسیر زندگی خودتان شاد نیستید، پیش از اینکه از خدا بخواهید زندگی شما را عوض کند، درخواست کنید که او آنچه می‌بایست در شما تغییر کند، را تغییر دهد. بیایید تبدیل شویم به کسی که خدا از ما می‌خواهد، و خیلی زود آنچه او می‌خواهد انجام دهیم را انجام خواهیم داد و صاحب آنچه او می‌خواهد خواهیم شد. تبدیل شدن به صورت مسیح می‌تواند مسیری طولانی و دردناک باشد، اما اگر در آن حین که روح‌القدس در ما کار می‌کند، ما با روح‌القدس همکاری کنیم این مسیر می‌تواند هموارتر و کوتاه‌تر هم باشد و در نتیجه راحت‌تر و پرسرعت‌تر پیموده شود.

گاهی در مسیرتان، بنظر می‌رسد که شما تنها کسی هستید که نیاز به تغییر دارد. برای من مخصوصاً خیلی سخت بود وقتی فهمیدم تنها کسی که خدا می‌خواهد رویش کار کند من هستم. یک بار وقتی در این مورد به خدا شکایت می‌کردم، او در گوشم چنین زمزمه کرد: "جویس، تو چیزهای زیادی از من درخواست کرده‌ای؛ آیا حقیقتاً آنها را می‌خواهی یا نه؟" البته، خدا می‌خواهد برای همه عمل کند، یا حداقل تلاش می‌کند، اما همه‌ی ما گوش شنوا و آغوشی باز برای پذیرش آن تغییری که او می‌خواهد در ما عملی کند، نداریم. من می‌خواهم شما را تشویق کنم که بیش از حد به آنچه خدا در زندگی دیگری کرده یا نکرده اهمیت ندهید، بلکه پذیرای کاری باشید که در حال انجام دادن در زندگی شماست. اگر خدا در این مقطع زمانی در شما عمل می‌کند، به‌نظر می‌رسد شما دیگر آن آدم سابق نیستید ولی هنوز هم آن کسی که باید بشوید نیستید، در نتیجه ممکن است خود را درمانده و بیچاره به حساب آورید! بدون کمک خدا نمی‌توانید نه به عقب و نه به جلو بروید، و به‌نظر می‌رسد که او در حال چرت زدن است. این زمانی است که نباید تسلیم شوید - به اعتماد کردن به خدا ادامه دهید! اعتماد به خدا فقط برای یک بار و به‌مدت پنج ثانیه نیست، بلکه سفری است که هر روز باید

در آن قدم برداریم. خداوند ما را به تدریج عوض می‌کند. و اغلب ما متوجه این تغییرات نمی‌شویم تا وقتی که به عقب برگردیم و دوره‌ای طولانی را مدنظر قرار دهیم، آن وقت به درستی تفاوت با گذشته را مشاهده می‌کنیم. بارها گفته‌ام: «من در جایی که باید باشم نیستم، ولی خدا را شکر در جایی که قبلاً بودم هم نیستم!» بعد از اینکه توسط پدرم مورد آزار قرار گرفته بودم، اختلال بسیار جدی شخصیتی داشتم، و حتی وقتی که آن را پذیرفتم و خواستم تغییر کنم خیلی زمان بُرد. اگر پیشرفت شما آرام به نظر می‌رسد، دلسرد نشوید؛ فقط باور کنید که خدا می‌داند چه کار می‌کند، و زمانی که در حال تغییر هستید لذت ببرید. بخاطر داشته باشید - خود را درمانده احساس کردن، تغییر را سریع‌تر نمی‌کند!

در طی مسیر بلوغ روحانی، نیاز داریم که به زمان‌بندی خدا و راه‌های او اعتماد کنیم، حتی اگر آنها انتخاب‌های ما نباشند. اما بعد از سال‌ها، وقتی به گذشته نگاه کنید، می‌بینید که کارهای خدا عالی بوده‌اند!

تبدیل شدن به شباهت مسیح بزرگ‌ترین تبدیل است، و فصول زیادی از زندگی ما را در برمی‌گیرد، اما هرکدام در زمان خودش حقیقتاً زیبا هستند. خدا برای هرکدام از ما برنامه‌ای مخصوص طراحی کرده است. بنابراین از هر مرحله لذت ببرید، از خدا لذت ببرید، و در این مسیر از خودتان لذت ببرید!

تبدیل شدن به شباهت مسیح بزرگ‌ترین تبدیل است.

فراگیری انجام دادن کارهای متفاوت

وقتی به تغییرات عجیبی که خدا طی سال‌ها در من انجام داده است فکر می‌کنم، می‌بینم برای هرکدام لازم بود که یاد بگیرم متفاوت فکر کنم یا چطور به شرایط عکس‌العملی متفاوت از قبل نشان دهم.

برای مثال، من خیلی خودخواه بودم، اما یک بار خدا عمق خودخواهی مرا و اینکه باعث چه مشکلاتی در زندگی من می‌شود را به من نشان داد، و قلباً می‌خواستم تغییر بیابم. اما خودخواهی به آرامی و با درد می‌میرد. مدت طولانی‌ای زمان بُرد تا عمق خودخواهی‌ام را ببینم و مدتی طولانی‌تر تا یاد بگیرم زمانی که اوضاع طبق خواست من نیست، شاد باشم و طرز برخورد خوبی نشان دهم. هرچه بیش‌تر از اعتماد به خدا یاد می‌گیرم این کار ساده‌تر می‌شود ولی این اتفاق یک شبه پیش نمی‌آید!

من یاد گرفتم که برای لذت بردن از آرامش، باید خودم را با مردم و دنیای اطرافم وفق دهم، به عوض اینکه توقع داشته باشم آنها خودشان را بامن تطبیق دهند (رومیان ۱۲: ۱۶ را ببینید). برای من چند سال طول کشید تا کاملاً بفهمم

داشتن آرامش بهتر از این است که همیشه راه خودم را در پیش بگیرم. آرامش یکی از ارزشمندترین چیزهایی است که می‌توانیم داشته باشیم، و ارزش بسیار بالایی برایش قائل باشیم. به دست آوردن آرامش تا چه حد برای شما مهم است و آیا آماده‌اید هر تغییری را که لازم باشد برای داشتن آن انجام دهید؟

همچنین من یادگرفتم که در کل بیش از اندازه به محق و درست بودن اهمیت داده می‌شود، و اگر در خصوص موضوعی با کسی مخالفتی دارم، و مجبور باشم در راه اثبات محق بودن خود، آرامشم را دست بدهم، اثبات درست بودن به هیچ‌وجه ارزش از دست دادن آرامش را ندارد. ما می‌توانیم به خدا اعتماد کنیم که اگر لازم باشد، محق بودن ما را ثابت کند، و اگر لازم نیست، ما می‌توانیم انتخاب کنیم که در هر صورت قانع باشیم و با وضع موجود کنار بیاییم.

فرآیند یادگیری پایان ناپذیر است. ما در تمام طول زندگی در عرصه‌های زیادی به یادگیری ادامه می‌دهیم، و یادگیری پیروی از راه‌های خدا نیز از این قاعده مستثنا نیست. من هنوز هر روز درباره‌ی ارتباط با او یاد می‌گیرم، و مطمئن هستم شما هم همینطور.

فرآیند تغییر

وقتی تصمیم می‌گیریم که تغییر کنیم و می‌خواهیم به روح‌القدس اجازه دهیم در زندگی ما کار کند، درس مهمی هست که باید یاد بگیریم: ما نمی‌توانیم خودمان را تغییر دهیم، و تغییر راستین نیاز به اعتماد به خدا دارد که او آنچه نیاز هست را در ما انجام دهد. بیشتر ما به جدیت تلاش می‌کنیم و در نهایت سرخورده و مأیوس می‌شویم، چون سعی می‌کنیم تغییر کنیم و شکست می‌خوریم. کمی پیشرفت می‌کنیم، اما دوباره به عادات قدیمی برمی‌گردیم. پس تصمیم می‌گیریم سخت‌تر تلاش کنیم، یا نقشه‌ها و قواعد جدید برای تغییر کردن ایجاد می‌کنیم، اما همچنان موفق نمی‌شویم.

اگر می‌خواهیم تغییر کنیم و سعی می‌کنیم تغییر کنیم، پس چرا نمی‌توانیم عوض شویم؟ چرا نمی‌توانیم انجام کاری را که نمی‌خواهیم انجام دهیم، متوقف کنیم؟ به عنوان نمونه، اگر می‌دانم که بدون فکر کردن صحبت می‌کنم و این موضوع مشکلات زیادی در روابط من ایجاد می‌کند، در نتیجه می‌خواهم این رفتار را در خودم تغییر دهم، اما چرا نمی‌توانم این کار را بکنم؟ پاسخ ساده است: ما بدون خدا موفق نمی‌شویم. او می‌خواهد در هر کاری که می‌کنیم از او کمک درخواست کنیم و کمک او را دریافت کنیم. تنها خدا می‌تواند حقیقتاً ما را تغییر دهد، چون این کاری در باطن ما است.

اگر واقعاً سخت تلاش کنیم تا ساکت بمانیم و با حرف نادرست باعث درگیری نشویم، برای مدتی موفق خواهیم شد، اما یک لحظه که مراقب نباشیم دوباره مشکل، خودش را نشان خواهد داد. اما اگر ما یاد بگیریم به خدا اعتماد کنیم که در تمام روابطمان با دیگران به ما کمک کند، کمک خواهیم دید که او ما را تغییر می‌دهد. یک روز می‌فهمیم که مشکل قدیمی دیگر مشکل نیست و ما کاری جز سپاسگزاری از خدا نمی‌توانیم انجام دهیم، چون می‌دانیم که این تغییر کار او بوده است. تنها آن کسانی که در مسیح می‌مانند تغییر حقیقی را تجربه خواهند کرد! نقشه‌ی خدا این است: «اگر در من بمانید و من در شما، میوه‌ی بسیار خواهید آورد؛ جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد.» (یوحنا ۱۵: ۵ را ببینید).

این طبیعت انسانی ماست که همواره در پی این است که کارها را خودش انجام دهد تا ما بتوانیم به خودمان افتخار کنیم، اما خدا می‌خواهد در همه چیز به او اعتماد کنیم و بعد به‌خاطر تمام کارهایی که کرده است از او تشکر کنیم. آیا شما با خودتان در کشمکش هستید؟ آیا سعی می‌کنید چیزی را در خودتان، که دوست ندارید یا می‌دانید موافق اراده خدا نیست، تغییر دهید؟ ممکن است نگران باشید یا تلاش می‌کنید نگران نباشید، ممکن است از کسانی عصبانی باشید یا سعی می‌کنید آنها را ببخشید. می‌تواند هزاران چیز متفاوت باشد، اما یک چیز باید یاد بگیریم که ما نمی‌توانیم فقط با تلاش کردن تغییر کنیم؛ ما به کمک خدا نیاز داریم. خوشبختانه، می‌توانیم دعا کنیم و اطمینان و اعتمادمان را بر او بگذاریم تا خداوند آنچه لازم است که در ما انجام شود را، انجام دهد. هر کوششی که انجام می‌دهیم زمانی نتیجه خواهد داد که به خدا تکیه کنیم، نه جدا از او. ساده به نظر می‌رسد، اما یکی از دشوارترین مطالب برای یادگیری است، چون نفس انسان به‌شدت خواهان استقلال است. اگر می‌خواهیم موفقیت حقیقی را بدست آوریم، باید استقلال خود را با وابستگی به مسیح مبادله کنیم. تکیه کردن را فراموش کنید! اعتماد کردن فراموش کنید!

پولس رسول در رومیان ۷: ۱۵-۲۵ می‌گوید که او تلاش کرد و شکست خورد تا یاد گرفت که فقط خدا می‌تواند او را نجات دهد و او این کار را توسط مسیح انجام می‌دهد. بعد از کشمکشی که پولس با خودش داشت، وقتی تلاش می‌کرد که کار درست را انجام دهد و شکست می‌خورد، می‌گوید:

ما باید استقلال خود را با وابستگی به مسیح مبادله کنیم.

آه که چه شخص نگونبختی هستم! کیست که مرا از این پیکر مرگ رهایی بخشد؟ خدا را سپاس! توسط خداوند ما عیسی مسیح ...

رومیان ۷: ۲۴-۲۵

از لحن و نقطه‌گذاری این آیه روشن است که پولس کاملاً یقین دارد که بالاخره جواب درست را پیدا کرده بود. تنها خدا می‌توانست آنچه می‌بایست در او انجام شود را انجام دهد، و تنها خدا می‌تواند آنچه می‌بایست در ما انجام شود را انجام دهد!

بطلبید و دریافت کنید

اگر می‌خواهید تغییر کنید، خدا می‌بیند و خشنود می‌شود! حالا قدم بعدی اعتماد کردن به او است تا آنچه نیاز است انجام شود و به شما قدرتی را که برای تغییر نیاز دارید بدهد. اغلب، وقتی ما می‌خواهیم تغییر کنیم، برای این کار تلاش می‌کنیم و کاملاً خدا را از این فرآیند کنار می‌گذاریم. این روش نتیجه نمی‌دهد! این برای پولس رسول نتیجه نداد، برای ما هم نخواهد داد. در انتها ما باید به خدا اعتماد کنیم تا اراده‌اش را در ما عملی کند، به جای اینکه بخواهیم با تلاش خودمان آن را انجام دهیم.

یعقوب ۴: ۶ می‌گوید که خدا «فیض بیش‌تر و بیش‌تر به ما می‌بخشد [توسط قدرت روح‌القدس برای دوری از گناه و زندگی در اطاعت که نشان دهنده‌ی ایمان و قدرشناسی ما نسبت به نجات دهنده ما است]». فیض لطف خدا و قدرت توانایی‌بخش اوست و بدون جریان دائمی آن در زندگی، ما ناامید و درهم شکسته خواهیم بود. به یاد دارم که وقتی این حقیقت را کشف کردم، چقدر ذوق‌زده کردم. من خیلی سخت تلاش کرده بودم تا آنچه فکر می‌کردم خدا می‌خواهد، باشم اما مدام شکست می‌خوردم و بهم ریخته و ناامید بودم. هزاران بار سعی کردم و شکست خوردم. با خود می‌گفتم تسلیم می‌شوم، اما بعد دوباره عزمم را جزم می‌کردم و تلاش می‌کردم و باز شکست می‌خوردم. اما زمانی که بالاخره یاد گرفتم که فیض خدا قطعه‌ی فراموش شده در نقشه‌های من بوده و اعتماد کردن به او را شروع کردم، پیروزی‌های من آغاز شدند.

مانند سرودی که می‌گوید: «فیض عظیم مسیحا! نجات داده مرا!» اما ما باید از خدا فیضش را برای زندگی‌مان درخواست کنیم. یعقوب ۴: ۲ می‌گوید: «...به دست

نمی‌آورید، از آن رو که درخواست نمی‌کنید.» همین قدر ساده است! درخواست کنید! بخواهید و دریافت کنید «تا شادی‌تان کامل شود.» (یوحنا ۱۶: ۲۴). وقتی من درگیر تغییر بودم، تلاش می‌کردم، اما درخواست نمی‌کردم ... اعتماد نمی‌کردم. معمولاً اعتماد کردن به خدا آن بخش گمشده در تمام شکست‌های ماست. اگر تمام تلاش‌های جسمانی خود را با اعتمادی بیش‌تر به خدا معاوضه کنیم، از نتایج حاصله شگفت‌زده خواهیم شد!

سهم ما چیست؟

ما از کلام خدا این تعلیم را گرفتیم که اگر مرتب به کلام خدا نگاه کنیم، به شباهت مسیح از جلال به جلال تبدیل می‌شویم (دوم قرن‌تین ۳: ۱۸ را ببینید). سهم ما مطالعه‌ی کلام خداست و اعتماد به قدرت آن که می‌تواند ما را تبدیل دهد. کلام را مثل دارو در قلب‌تان نگهدارید و اعتماد کنید که کارش را انجام می‌دهد. یعقوب می‌گوید که کلام خدا قدرت دارد تا جان‌های ما را نجات دهد (یعقوب ۱: ۲۱ را ببینید).

اعتماد به کلام خدا معادل اعتماد به اوست! کلام را فقط برای انجام وظیفه مذهبی روزانه نخوانید، در عوض با احترام به آن نزدیک شوید، و متوجه باشید که پر از قدرت است. آن را مثل خوراک روزانه دریافت کنید، چون ما خوراک را برای قدرت روحانی‌مان نیاز داریم. اعتماد کنید که کاری که باید در شما انجام شود را صورت خواهد داد. همانطور که اعتماد می‌کنیم به دارویی که در نسخه تجویز شده که بدن ما را شفا می‌دهد، می‌توانیم به داروی (قدرت شفا) کلام خدا اعتماد کنیم که جان‌های ما را شفا می‌دهد.

می‌خواهم پیشنهاد کنم که آنچه می‌خوانید را تبدیل به دعای‌تان کنید. برای مثال، اگر تعلیمی درباره اهمیت محبت به دیگران می‌خوانید، فقط آن را نخوانید، بلکه از خدا بخواهید که کمکتان کند تا دیگران را دوست بدارید. اگر درباره‌ی اهمیت بخشیدن دشمنان می‌خوانید، آن را به دعا تبدیل کنید. از خدا بخواهید همیشه به شما کمک کند که در بخشیدن سریع و در شفقت سخاوتمند باشید. به این شکل، نه تنها کلام را می‌خوانیم بلکه از خدا می‌خواهیم که در زندگی‌هایمان به آن جامه‌ی عمل بپوشاند. همیشه به یاد آورید که قدرتمندترین کاری که می‌توانیم انجام دهیم، تکیه کردن، وابسته بودن و قرار دادن اعتمادمان بر خداست!

اعتماد به خدا برای تغییر افراد

یاد بگیر برای آدمها در هر جا که هستند ارزش قائل شوی، نه در جایی که تو دوست داری آنها باشند.

جان ماکسول

فکر کنم یکی از ساده‌ترین کارهای دنیا برای انسان‌ها این است که اشتباهات همدیگر را پیدا کنند، اما در عین حال این کار ناراحت کننده‌ترین کار هم هست! همه ما معایبی داریم، اما آنقدر به دنبال تغییر دادن مردم هستیم، که نسبت به تغییراتی که خودمان نیاز داریم، نابینا می‌شویم.

تنها خدا می‌تواند به‌طور حقیقی و مؤثر مردم را تغییر دهد، چون تغییر کاری است که باید از درون به بیرون انجام شود. قلب باید تغییر کند تا رفتارهای شخص عوض شود و فقط خدا می‌تواند به ما قلبی جدید بدهد. در حزقیال ۳۶: ۲۶ خدا می‌گوید: "دلی تازه به شما خواهم بخشید و روحی تازه در اندرون‌تان خواهم نهاد و دل سنگی را از پیکر شما به در آورده دلی گوشتین به شما خواهم داد." یعنی خدا قلب خود و روح خود را به ما می‌دهد، و قلب سنگ و سخت ما را با قلبی حساس به اراده و لمس خودش، جایگزین می‌کند. بدون چنین تغییری، امیدی نیست که مردم به‌راستی همدیگر را محبت کنند و کنار هم در آرامش باشند.

ممکن است کسی در زندگی شما باشد که دوست دارید تغییر کردن او را ببینید. این شخص ممکن است همسر، فرزند، والدین، یکی از بستگان یا دوستان یا همکاران باشد. مردم تغییر نخواهند کرد مگر اینکه خودشان بخواهند، پس اولین قدم این است که برای آنها دعا کنیم، از خدا بخواهیم که به آنها تمایل روبرو شدن با نقاط ضعف رفتاری‌شان و نیز اشتیاق به تغییر بدهد. تنها کاری که می‌توانید بعد از این انجام دهید این است که نمونه‌ی خوبی برای آنها باشید و بر رفتارهای خوب آنها تمرکز کنید نه بر رفتارهایی که دوست ندارید.

با فروتنی دعا کنید

دعا برای تغییر دیگران باید با فروتنی کامل انجام شود، وگرنه ما هم در همان دامی می‌افتیم که فکر می‌کنیم دیگران هستند. اول قرن‌تیان ۱۰: ۱۲ می‌گوید: "پس آن که گمان می‌کند استوار [محفوظ از وسوسه، بیش از حد مطمئن به نفس و متکی بر عدالت شخصی] است، به هوش باشد که نیفتد [در گناه و محکومیت]". "من معمولاً اینطور دعا می‌کنم:

"پدر، از تو می‌خواهم ——— را تغییر دهی اگر براستی او نیاز به تغییر دارد. اگر نه، پس قلب من را تغییر بده و بگذار من اشتباه خودم را درمورد عملکرد او ببینم. همچنین خواهش می‌کنم من را در قسمت‌هایی که نیاز به تغییر دارم عوض کنی. آمین!"

چیزهای زیادی وجود دارند که می‌دانیم گناه‌آلود هستند چون کلام خدا در مورد آن‌ها به وضوح گفته، اما چیزهای زیاد دیگری هم در مورد مردم هستند که بی‌دلیل دوست نداریم. وقتی مردم مثل ما نیستند، یا نظراتی متفاوت از ما دارند، ساده است که در آنها خطایی پیدا کنیم، اما عاقلانه است گنجایش خود را وسعت دهیم و یاد بگیریم که هر شخصی ارزشمند است اگر ما فقط آن ارزش را در او جستجو کنیم.

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های ما در زندگی معمولاً افرادی خاص و چیزهایی درباره آنهاست که ما دوست نداریم! ما می‌خواهیم آنها به خاطر منافع ما عوض شوند، و به ندرت متوجه می‌شویم که چقدر رفتار ما خودخواهانه است — حداقل من اینطور بودم. غرق در غرور خود، مطمئن هستیم که روش‌های زندگی و عملکرد ما درست است و تمام مردم دنیا باید به روش ما عمل کنند. این دقیقاً همان رفتاری است که باعث طلاق و شکست بسیاری از روابط در خانواده‌ها و زندگی‌ها می‌شود.

اولین قدم ما به سمت فروتنی تشخیص دادن این واقعیت است که احتمال دارد ما بیش‌تر از مردمی که آنها را قضاوت می‌کنیم، در اشتباه باشیم. اما، ما اشتباهات خودمان را نمی‌بینیم، تا حدی به این علت که ما خیلی گرفتار اشتباهاتی که در دیگران کشف کرده‌ایم هستیم. همچنین ما وقتی رفتار مناسبی نداریم، برای خودمان عذر و بهانه می‌آوریم، اما چنین لطفی را نسبت به دیگران نداریم.

یکی از بزرگ‌ترین شوک‌های زندگی من وقتی بود که خداوند مرا را به خودم معرفی کرد! من مشغول دعا برای تغییر دیو بودم که روزی خدا دعای من را قطع

یکی از بزرگ‌ترین شوک‌های زندگی من وقتی بود که خدا من را به من معرفی کرد!

کرد. می‌توانید تصور کنید که — من سعی می‌کردم دعا کنم و خدا من را متوقف کرد! حالا که در مورد آن فکر می‌کنم، از حماقتم خجالت می‌کشم، اما آن زمان خیلی نادان

بودم. خدا زمانی که برای دیو دعا می‌کردم مرا متوقف کرد و به من گفت در رابطه‌ی ما، مشکل دیو نیست — بلکه خود من. من شوکه شدم! در طول سه روز بعدی خدا به من نشان داد که زندگی با من شبیه چیست. خدا به من نشان داد چقدر خودخواه و در پی کنترل همه بوده‌ام، کنار آمدن با من چقدر سخت بود، و من فقط وقتی می‌توانستم شاد باشم که همه چیز طبق خواست من بود. اغلب آن سه روز را گریه کردم، اما این شروع تغییرات سالم در زندگی من بود.

قدرت ترحم

رحمت همیشه بر داوری پیروز می‌شود (یعقوب ۲: ۱۳ را ببینید). به کلامی دیگر، رحم کردن بزرگ‌تر از حکم کردن است. شک دارم کسی از ما بتواند به دیگران بیش‌تر رحمت نشان دهد، مگر اینکه عمق ضعف و اشتباهات خودش را درک کرده باشد. وقتی ما دریابیم که خدا هر روز چه میزان رحمت به ما نشان می‌دهد، آن وقت می‌توانیم با سخاوت به دیگران رحمت نشان دهیم. اینجا داستانی در مورد یک پادشاه هست که رحمت را نمی‌شناخت و یک باغبان که می‌شناخت:

پادشاهی باغ وسیعی داشت. او انواع درختان میوه آنجا کاشته بود و روزی برای نگهداری از درختان میوه، یک باغبان ماهر استخدام کرد.

هر روز، باغبان میوه‌های رسیده و آبدار را از درختان گوناگون می‌چید و در یک سبد جمع می‌کرد. هر روز صبح وقتی دادگاه سلطنتی جلسه داشت، باغبان میوه‌ها را به پادشاه می‌داد.

یک روز، باغبان کمی گیلاس جمع کرد و پیش پادشاه برد. پادشاه در وضعیت خوبی نبود. وقتی او یک گیلاس را برای خوردن انتخاب کرد، آن ترش از آب درآمد. پس عصبانیتش را سر باغبان خالی کرد. با عصبانیت یک گیلاس را به سمت باغبان پرت کرد. آن گیلاس به پیشانی‌اش خورد، اما باغبان گفت: "خدا رحیم است!"

پادشاه پرسید: «تو الان باید جریحه‌دار و عصبانی باشی اما می‌گویی، خدا رحیم است، چرا؟»

باغبان گفت: "اعلیحضرت، من رفتم برای امروز شما آناناس بیاورم، اما نظرم را عوض کردم. اگر شما آناناس را به سمت من پرت می‌کردید به سختی آسیب می‌دیدم. خدا با عوض کردن فکرم به من رحم کرد."

باغبان یاد گرفته بود حتی وقتی که اوضاع خوب به نظر نمی‌آید به خدا اعتماد کند. اوضاع می‌تواند بدتر از آنچه هست باشد، و اگر رحم خدا نبود اوضاع بدتر می‌شد!

ما دلیل دیگری برای نشان دادن رحمت به دیگران نمی‌خواهیم، این دلیل کافی است که خدا به ما رحمت نشان داده و می‌دهد. و او از ما توقع دارد آنچه را که سخاوتمندانه به ما بخشیده به دیگران بدهیم. او ما را می‌بخشد و انتظار دارد ما هم ببخشیم، او ما را بدون شرط دوست دارد و انتظار دارد ما هم دیگران را به همین شکل دوست بداریم، او در برابر اشتباهات ما به ما رحم می‌کند و انتظار دارد ما هم به دیگران رحم کنیم. خدا توقع ندارد چیزی را بدهیم که خودمان نداریم، پس او ما را با هر نیکویی تجهیز می‌کند، سپس ما قادر خواهیم بود از زندگی خود لذت ببریم و نماینده‌ای شایسته برای باشیم. تصور می‌کنم پادشاه بی‌رحم مدت طولانی درباره‌ی طرز فکر باغبان با خود اندیشید! وقتی ما به مردم رحمت نشان می‌دهیم، این کار آنها را متعجب می‌کند، مخصوصاً اگر آنها آگاه باشند که (به جای رحمت) مستحق تنبیه شدن هستند. می‌خواهم پیشنهاد کنم چند دقیقه وقت بگذارید و فکر کنید آیا کسی در زندگی شما هست که نیاز هست شما به او رحمت نشان دهید. رحم یک عطیه است. چیزی نیست که به دست آورده باشیم یا سزاوار آن بوده باشیم، اما وقتی ما رحمت را رایگان به دیگران می‌بخشیم، در اثر این کار مردم قدرت محبت خدا را در یک طریق عملی که اغلب منجر به ایجاد تغییر در آنها می‌شود، تجربه می‌کنند. خدا به من و دیو فیض بخشید که پدرم را به خاطر آزار جنسی در کودکی بخشیدیم، و ما در ایام پیری او با رحمت به او رسیدگی کردیم و تا زمان مرگش از او مراقبت کردیم. به یاد دارم که روزی به ما گفت: "بیشتر مردم می‌خواهند مرا به خاطر کارهایی که کرده‌ام بکشند، اما شما همیشه با من مهربان بوده‌اید!" او سه سال پیش از مرگش مسیح را پذیرفت، و من برای این موضوع سپاسگزارم.

خدا از طریق ما رحمتش را به او نشان داد. خدا از طریق همکاری و در همکاری با مردم کار می‌کند، و او می‌خواهد همه‌ی ما را برای این هدف بکار گیرد. مردم گمشده و آسیب‌دیده بی‌شماری در جهان وجود دارند. آنها احتمالاً مذاهب مختلفی را امتحان کرده‌اند و ناامید شده‌اند، اما اگر با عیسی ملاقات کنند، هرگز دیگر آن فرد قبلی نخواهند بود. احتمال دارد که خدا فقط از طریق شما به عنوان یک نمونه بتواند کسی را ملاقات کند. بیایید متعهد شویم آنچه واقعاً عیسی هست را به مردم نشان دهیم، به جای اینکه فقط تلاش کنیم از او به آنها تعریف کنیم. کلمات می‌توانند بی‌ارزش و بی‌قدرت باشند، اگر هیچ عملی آنها را پشتیبانی نکنند. سال‌ها می‌دیدم افراد زیادی سعی می‌کنند با پدرم صحبت کنند تا رفتارشان را تغییر بدهد، چون او بیش‌تر عمرش به مردم توهین کرده بود و دیگران را آزار داده بود، اما آن همه صحبت هیچ اثری نکرد. اما وقتی که رحمت خدا را تجربه کرد، همان صحبت‌ها شروع به نرم کردن قلب او کردند و خدا توانست او را تغییر دهد. بعد از اینکه او عیسی را به‌عنوان نجات‌دهنده پذیرفت و تعمید گرفت، حقیقتاً دگرگون شد. او فقط سه سال دیگر زندگی کرد، اما خدا را شکر می‌کنم که الان در بهشت است.

انتخاب آزاد

خدا مردم را مجبور به انجام کاری برخلاف اراده‌شان نمی‌کند، ما هم نباید کسی را مجبور کنیم. این که سعی کنیم با کسی درباره رفتار اشتباهش که به خودش، به شما، یا دیگران آسیب می‌زند صحبت کنیم، غلط نیست، اما اگر آنها حرف ما را نپذیرند، اصرار ما برای تغییر آنها، وقت هدر دادن است. من تغییرات شگفت‌انگیزی در بعضی افراد دیده‌ام، اما علت این تغییرات این نبوده که من توانستم با آنها برای تغییر صحبت کنم. وقتی ما دعا می‌کنیم، خدا تغییر ایجاد می‌کند!

کلام خدا می‌گوید اگر همسر زنی نجات نیافته باشد، آن زن با رفتارهای خدانشناسانه می‌تواند او را با خدا آشنا کند نه با گفتگو (اول پطرس ۳: ۱). من مطمئن هستم وقتی خانمی تلاش کند تا شوهرش برای تغییر متقاعد شود، شوهر برای تغییر نکردن مصمم‌تر می‌شود! خدا برای متقاعد کردن مردم خیلی بهتر از همه‌ی ما عمل می‌کند.

متعهد شوید به‌جای تلاش برای تغییر مردم، برای آنها دعا کنید، آن وقت نتایج بهتری خواهید دید.

گستاخی

درباره گناه گستاخی به ندرت شنیده‌ایم، اما نیاز داریم بیش‌تر بشنویم. گستاخی از قلب مغرور می‌آید، کسی که گستاخ است تصمیماتی می‌گیرد که حق آن را ندارد و کارهایی می‌کند که اجازه آن را ندارد.

کارمند گستاخ بعید است که ترفیع بگیرد، کودک گستاخ در نهایت موهبت‌هایی را که در اختیار دارد از دست می‌دهد، و یک فرزند گستاخ خدا مجبور خواهد شد قبل از اینکه بطور مؤثر در کار خدا بکار گرفته شود، با این مشکلش برخورد کند. گستاخی یعنی بدون تأیید خدا برای خودمان تصمیم بگیریم.

و اما شما که می‌گویید: "امروزی یا فردا به این یا آن شهر خواهیم رفت و سالی را در آنجا به سر خواهیم برد و به تجارت خواهیم پرداخت و سود فراوان خواهیم کرد." خوب گوش کنید: شما حتی نمی‌دانید فردا چه خواهد شد. زندگی شما چیست؟ همچون بخاری هستید که کوتاه زمانی ظاهر می‌شود و بعد ناپدید می‌گردد.

پس باید چنین بگویید: "اگر خداوند بخواهد، زنده می‌مانیم و چنین و چنان می‌کنیم."

حال آنکه شما با تکبر فخر می‌کنید. هر فخری از این گونه، بد است!

یعقوب ۴: ۱۳-۱۶

انجام کاری بدون تأیید خدا، و دعا و اعتماد بر او برای هدایت، چیزی نیست که مورد تحسین آسمان قرار بگیرد! بلکه نشان‌دهنده‌ی غرور در انگیزه‌های ما است که لازم است با آن برخورد کنیم.

اینکه تصمیم بگیریم کسی نیاز به تغییر دارد و سعی کنیم او را تغییر دهیم گستاخی است. برای همین تأکید می‌کنم که وقتی برای تغییر کسی دعا می‌کنیم این کار را با فروتنی انجام دهیم، و در نظر داشته باشیم که ما هم چیزهای زیادی داریم که باید تغییر کند.

من خوشحال هستم وقتی خدا با من صبور است، اما بارها شده که صبوری او با دیگران را زیر سؤال بردم. ما همیشه نمی‌فهمیم چرا خدا کسی را که با ما درست رفتار نمی‌کند، تغییر نمی‌دهد. به عقیده‌ی پولس، خدا به مردم مهربانی می‌کند و داوری را به تأخیر می‌اندازد تا آنان را به توبه هدایت کند (رومیان ۲: ۴ را ببینید).

اگر خدا می‌تواند رحمت نشان دهد و رفتار بد یک شخص را تحمل کند تا او را به توبه بیاورد، پس ما هم باید همین رفتار را داشته باشیم.

کارفرمایی داشتم که با کارمندانش رفتار مناسبی نداشت. او از سخت‌کوشی آنها قدردانی نمی‌کرد، حقوق مناسب نمی‌داد، هر اشتباه کوچکی را سریع توبیخ می‌کرد، و با ادب نبود. او مسیحی بود و می‌بایست خوش‌نام‌تر از این می‌بود، و من باید اقرار کنم بارها از خدا سؤال کرده‌ام چرا اجازه می‌دهد این مرد این رفتارهای بد را ادامه دهد و جلوی او را نمی‌گیرد. فقط افراد گستاخ خدا را تحت سؤال می‌برند! دعای بهتر این خواهد بود: "خدایا، می‌دانم که می‌خواهی _____ را اصلاح کنی، و من دعا می‌کنم او به تو گوش کند و آنچه درست است را انجام دهد. او مرا رنجانده است، اما می‌دانم رفتار او تو را بیش‌تر ناراحت کرده است. خداوندا برای صبر فوق‌العاده‌ات در برابر ما، سپاسگزارم." متأسفانه آن مرد عوض نشد تا اینکه خدا با او خیلی شدید برخورد کرد. در نتیجه، زندگی‌اش آنطور که امکان داشت به خوبی پیش رفت، کاش به خدا گوش داده بود و از او اطاعت کرده بود. وقتی در این مورد فکر می‌کنم غمگین می‌شوم، و واقعاً آرزو می‌کنم کاش وقت بیش‌تری به دعا کردن برای آن مرد اختصاص می‌دادم و به‌جای ناراحت شدن و فکر کردن به رفتارهای او، برایش دعا می‌کردم. وقتی نزدیکان و اطرافیان شما آنطور که باید زندگی نمی‌کنند و رفتارهای آنها به شما یا دیگران صدمه می‌زند، سرسختانه برای آنها دعا کنید. دعا کنید که آنها پیش از اینکه دیر شود به خدا گوش کنند. این رفتار شفقت‌آمیز خیلی بهتر از قضاوت کردن است! دیتریش بونهوفر* گفته: «با قضاوت کردن دیگران چشمان‌مان را بر بدی‌های خود و بر فیضی که دیگران به همان اندازه‌ی ما مستحق‌اش می‌باشند، می‌بندیم.»

می‌توانیم از آرامش بیش‌تری در زندگی لذت ببریم وقتی به‌جای اینکه سعی در تغییر دیگران داشته باشیم، برای آنها دعا کنیم، و خدا آنچه را که فقط خودش می‌تواند، انجام خواهد داد. وقتی ما منتظر رخ دادن تغییراتی در زندگی‌مان هستیم، بیایید مطمئن باشیم درمورد تمام آنچه خدا از ما خواسته است، امین باقی می‌مانیم. بیایید در دستان خدا نرم و انعطاف‌پذیر باشیم و از او دعوت کنیم ما را ظرفی مناسب برای کارش بسازد!

برخورد با شک

آنچه در ایمان کاشته‌اید را با شک (از خاک) بیرون نیاورید.

الیزابت الیوت

زمانی که شک به سراغ ما نیامده، اعتماد کردن به خدا ساده است، اما این اتفاق پیش می‌آید و ما باید یاد بگیریم چطور با آن برخورد کنیم. آرزوی اینکه هیچ مانعی نباشد هم ساده است، ولی واقع‌بینانه نیست. اگر فقط وسوسه نبود، اگر فقط ترس نبود، اگر فقط شک وجود نداشت! اما آنها وجود دارند، آنها الزاماً مشکل نیستند مگر اینکه ما اجازه بدهیم. خدا به ما می‌گوید ایمان داشته باشیم نه شک، او هرگز نمی‌گوید شک گاه‌گاه پیش نمی‌آید. دلیلی که خداوند به ما می‌گوید شک نکن این است که او می‌داند که شک خواهد آمد و او می‌خواهد ما آماده باشیم تا به سرعت و به درستی با آن برخورد کنیم.

همین اواخر یک برنامه تلویزیونی اجرا می‌کردم که در آن به سؤالات بینندگان در مورد اعتماد جواب می‌دادم. خانمی یک سؤال از طریق وبسایت ما درباره‌ی شک فرستاده بود. او می‌گفت سعی می‌کند به خدا اعتماد کند، می‌خواست که اعتماد کند، ولی نمی‌توانست از شک خلاص شود، و از من می‌پرسید چه کار می‌تواند بکند.

ممکن است شما هم چنین سؤالی داشته باشید؛ چون خودم هم این سؤال را داشته‌ام. حقیقت این است که ما نمی‌توانیم جلوی آمدن شک را بگیریم و شک سعی می‌کند ایمان و اعتماد ما به خدا را بدزد.

می‌توانیم یاد بگیریم که به شک‌هایمان شک کنیم!

اما وقتی شک می‌آید، ما می‌توانیم تصمیم بگیریم روی ما اثر نگذارد. ما می‌توانیم یاد بگیریم که به شک‌هایمان شک کنیم!

وقتی خدا به ما می‌گوید که کاری را انجام ندهیم، او نمی‌گوید هیچ وقت برای انجام آن وسوسه نخواهیم شد یا هیچ وقت احساس نخواهیم کرد که آن کار را دوست داریم یا هرگز لازم نیست در برابر آن مقاومت کنیم. خدا

در حقیقت برخلاف این را می‌گوید. اگر او به ما گفته است "ترس"، این یعنی ما در زندگی در موقعیت‌هایی با ترس روبه‌رو خواهیم شد. اگر می‌گوید در وسوسه نیفتید، این یعنی ما در طول زندگی وسوسه خواهیم شد. اگر می‌گوید شک نکن، این یعنی ما در موقعیت‌هایی با شک روبه‌رو خواهیم شد. شک خواهد آمد، اما لازم نیست به آن اجازه دهیم اعتماد ما را نسبت به وعده‌های خدا متزلزل کند.

یک نمونه‌ی کتاب مقدسی

برای بررسی اینکه چطور شخصی که با خدا ارتباط دارد با شک برخورد می‌کند، ابراهیم بهترین نمونه‌ای است که می‌شناسم. ابراهیم وعده‌ای از خدا دریافت کرد که او و سارا صاحب فرزندی خواهند شد. در حالت طبیعی این امر کاملاً غیرممکن بود، چون هر دوی آنها از سن بچه‌دار شدن گذشته بودند. با توجه به کتاب مقدس، ابراهیم هیچ دلیلی برای امیدواری نداشت، اما او در ایمان امیدوار بود (رومیان ۴: ۱۸ را ببینید).

وقتی او بر بدن ناتوان خود و بر رحم مرده‌ی سارا نظر کرد، در ایمان خود سست نشد (رومیان ۴: ۱۹ را ببینید). بی‌ایمانی و بی‌اعتمادی باعث نشد که او وعده‌ی خدا را زیر سؤال ببرد، بلکه در ایمان استوار شده، خدا را تجلیل نمود (رومیان ۴: ۲۰ را ببینید). از تحقق وعده‌ی خدا با ابراهیم و سارا زمان می‌گذشت و از آنچه آنها در ابتدا فکر می‌کردند طولانی‌تر شد.

فقط می‌توانم تصور کنم که چطور شک سعی کرده است این افرادی را که در کلام می‌خوانیم، از قدم برداشتن با خدا بازدارد. کتاب مقدس پر از نمونه‌هایی از مردان و زنانی است که به خدا اعتماد کردند گرچه موانع، سختی و مخالفت‌های بزرگ و رفتارهای ناعادلانه را تجربه کردند. مطمئناً وقتی یوسف به‌خاطر گناهی که نکرده بود زندانی شده بود، شک به ملاقات او هم رفته بود... و همچنین به ملاقات استر زمانی که آماده می‌شد که به حضور پادشاه برود درحالی‌که دعوت نشده بود و ممکن بود با مجازات مرگ روبه‌رو شود... و به ملاقات پولس زمانی که برای انجیل مسیح سفر می‌کرد، با جفا، زندان، شلاق، گرسنگی و سختی‌های دیگر روبه‌رو بود. تمام این افراد وفاداری خدا را دیدند، و جنگ نیکوی ایمان را جنگیدند.

درک مخالفت

به تازگی فهمیدیم که آزاد شدن از چیزی، به کمک رحمت خدا همیشه به معنی ناپدید شدن آن چیز نیست. ما از گذشته‌ی دردناک خود آزاد شدیم، اما آن هنوز سعی می‌کند هر از گاهی به ما سربرزند. ما از ترس آزاد شدیم، اما خودش را در زمان‌های نامناسب نشان می‌دهد تا ببیند می‌تواند دوباره راهی برای ورود به زندگی ما پیدا کند یا نه.

در لوقا فصل چهار، می‌بینیم که عیسی با هدایت روح القدس به بیابان برده می‌شود تا توسط شریر آزمایش شود. در خلال چهل روزی که او آنجا بود، آزمایش‌های گوناگونی را تحمل کرد و در برابر تمام آنها با موفقیت ایستادگی کرد. کتاب مقدس اعلام می‌کند وقتی روزهای آزمایش تمام شد، شریر او را ترک کرد و منتظر فرصتی دیگر ماند (لوقا ۴: ۱۳ را ببینید). به کلامی دیگر، در نبرد عیسی پیروز شد، اما نبردهای دیگر در راه بودند. مخالفت دوباره خواهد آمد!

چالش‌هایی که ما تجربه می‌کنیم ایمان ما به خدا را آزمایش می‌کند، و ما را در کوره‌ی رنج محک می‌زند، که امیدوارم از آن قوی و پیروز بیرون بیاییم. شک، ترس، و نگرانی از جمله‌ی مخالفت‌ها هستند. همراه با فرصت، مخالفت نیز فرا می‌رسد (اول قرن‌تین ۱۶: ۹ را ببینید). پولس می‌گوید وقتی می‌خواهد کار خوب را انجام دهد، بدی همیشه حاضر است (رومیان ۷: ۲۱ را ببینید). مخالفت خواهد آمد، اما ما نباید اجازه دهیم که ایمان ما را شکست دهد!

مخالفت‌ها در شکل‌های متفاوتی می‌آیند، اما صرف‌نظر از اینکه چگونه می‌آیند، قصد آنها این است که ما از امید رسیدن به وعده‌ی خدا ناامید شویم.

افرادی که با ما مخالفت می‌کنند:

وقتی ما در جستجوی انجام اراده‌ی خدا هستیم، افرادی پیدا می‌شوند که با ما مخالفت کنند. رسولان با مخالفت رهبران مذهبی و رومیان روبرو شدند. عیسی با مخالفت مردمی که او را رد و تحقیر کردند، مواجه شد. آنها او را تحقیر و محکوم کردند، اما او بر انجام اراده‌ی پدر متمرکز ماند. گاهی، مخالفان ما کسانی هستند که ما به تشویق آنها وابسته هستیم، این موارد بیش‌تر دردناک است. برادران عیسی فکر می‌کردند او دیوانه است و به خاطر او خجالت‌زده بودند.

شرایطی که با ما مخالف می‌کنند:

همه‌ی ما با شرایطی که مخالف ما هستند و رسیدن ما به هدف را دشوار می‌کنند، آشنا هستیم. برای یک ماه فهرستی درست کردم از اتفاقات غیر منتظره‌ی هر روز که ناامید کننده بودند و وقت و انرژی مرا می‌گرفتند. در طول آن مدت، سعی می‌کردم نگارش یک کتاب را تمام کنم، برنامه‌ی کنفرانس آینده را آماده کنم، فیلمبرداری برنامه‌ی تلویزیونی را انجام دهم، و برای بشارت انجیل عیسی مسیح سفر کنم. در آخر سی روز، یک فهرست طولانی از موقعیت‌های بازدارنده داشتم؛ از ریختن شربت ویتامین قرمز رنگ روی نیمکت سفید تا افتادن از پله‌ها. این نوع اتفاقات در بهترین حالت، مزاحم هستند، اما بعضی از شرایط جدی‌تر هستند و توجه بیش‌تری می‌طلبند. وقتی چیزی برای ما مانع است، جلوی کاری که قصد انجامش را داریم می‌ایستد. ما می‌توانیم کاملاً مطمئن باشیم که وقتی تصمیم می‌گیریم با تمام قلب خدا را پیروی کنیم، شیطان راهی برای مخالفت با ما پیدا می‌کند.

احساسات و افکاری که مخالف ما هستند:

علاوه بر چیزهایی که اشاره کردم، گاهی با افکار و احساساتی که اعتماد ما را به خدا ضعیف می‌کنند روبرو می‌شویم. شک فقط یکی از آنها است. ترس، پریشانی، وحشت، ناامیدی، نگرانی و بسیاری دیگر هم هستند. باعث تشویق ما است که بدانیم بسیاری از زنان و مردان خدا پیش از ما از اینها عبور کرده‌اند و اراده‌ی خدا را به‌جا آورده‌اند، و با فیض خداوند ما عیسی مسیح، ما هم می‌توانیم و همینطور عمل خواهیم کرد.

همانطور که از کلام خدا تعلیم گرفته‌ایم باید "مراقب باشیم و دعا کنیم" (متی ۲۶: ۴۰-۴۱؛ اول پطرس ۴: ۷ را ببینید). به چیزهایی که مخالف ایمان شما هستند توجه کنید، آنها سعی می‌کنند جلوی اطاعت شما از خدا را بگیرند. تشخیص بدهید که هدف آنها چیست و اجازه ندهید میراثی که از خدا دارید را غارت کنند. درباره‌ی شک، به یاد بیاورید که احساس شک به این معنا نیست که شما در کل ایمان ندارید. بلکه به این معناست که شیطان یک وسوسه آورده تا اعتماد ما به خدا را سست کند، اما وقتی ما منبع شک را بشناسیم آن را باور نخواهیم کرد.

برای مثال، به گوشم رسید که کسی در مورد من انتقادی کرده است، اما او کسی بود که از همه انتقاد می‌کرد و از من هم چیز زیادی نمی‌دانست. من از انتقاد او ناراحت نشدم، چون منبع را شناختم. وقتی چنین احساسات و افکاری که از خدا نیستند به سراغ ما آمده و ما را وسوسه می‌کنند که دیگر به خدا اعتماد نکنیم، باید همین کار را بکنیم. عیسی به شاگردانش گفت دعا کنند که در آزمایش نیفتند (لوقا ۲۲: ۴۰ را ببینید). آزمایش به سراغشان می‌آمد، اما آنها می‌توانستند انتخاب کنند آن را بپذیرند یا نه. برای من شخصاً، فهم این موضوع کمک کرد، که چون احساس ترس می‌کنم به این معنی نیست که ترسو هستم. و این که احساس شک و تردید دارم به این معنی نیست که به خدا اعتماد ندارم. ما اگر دشمن خودمان را تشخیص ندهیم نمی‌توانیم او را مغلوب کنیم! شک دوست ترس است، و هر دو آنها دشمن ما هستند!

تنظیم صدا

آیا برایتان پیش آمده در معرض صدایی آزاردهنده باشید و رادیو یا تلویزیون را روشن کنید و سعی کنید به آن گوش دهید؟ من مدتی در یک آپارتمان بودم گاهی آنجا کاملاً آرام بود، اما هفته‌ای یکبار اول شب، یک رستوران/بار پایین خیابان یک گروه موسیقی داشت که با صدای بلند آهنگ‌هایی که من دوست نداشتم را می‌نواختند، و این کارشان مرا دیوانه می‌کرد. آنها نوعی دیوار متحرک داشتند که آنها را باز می‌کردند و صدای موزیک بیرون رستوران مثل داخل بود. من یاد گرفته بودم که اگر صدای تلویزیون را کمی بلندتر کنم صدای موزیک را کمتر خواهم شنید.

فکر می‌کنم کاری که ابراهیم انجام داد، وقتی شک و بی‌ایمانی را با پرستش خدا مغلوب کرد، نمونه‌ای از همین کار است. او صدای شک را شنید و آن را احساس کرد، اما صدای شیطان را با پرستش خود غیرقابل شنیدن کرد.

من شنیده‌ام که بخشی از پرستش، گفتن داستان یا حکایتی است از کار نیکویی که خدا انجام داده است. احتمالاً وقتی ابراهیم شک کرد، از سارا پرسید که آیا او به یاد دارد آن زمانی را که آنها خانه خود را در حران ترک کردند تا خدا را پیروی کنند اما نمی‌دانستند که خدا می‌خواهد کجا بروند. خدا آنها را قدم به قدم هدایت کرد، و من مطمئنم داستان‌های زیادی درباره‌ی نیکویی خدا وجود داشت که آنها می‌توانستند درباره‌اش با هم صحبت کنند.

من و دیو گاهی این کار را انجام می‌دهیم. ما از صحبت در مورد روزهای شروع خدمت‌مان و تمام چالش‌ها و وفاداری خدا لذت می‌بریم. وقتی آن زمان‌ها را به یاد می‌آورم، شک کردن به خدا کار مشکلی می‌شود. این بدان معنا نیست که من شک نمی‌کنم، بلکه صدای آن را کم می‌کنم و به صدای منبع توجه می‌کنم! خدا در کلامش به ما تعلیم نداده است که شک نکن، مگر اینکه می‌دانسته که شک به ما حمله خواهد کرد. شک سلاح شیطان است تا ما را از انجام آنچه خدا می‌خواهد و داشتن آنچه او می‌خواهد دور نگه دارد.

وقتی عیسی در راه رسیدن به خانه‌ی مردی بود که دخترش بیماری خطرناکی داشت، دیگران او را متوقف می‌کردند و از او تقاضای شفا می‌کردند. او توقف می‌کرد و به آنها کمک می‌کرد، و وقتی در حال خدمت کردن به فردی بیمار بود، خدمتکاران مرد آمدند و خبر دادند که دخترش مرده است. کتاب مقدس می‌گوید عیسی آنها را شنید، اما حرف آنها را نپذیرفت، و به مرد گفت ایمان داشته باش (مرقس ۵: ۲۲-۲۳) را ببینید). می‌بینید حتی عیسی هم مجبور بود خبرهایی که شک‌برانگیز بودند را رد کند. او مانند ما وسوسه شد، بدون اینکه گناه کند (عبرانیان ۴: ۱۵ را ببینید).

هرگز بدون هیچ راهی

در دیکشنری توصیفی لغات عهد جدید واین^{*}، "شک" تا اندازه‌ای به این شکل تعریف می‌شود "بدون هیچ راهی بودن" یا "بدون منابع بودن". ما هرگز بدون راه نیستیم چون عیسی راه است (یوحنا ۱۴: ۶ را ببینید). ممکن است ما راهی نبینیم، اما این دقیقاً همان زمانی است که نیاز داریم به خدا اعتماد کنیم. ایمان و اعتماد برای زمان‌هایی از زندگی هستند که نمی‌دانیم چه کار کنیم یا منبعی برای خود نداریم. عیسی نه تنها راه است — او منبع و ملجأ ما هم هست! چیزی وجود ندارد که یکی از ما نیاز داشته باشد و او نتواند تهیه کند.

شاید مردم به شما بگویند "هیچ راهی" نیست، اما شما می‌توانید به یاد آورید که "راه" در شما زندگی می‌کند و او با شماست! آیا در تمام مسیر تا نیل به پیروزی، به او اعتماد خواهید کرد؟

چهل سال پیش، وقتی خدا مرا برای تعلیم دادن کلامش دعوت کرد، من چهل ساعت در هفته کار می‌کردم. برنامه کاری پرمشغله‌ی من باعث می‌شد وقت کافی برای مطالعه‌ی مناسب کتاب مقدس یا آماده کردن تعلیم نداشته باشم.

من جداً در قلبم احساس می‌کردم باید یک قدم بزرگ ایمان بردارم و شغلم را رها کنم تا زمان بیش‌تری برای مطالعه‌ی کلام خدا بگذارم. دیو موافق بود و من کار و درآمدم را رها کردم. قبض‌هایی که می‌بایست پرداخت می‌کردیم کمی بیش‌تر از درآمد ماهانه دیو بود، و من به یاد می‌آورم چطور شک و ترس به من حمله می‌کرد، و به من می‌گفت که خدا مهیا نخواهد کرد و تصمیم من برای ترک شغلم اشتباه بود.

در قلبم حس می‌کردم کار درست را انجام داده بودم، اما سرم با من بحث می‌کرد. من عذاب می‌کشیدم طوری که کاملاً احساس بدبختی می‌کردم. یک روز صبح وقتی در خانه قدم می‌زدم، خدا با قلب من حرف زد و گفت: "تو هم می‌توانی سعی کنی خودت همه‌ی کارها را انجام دهی و در ترس و شک زندگی کنی، و هم می‌توانی به من اعتماد کنی که برای تو از راه‌های معجزه‌آسا مهیا کنم." من در دو راهی ایمانم بودم؛ لازم بود دو دل بودن را رها کنم و تصمیم بگیرم می‌خواهم به خدا اعتماد کنم یا نه.

خدا به من فیض بخشید که به او اعتماد کنم، و برای شش سال ما می‌دیدیم که ماه به ماه خدا برای ما از راه‌های عجیب مهیا می‌کرد. در خلال آن سال‌ها، ایمان من رشد کرد و به تجربه یاد گرفتم که خدا وفادار است. هنوز به گذشته برمی‌گردم و آن سال‌ها را به یاد می‌آورم، و من خوشحالم که آن تجربیات را دارم چون باعث شدند بیش‌تر از قبل به خدا نزدیک شوم.

اگر احساس می‌کنید خدا شما را برای انجام کاری هدایت می‌کند، اما همین که از قلمروی ایمان قدم بیرون می‌گذارید مورد حمله‌ی شک قرار می‌گیرید، تعجب نکنید. ایمان شما آزمایش می‌شود، و گرچه این یک چالش است، اما نیکوست. هرچه بیش‌تر از طریق تجربه یاد می‌گیرید که به خدا اعتماد کنید، رفته رفته اعتماد کردن آسان‌تر هم می‌شود. شما وفاداری او را در راه‌های جدید تجربه خواهید کرد، و هر بار که تجربه کردید، این تجربه شما را قوی‌تر خواهد ساخت. شنیده‌ام که می‌گویند شک رویاهای بیش‌تری را نسبت به اشتباه می‌کشد. اجازه ندهید شک، ایمان شما را از مسیر خارج کند. منبع‌اش را تشخیص دهید، کنارش بگذارید و در ایمان ادامه دهید!

چقدر تجربه دارید؟

خوشا به حال کسی که حکمت را بیابد و شخصی که فهم را به دست آورد.

امثال ۳: ۱۳

اگر برای شغلی درخواست داده باشید، یکی از سؤالاتی که احتمالاً توسط مصاحبه‌گر از شما پرسیده شده این است: "آیا تجربه‌ای دارید؟" اگر پاسخ بله باشد، احتمالاً سوال بعدی این است: "چند سال تجربه دارید؟" ممکن است شما مدرک کالج در یک رشته تخصصی داشته باشید که بخواهید در آن زمینه کار کنید، همیشه تحصیلات به تنهایی ما را برای یک مقام واجد شرایط نمی‌کند. این که به نظر خودمان از چه میزان دانشی برخوردار هستیم مهم نیست. تا وقتی که دانش ما محک زده نشود، مشخص نمی‌شود در آن شغل چه عملکردی خواهیم داشت. خدا هم وقتی می‌خواهد از ما برای جلالش و اهدافش روی زمین استفاده کند، به دنبال چنین چیزی است. وقتی موسی برای هدایت اسرائیل نیاز به کمک داشت، با هدایت خدا، این دستورالعمل را به مردم داد:

پس برای قبایل خود مردانی حکیم و فهمیده و سرشناس برگزینید تا آنها را به ریاست بر شما برگمارم.

تثنیه ۱: ۱۳

توجه کنید که در لیست شرایط احراز صلاحیت اشاره‌ای به استعداد نمی‌شود! ممکن است شخصی بطور طبیعی در زمینه‌ای استعداد داشته باشد، اما برای داشتن امیتازی بالاتر نسبت به دیگران، به حکمت، فهم، و تجربه نیاز دارد. موسی دنبال مردان با تجربه گشت تا آنها را در جایگاه رهبری قرار دهد. وقتی ما خدمتی که خدا ما را دعوت کرده بود را شروع کردیم، ما هم به کسانی نیاز داشتیم که ما را کمک کنند. وقتی من با شبانم درباره بعضی نیازها صحبت می‌کردم، او گفت: "جویس، همیشه به یاد داشته باش تو کسی را حقیقتاً

نمی‌شناسی تا وقتی که او را در تمام موقعیت‌ها ببینی." چرا؟ چون هیچ‌کس نمی‌داند شخصی چطور کار خواهد کرد تا آن زمان که شخصیت و دانش او مورد آزمون قرار گیرد. ما حتی تا آن زمان که چالش‌های متفاوتی را در زندگی پشت سر گذاشته باشیم، خودمان را خوب نمی‌شناسیم.

فکر کردن یا گفتن اینکه به خدا اعتماد داریم ساده است، اما زمانی که نیاز هست حقیقتاً اعتماد می‌کنیم؟ زمانی که این کتاب را درباره‌ی اعتماد به خدا می‌نویسم، چالشی دردناک را تحمل می‌کنم که مدتی طولانی به درازا کشیده شده است. در طول این مدت من توانستم به خدا اعتماد کنم که مراقب اوضاع است، چون تجربه‌ی سال‌ها با او بودن را دارم و بارها و بارها وفاداری او را دیده‌ام. ما می‌توانیم کتابی درباره اعتماد کردن به خدا بخوانیم، اما برای این که در واقعاً آن را خوب فرا بگیریم، نیاز به تجربیات عملی داریم. به عنوان معلم کلام خدا، این را به مردم می‌گویم که شنیدن یا مطالعه‌ی صرف، بخشی از نیاز ما است. ما نیاز به "انجام دادن" آنچه یاد گرفته‌ایم داریم، و در حین انجام آن، به همان اندازه و یا حتی بیشتر از آن دانشی که از طریق مطالعه کسب کرده‌ایم، آن موضوع را فرا می‌گیریم.

عیسی تجربه شده بود

عبرانیان ۵: ۸-۹ می‌گوید گرچه عیسی پسر خدا بود:

هر چند پسر بود، با رنجی که کشید اطاعت را آموخت. و چون کامل شد همه آنان را که از او اطاعت می‌کنند، منشاء نجات ابدی گشت.

حتی عیسی برای انجام دادن کاری که خدا می‌خواست، با به دست آوردن تجربه تجهیز شده بود. من درباره‌ی شما نمی‌دانم، اما این باعث تشویق من است! به من کمک می‌کند که بفهمم که ما در حین عمل کردن یاد می‌گیریم. ممکن است برای مسیحیان جوان اعتماد به خدا دشوار باشد، اما همچنان که سال‌ها می‌گذرد و ایمان ما آزموده می‌شود، خواهیم فهمید که خدا قابل اعتماد است. شناخت براساس دانش درجه‌ای از شناخت است، اما شناخت توسط تجربه عمیق‌تر است.

شناخت براساس دانش درجه‌ای از شناخت است، اما شناخت توسط تجربه عمیق‌تر است.

ما به آموزش (کلام خدا) نیاز داریم، اما به مکاشفه هم نیاز داریم، و ایمان دارم که مکاشفه زمان‌هایی بخشیده می‌شود که دانش ما آزموده می‌شود

و فرصتی برای ما دست می‌دهد که نیکویی و وفاداری خدا را در وضعیت شخصی خود تجربه می‌کنیم.

وقتی پولس رسول مسیحیان قرن‌تس را تعلیم داده و تشویق می‌کرد، به آنها گفت چیزی به ضد آنها نخواهد آمد که بیش‌تر از تحمل آنها باشد؛ خدا همیشه راه‌گریزی فراهم می‌کند، چون او به کلامش وفادار است (اول قرن‌تینان ۱۰: ۱۳ را ببینید). من ایمان دارم پولس از روی تجربه این را می‌گفت. او در حالی که به خدا اعتماد داشت، از مشکلات زیادی عبور کرده بود، و بارها دیده بود که خدا نجاتش داده یا به او قوت داده تا از میان آنها پیروزمندانه عبور کند.

اخیراً، در یک جلسه پرسش و پاسخ در مورد اعتماد به خدا، خانمی پرسید: "چطور می‌توانم به خدا اعتماد کنم وقتی در گذشته به او اعتماد کرده‌ام و او برای من کاری نکرده است؟" بیست سال قبل برای پاسخ به این سؤال به مشکل می‌خوردم، اما بعد از چهل سال تجربه با خدا، جواب را می‌دانم. من گفتم: "اگر برای چیزی به خدا اعتماد کنی و آن را بدست نیآوری، پس تو برای بدست آوردن چیزی به او اعتماد کرده بودی که در نقشه‌ی او برای تو نبوده است." شخصی که در ایمان بالغ است می‌تواند برای چیزی به خدا اعتماد کند، اما اگر آن را بدست نیآورد، به اعتماد به خدا ادامه می‌دهد. آنها اعتماد می‌کنند که اگر آنچه درخواست کرده‌اند در اراده‌ی خدا باشد، برای آنها انجام خواهد شد، و درک می‌کنند که اگر آنچه خواسته‌اند، در اراده‌ی خدا نباشد، برای آنان خیلی بهتر است که آن را نداشته باشند. آنها عملاً می‌توانند یاد بگیرند که به‌خاطر این که خواسته‌ی خود را بدست نیآورده‌اند، از خدا تشکر کنند! آنها فقط برای چیزی به خدا اعتماد نمی‌کنند، بلکه به طریق‌های او اعتماد می‌کنند. پولس می‌گوید:

آرزوی ما این است که هر یک از شما همین جدیت را برای تحقق امیدتان تا به آخر نشان دهید.

عبرانیان ۶: ۱۱

هر بار که ما زمان عبور از سختی‌ها یا وقتی در نیاز هستیم، اعتمادمان را بر خدا می‌گذاریم، دفعه‌ی بعد این کار آسان‌تر می‌شود. آرام آرام (گاهی خیلی آرام آرام) یاد می‌گیریم به خدا اعتماد کنیم، پس اگر می‌بینید آن‌طور که دوست دارید در این کار موفق نیستید، ناامید نشوید.

مدرسه‌ی زندگی

همه‌ی ما در مدرسه‌ی زندگی هستیم، و همینطور که جلو می‌رویم بیش‌تر و بیش‌تر یاد می‌گیریم. داوود مزمورسرا اغلب در مورد کسانی که در سلوک با خدا باتجربه هستند، سخن گفته است. او می‌گوید کسانی که رحمت خدا را تجربه کرده‌اند بر او توکل خواهند کرد و اعتماد خود را بر او می‌گذارند. (مزمو ۹: ۱۰ را ببینید). وقتی ما نیکویی، مهربانی، رحمت، محبت بی‌شرط و گشاده‌دستی او را تجربه می‌کنیم، اطمینان پیدا می‌کنیم که در هر وضعیتی می‌توانیم به او اعتماد کنیم. حتی اگر او آنچه آرزو داریم را به ما ندهد، قطعاً خواهیم دید که او همیشه بهترین را به ما می‌دهد. فقط اینکه ما دلایل خدا را برای راه‌هایش درک نمی‌کنیم، به این معنی نیست که راه‌های او درست نیستند. ما در نهایت درک خواهیم کرد، گرچه گاهی یک عمر طول می‌کشد.

مردم اغلب می‌گویند: "کاش می‌شد دوباره جوان شوم و آنچه الان می‌دانم را بدانم." این غیرممکن است. ما آنچه را که الان می‌دانیم، می‌دانیم چون از مدرسه‌ی زندگی گذشته‌ایم.

من قادر نبودم وقتی خدا مرا برای تعلیم کلامش خواند، زندگی‌ام را رها کنم و به مدرسه‌ی کتاب‌مقدس بروم، من در مدرسه‌ی زندگی بودم و هنوز هم هستم، و چیزهای زیادی یاد گرفته‌ام که اگر فقط به مدرسه‌ی کتاب‌مقدس می‌رفتم هرگز یاد نمی‌گرفتم.

داوود درباره چیزی که "تجارب مقدس" می‌نامد صحبت می‌کند (مزمو ۱۱۹: ۷ را ببینید). عاشق این ایده هستم! بعضی از چیزهایی که تجربه می‌کنیم احتمالاً در اثر انتخاب خود ما نبوده‌اند، اما در حکمت بی‌نهایت خدا آنها «تقدیس» می‌شوند. به زبانی دیگر، آنها تجربه‌های مقدس هستند که برای کمک به ما استفاده می‌شوند تا به درستی خدا و قدرت رستخیز او را بشناسیم.

در خلال شش سال که بعد از ترک کردن شغل خدا ایمان ما را آزمود و ما باید کاملاً به او وابسته می‌بودیم، من به طرق عجیبی از لحاظ روحانی رشد کردم! مطمئناً آن طرق، طرقی نبودند که خودم انتخاب‌شان کرده‌ام، اما قطعاً درست‌ترین طرق بودند!

وقتی فکر می‌کنم خدا چطور از اسرائیلیان در سفر بیابان و مدرسه‌ی زندگی مراقبت کرد، لذت می‌برم. خدا آنها را با منّا تغذیه کرد (خوراکی فوق

طبیعی) و آنها نمی‌دانستند این خوراک از کجا می‌آید، فقط می‌دانستند این وعده‌ی خدا است، که خوراک هر روز پشت سر هم برای آنها مهیا خواهد شد.

بعضی وقت‌ها تنها راهی که کاری را یاد می‌گیریم زمانی هست که هیچ انتخاب دیگری نداریم.

آنها به معنای واقعی کلمه مجبور بودند در هر روز به خدا اعتماد کنند. بعضی وقت‌ها تنها راهی که کاری را یاد می‌گیریم زمانی هست که هیچ انتخاب دیگری نداریم.

در مدت چهل سالی که آنها در بیابان سفر کردند، لباس آنها کهنه نشد (تثنیه ۸: ۴ را ببینید). آنها لباس نو نداشتند و آنچه داشتند معجزه‌وار تا مدتی طولانی سالم ماند. خدا گفت که او آنها را امتحان می‌کرد که آیا دستورات او را نگه می‌دارند یا نه. می‌بینید، بدون امتحان، اعتماد ثابت نمی‌شود! هدف خدا این بود که آنها را به موقعیتی بسیار بهتر ارتقا دهد، اما ابتدا باید به آنها یاد می‌داد به او وابسته شوند و بعد اینکه از تمام آن تجربیاتی که همراه او از آنان عبور کنند، او را فراموش نکنند (تثنیه ۸: ۲، ۷، ۱۱ را ببینید).

در مدرسه‌ی زندگی، من خیانت کسانی را تجربه کرده‌ام که فکر می‌کردم دوستان خوبی هستند، طرد شدن از اعضای خانواده و دوستان وقتی که آنها با انتخاب‌های من در زندگی موافق نبودند، سوء تفاهم، اتهام دروغین، آزار، و اتفاقات دردناک دیگر. اما من اهمیت بخشیدن کسانی را که به من آسیب زده‌اند و تلخ و عصبانی نبودن را یاد گرفته‌ام. راستی، آرامش، صبر، خویشتنداری، انتخاب دوست مناسب، اول قرار دادن خدا در زندگی‌ام، ارزش دادن به مردم در یک کلام هزاران درس زندگی را یاد گرفته‌ام. آموختن بیشتر آنها ساده نبوده است، چون تمام آنها نیاز به آزمایش شدن دارند تا بالاخره تبدیل به تجربه شوند و الان قادر باشم که خیلی ساده‌تر از سال‌های قبل به خدا اعتماد کنم.

ساده‌تر می‌شود

با ایمان می‌توانم بگویم وقتی با خدا زندگی می‌کنیم، اعتماد به او ساده‌تر می‌شود. وقتی تصمیم می‌گیریم که اعتماد خود را بر او بگذاریم نه بر چیزهای دیگر، یاد می‌گیریم و توانایی ما برای این کار رشد می‌کند. من طی بیش‌تر از چهل سال که با دیو ازدواج کرده‌ام، شاهد این بوده‌ام که او چگونه با آنچه من آن را "آسودگی مقدس" می‌نامم زندگی می‌کند. در ابتدا چیزی که من را آزار می‌داد این

بود که به نظر می‌آمد زندگی برای او بسیار ساده است، اما برای من سخت، اما بعد یاد گرفتم که زندگی برای هیچ کدام ما ساده نیست، اما ما می‌توانیم با «آسودگی مقدس» از طریق اعتماد کردن به خدا در همه چیز و همه اوقات زندگی کنیم.

به نظر می‌رسد دیو سریع‌تر از من یاد می‌گیرد. من کمی سرسخت هستم و معمولاً مجبور هستم کمی بیش‌تر از دیو "تجربیات مقدس" داشته باشم تا بالاخره یاد بگیرم. او همان اوایل زندگی یاد گرفت که نگرانی‌اش را به خدا بدهد و اجازه دهد خدا از او مراقبت کند. به یاد می‌آورم در اوایل ازدواجم وقتی دوران سختی را تجربه می‌کردم، دیو سعی می‌کرد به من بگوید که ناراحتی و نگرانی من هیچ چیز را تغییر نخواهد داد، و من باید به خدا اعتماد کنم. من می‌خواستم این کار را بکنم، اما نمی‌دانستم چطور. اگر در زمان سختی نمی‌توانید به خدا اعتماد کنید، من کاملاً می‌دانم چه حسی دارید، اما به تجربه می‌دانم اگر در این مسیر ادامه دهید، یاد خواهید گرفت. اگر گاهی به نظر می‌آید ایمان کمی دارید از خودتان ناامید نشوید؛ فقط به یاد آورید اگر ایمان کم را به کار بگیریم، در طول زمان می‌تواند تبدیل به ایمان بزرگی شود.

عیسی به شاگردان که در میان یک طوفان وحشت کرده بودند گفت که آنان کم‌ایمان هستند (مرقس ۴: ۴۰ را ببینید). سال‌ها بعد این مردان را می‌بینیم که با ایمان بزرگ انجیل مسیح را در زمان جفای شدید، گسترش می‌دهند. ایمان اندک آنها رشد کرد و تبدیل به ایمانی عظیم شد، برای ما هم می‌تواند همین‌طور باشد. آنها نمی‌توانستند درحالی‌که در ساحل زیر آفتاب خوابیده بودند، داشتن ایمانی بزرگ را یاد بگیرند - آنها در میان طوفانی وحشتناک آن را یاد گرفتند! آنها در اعتماد به خدا طی طوفان شکست خوردند، اما بالاخره یاد گرفتند در تمام اوقات و در همه چیز به او اعتماد کنند. این مردان هر روز با مرگ روبرو می‌شدند، اما همچنان ادامه می‌دادند، چون می‌دانستند چه در حیات و چه مرگ می‌توانند به خدا اعتماد کنند!

وقتی عیسی روی صلیب رنج می‌کشید و به نفس‌های آخر نزدیک می‌شد، آخرین کلمات او کلمات حاکی از اعتماد بود. او گفت: "پدر، به دستانتو روحم را می‌سپارم!" (لوقا ۲۳: ۴۶).

من دعا می‌کنم همه‌ی ما یاد بگیریم تا آخرین نفس، به خدا اعتماد کنیم! با اعتماد به خدا زندگی کردن، زندگی را شاد می‌کند. اعتماد هدیه‌ی قدرتمندی است که خدا به ما بخشیده است، پس بیایید این هدیه را باز کنیم و همواره و در تمام کارها از آن استفاده کنیم.

همه را به خدا بسپارید

دنیا هنوز باید ببیند که خدا توسط فردی که کاملاً خود را به او سپرده است، چه کارهایی می‌تواند انجام دهد.

دی. ال. مودی*

به نظر می‌آید مردم همیشه چیزهایی برای نگرانی دارند، اما سه درخواست دعا بیش‌تر از همه به سازمان ما می‌رسد: دعا برای فرزندان و عزیزان، دعا برای امور مالی، دعا برای سلامتی و شفا. نگرانی یکی از دشمنان اعتماد به خداست، و تلاش می‌کند ایمان ما را بدزد و ما را در قلمرو ترس نگهدارد. هیچ‌کس تا به حال به واسطه‌ی ترس چیزی از خدا دریافت نکرده است. فقط با پایداری در ایمان و اعتماد به خدا می‌توانیم با آرامش و شادی زندگی کنیم. بیایید به این سه حوزه‌ی نگرانی نگاهی کنیم، ما می‌توانیم اصولی را پیدا کنیم که در هر یک از زمینه‌های زندگی‌مان کاربرد داشته باشد.

۱. نگرانی برای فرزندان مان

وقتی بزرگ شوند، چگونه خواهند شد؟ آیا ما والدین خوبی هستیم؟ چطور آنها را تأدیب کنیم؟ آیا ما سخت‌گیر هستیم یا به حد کافی جدی نیستیم؟ اگر ببینیم فرزندانمان در نوجوانی و جوانی در بخشی از زندگی مشکل دارد، همیشه فکر می‌کنیم ما ریشه‌ی مشکل هستیم. شریک دوست دارد والدین را با احساس گناهی گرانبار کند که بی‌فایده است و انرژی آنها را می‌گیرد. من و دیو چهار فرزند بزرگ و یازده نوه داریم، و شاهد کشمکش‌های مختلف آنها با مشکلات شخصی متفاوتی بوده‌ام. خدا به من یاد داده است وقتی باید به آنها در مشکلاتشان کمک کنم، دعا بهترین دوست و قوی‌ترین کمکی است که من دارم. اینکه من نگران چیزی باشم که آنها نگران‌شان هستند نه به آنها کمک می‌کند نه به من.

ممکن است ببینیم فرزندان یا کسان دیگری که دوستشان داریم تصمیم بدی می‌گیرند، و ما به شدت می‌خواهیم آنها را برای تغییر نظرشان متقاعد کنیم. اما، بیشتر اوقات، حتی اگر ما پاسخ مشکل فرد دیگری را بدانیم، آنها به ما گوش نخواهند داد. مخصوصاً نوجوانان، به‌نظر می‌رسد آنها باید اشتباهات خود را انجام دهند و خودشان کشف کنند چه راهی نتیجه می‌دهد و کدام نتیجه نمی‌دهد. من و دیو نوه‌های زیادی داریم، و آنها در همه‌ی رده‌های سنی هستند. دو نوه‌ی نوجوان داریم که هر کدام درگیر چالشی متفاوت است. یکی از آنها با حس عدم امنیت مبارزه می‌کند که به طرق مختلف خود را نشان می‌دهد، و آن دیگری در نتیجه‌ی استدلال بیش از حد و همیشگی و نیز حس مسئولیت افراطی با چالش اضطراب و نگرانی درگیر است.

برای من در این سن و با این هم تجربه، ساده است به آنها نگاه کنم و ریشه‌ی مشکل را تشخیص دهم، اما این کار برای آنها ساده نیست، چون آنها هنوز در حال کشف کردن زندگی هستند. آنها سعی می‌کنند خودشان را بفهمند و برای استقلال می‌جنگند، در عین حال، گاهی همچنان بنا به شیوه‌های کودکانه‌ی خود عمل می‌کنند و هنوز کاملاً از آن شیوه‌ها رها نشده‌اند.

ما نوه‌های بزرگ دیگری هم داریم که مشکلات آنها را هم دیده‌ایم، ولی الان از آن مشکلات گذشته‌اند و به مکانی امن رسیده‌اند؛ الان آنها زندگی خدایسندانه‌ای و

دعا در را برای عمل خدا باز می‌کند.

پرثمری دارند. یکی از آنها با خشم درگیر

بود، دیگری با مواد مخدر، دیگری خیلی عصیان‌گر بود، و من می‌توانم به عقب نگاه کنم و ببینم در طول زمان، دعاهای مجدانه برای آنها نتایج عالی به‌بار آورده است. دعا نباید بعنوان آخرین پناهگاه محسوب شود، بلکه باید در هر سختی، اولین کاری که باشد که انجام می‌دهیم. دعا در را برای عمل خدا باز می‌کند، و وقتی به دعا ادامه می‌دهیم و از خدا برای مراقبت از افرادی که ما نسبت به آنها متعهد هستیم، تشکر می‌کنیم، این کار در را باز نگاه می‌دارد.

چهار فرزند ما هرکدام مسائلی داشتند، مثل بیشتر بچه‌ها، اما الان زنان و مردان بزرگی هستند، همگی خدا را خدمت می‌کنند. و ما از دوستی عالی با آنها لذت می‌بریم و به آنها افتخار می‌کنیم. شما هم ممکن است با یکی از فرزندان، یا با همه‌ی آنها، مسائلی داشته باشید، و نگرانی شما ممکن است بر مبنای یک مشکل جدی‌ای باشد که نیاز به توجه خاص خدا دارد. نگران بودن وسوسه‌ای

برای والدین است. ما می‌خواهیم به بچه‌ها کمک کنیم! می‌خواهیم آنها را نجات دهیم! ترجیح می‌دهیم رنج آنها را بر خودمان بگیریم تا اینکه شاهد عبور آنان از مشکلات باشیم. این همان واکنش محبت خدا به شرایط گناه‌آلود ما و عواقب بیچاره‌کننده‌ی آن می‌باشد، و کاملاً طبیعی است که ما به عنوان والدین همین حس را داشته باشیم. اما، ما نمی‌توانیم فرزندان خود را از همه‌ی ناراحتی‌های دنیا نجات دهیم، ولی مواقعی پیش می‌آید که از روی عشق حقیقی به آنان، باید اجازه دهیم که متحمل عواقب و رنج حاصل از دانه‌هایی که می‌کارند، بشوند. ما می‌توانیم اعتمادمان را بر آیاتی از امثال بگذاریم که به ما تعلیم می‌دهد فرزندان را به راهی که باید بروند تعلیم دهیم و وقتی که بزرگ شوند هم از آن دور نخواهند شد (امثال ۲۲: ۶ را ببینید). با اینکه بچه‌ها ممکن است در دوره‌ای گمراه شوند، اگر ما به دعا برای آنها ادامه دهیم و نمونه‌ی خوبی برای آنها باشیم، آنها به انجام آنچه درست است برخوانند گشت.

تقصیر چه کسی است؟

اگر فرزند شما مشکلی دارد یا شکست‌هایی داشته است، تقصیر کیست؟ آیا اشتباهات شما به‌عنوان والدین باعث ایجاد مشکلی برای آنان شده است، یا علت آن مشکل انتخاب اشتباه خودشان بوده است؟ یا علت، افرادی هستند که برای دوستی انتخاب کرده یا آن جامعه‌ای که امروز بخشی از آن هستند؟ فکر می‌کنم ما وقت زیادی را برای سرزنش کردن می‌گذاریم، در حالی که مهم نیست مقصر کیست، پاسخ ما خودِ خداست! من قطعاً اشتباهاتی با بچه‌هایم داشته‌ام با این حال از این که مادر خوبی بودم تعجب می‌کنم. من در یک خانه‌ی نامناسب بزرگ شدم، پر از نمونه‌های بد، و حالا خدا به من فیض داد تا برای فرزندانم مادری بهتر از آن که می‌توانستم تصور کنم، باشم. دو دختر من هر دو گفته‌اند: "مادر، با توجه به آن شیوه‌ای که بزرگ شدم و آزاری که تحمل کردی، تو در بزرگ کردن ما کار فوق‌العاده‌ای انجام داده‌ای!"

ما باید به یاد آوریم که حتی اگر والدین کاملی نباشیم، خدا می‌تواند فراتر از ضعف‌های ما عمل کرده و نتایج تمام اشتباهات ما را ترمیم کند. تمام چیزی که او از ما می‌خواهد قلبی توبه‌کار و دعای خالصانه است که مشکلات را به او می‌سپارد، سپس او می‌تواند روی آنها کار کند.

به شما اصرار می‌کنم که در برابر وسوسه‌ی نگرانی برای بچه‌هایتان ایستادگی کنید، به‌جای آن بر خدا اعتماد کنید که کاری که شما نمی‌توانید در آنها انجام دهید، او آن را انجام دهد. فقط خدا می‌تواند مردم را عوض کند! می‌دانم گفتن: "برای فرزندان‌تان نگران نباشید." از انجام دادنش ساده‌تر است، اما می‌توانم به شما قول بدهم خدا امین است، و اگرچه ما نمی‌توانیم انتخاب‌های دیگران را کنترل کنیم، دعا‌های ما می‌تواند دری برای کار خدا در زندگی آنها باز کند. هیچ مشکلی به آن بزرگی وجود ندارد که برای او غیرقابل حل باشد! ما می‌توانیم بچه‌های خود را به خدا بسپاریم و او ما را در این مسئولیت پدری یا مادری هدایت خواهد کرد و با آنها در سراسر زندگی‌شان کار خواهد کرد و آنها را در راه تنگی که به حیات منتهی می‌شود هدایت خواهد کرد، یا این که می‌توانیم برای آنها نگران باشیم و بترسیم که آنها صدمه بخورند یا انتخاب‌های اشتباه انجام دهند. من هر دو را امتحان کرده‌ام، و می‌توانم به شما اطمینان دهم که سپردن آنها به خدا بهترین انتخاب است. ایمان و اعتماد ما توسط دعا و اعتراف بالفعل می‌شوند. برای بچه‌ها دعا کنید و آنچه دعا می‌کنید را بگویید. وقتی آنها انتخابی دارند که به‌وضوح مخالف اراده خداست، به اعتماد به خدا ادامه دهید. هرگز اعتماد را مشروط به زمان نکنید! ما می‌توانیم برای فرزندان و عزیزانمان و برای آنانی که تحت مراقبت ما هستند به همان شکلی دعا کنیم که پولس رسول برای کسانی که دوست داشت و آنها را خدمت می‌کرد دعا می‌کرد. این آیات را به عنوان نمونه‌ای برای سپردن مردم به خدا استفاده کنید:

هرگز برای اعتماد محدودیت قائل نشوید!

اکنون شما را به خدا و به کلام فیض او می‌سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع کسانی که تقدیس شده‌اند، میراث بخشد.

اعمال ۲۰: ۳۲

این مثالی هست از اینکه چطور این آیات را دعا کنیم و آن را بیش‌تر شخصی کنیم. بیایید نام کسی که می‌خواهید برایش دعا کنید را سام بگذاریم، به‌جای اینکه برای سام نگران باشید و سعی کنید او را تغییر دهید، به جایی رسیده‌اید که می‌خواهید او را به خدا بسپارید. می‌توانید چنین دعا کنید:

"پدر، من سام را به تو می‌سپارم. او را به مراقبت تو می‌سپارم و من او را به کلام فیض تو می‌سپارم. به تو اعتماد دارم که سام را حفظ می‌کنی و او را به رابطه‌ای شخصی و نزدیک با خودت جذب می‌کنی."

حال، هروقت وسوسه می‌شوید برای سام نگران شوید، نگرانی را به دعای شکرگزاری تغییر دهید، چون خدا در زندگی سام عمل می‌کند. من با پیروی از این روش، شاهد بودم که در زندگی فرزندانم اتفاقات عجیبی افتاده است. هر بار این آیات را برای یکی از فرزندانم برای چند ماه دعا کردم و از تماشای کار خدا شگفت‌زده شده‌ام. نگرانی و ترس، بازوی خدا را به حرکت در نمی‌آورد، اما ایمان، اعتماد و سپردن این کار را می‌کند.

۲. نگرانی برای مسائل مالی

ما برای زندگی به پول نیاز داریم، و به نظر می‌رسد که هیچ وقت کافی نیست! دوباره می‌گویم، نگرانی برای یک مشکل، راه حل آن نیست. خدا به ما تعلیم می‌دهد که دهیک‌ها و هدایا را به انبارها (کار ملکوت او) بیاوریم و او پنجره‌های آسمان را باز خواهد کرد و برکات را خواهد ریخت. او آفت را برای شما منع خواهد کرد (ملاکی ۳: ۱۰-۱۱ را ببینید). ما نمی‌توانیم توقع درو داشته باشیم اگر نکاشته باشیم، پس ابتدا درمورد مسائل مالی مطمئن شوید که آیا در دادن امین هستید، و اگر هستید، می‌توانید اعتماد قوی داشته باشید که به حضور خدا بروید و با شهامت دعا کنید، انتظار داشته باشید که تمامی نیازهای شما برحسب دولتمندی او رفع خواهد شد (فیلیپیان ۴: ۱۹ را ببینید). ما همچنین در مسائل مالی به حکمت نیاز داریم.

خدا وعده نداده است که هرچه می‌خواهیم به ما می‌دهد، اما او وعده داده است به نیازهای ما رسیدگی می‌کند. شما برای درخواست آنچه می‌خواهید آزاد هستید، و او وعده داده است که اشتیاق قلب ما را به ما می‌دهد (مزمور ۳۷: ۴ را ببینید)، اما این اشتیاق‌ها و خواسته‌ها نباید فقط جسمانی باشند که از لحاظ روحانی هیچ منفعتی برای ما نداشته باشند.

برای سال‌ها دیده‌ام که خدا برای ما تدارک دیده است، و میزان تدارک دیدنش طی سال‌ها بیش‌تر شده است، ما سال‌های زیادی به دیگران تکیه می‌کردیم. خدا نمی‌خواهد ما زیاد روی مسائل مادی تمرکز کنیم، و در حکمتش، آنچه ما همین

الان می‌خواهیم را نمی‌دهد، چون او چیزی بهتر از آنچه خواسته‌ایم که به ما بدهد را در فکرش دارد. همیشه به یاد داشته باشید تأخیر به نشانه‌ی رد کردن نیست، ما باید به زمان‌بندی او اعتماد کنیم. ممکن است خدا چیزی که شما می‌خواهید را از شما دریغ کند، چون او چیزی بهتر برای شما در فکرش دارد که شما به اندازه کافی حکیم نیستید که آن را در زمان حال درخواست کنید.

نگرانی کم‌تر درباره‌ی مسائل مالی و حکمت بیش‌تر برای استفاده‌ی مناسب، نیاز بزرگ زندگی ماست. حکمت در زمان حال یعنی، چه چیز بعدها باعث رضایت ما خواهد شد، اما جامعه‌ی ما، ما را به الان خرید کردن و پرداخت را به بعد موکول کردن تشویق می‌کند، با این کار ما فقط بدهی خود را بیش‌تر خواهیم کرد. این اعتبار نامیده می‌شود، و هرچه اعتبار بیش‌تری داشته باشیم، مشکل مالی بیش‌تری خواهیم داشت. وقتی با کارت اعتباری خریدهایی می‌کنیم که استطاعت پرداخت آن را نداریم، یعنی دارایی فردا را امروز خرج می‌کنیم، و وقتی فردا می‌آید، چیزی جز غم و غصه نداریم. دوستانه شما را تشویق می‌کنم که به جای اینکه دنبال راهی بگردید که هرچه می‌خواهید را همین الان بدست آورید، بدون در نظر گرفتن بهایی که برای آینده می‌پردازید، برای آنچه می‌خواهید صبورتر باشید. پس‌انداز پول برای خرید نقدی لوازمی که می‌خواهیم، هنوز گزینه‌ی کارآمدی است ولی مردم کم‌تر این کار را می‌کنند.

آرامش بسیار ارزشمندتر از اموال است! و وقتی بدهی سنگینی داریم، آرامش

ما دزدیده می‌شود و ممکن است مشکلاتی در روابط پیش بیاید. جایی که کمبود بودجه هست، همیشه فشار و استرس هم هست، و

آرامش بسیار ارزشمندتر از اموال است.

گاهی باعث رفتارهایی می‌شود که در ارتباط ما با دیگران مشکل به وجود می‌آورد. اگر الان بدهی زیادی دارید، یک راه حل سریع‌السير برای شما ندارم، اما می‌توانم قول بدهم اگر در ابتدا سهم خدا را همیشه به او بدهید، و شروع کنید مرتباً بدهی خود را بپردازید و به خود انضباط بدهید که چیزهایی که نیاز ندارید را نخرید، سرانجام از زیر قرض بیرون آمده و از آزادی مالی لذت خواهید بُرد.

اما در بیش‌تر موارد مشکلات ما به خاطر این نیست که ما پول کافی نداریم، بلکه ما بیش‌تر از آنی که داریم خرج می‌کنیم!

همیشه استثناء هم وجود دارد، اما در بیش‌تر موارد مشکلات ما به خاطر این نیست که ما پول

کافی نداریم، بلکه ما بیشتر از آنی که داریم خرج می‌کنیم! کسی نباشید که حس می‌کند حق دارد چیزهایی را بدست آورد که برایش کار نکرده است. صبور باشید و به خدا اعتماد کنید که در زمان مناسب آنچه را می‌خواهید مهیا می‌کند!

۳. نگرانی برای خود و دغدغه‌هایمان

این موضوع احتمالاً برترین نگرانی در دنیا است. ما برای هزاران چیزی که به ما مربوط می‌شوند، نگران می‌شویم. ما در مورد سلامتی خود نگران می‌شویم. اگر خبری بد از دکتر بشنویم، ذهن ما سریعاً مشغول این فکر می‌شود که چه اتفاقی برای ما خواهد افتاد. آیا رنج خواهیم کشید؟ خواهیم مرد؟ گرچه خدا تکنولوژی پزشکی کارآمدی را مهیا کرده است، اما لازم است که به‌یاد آوریم که عیسی شفا دهنده‌ی ما است! او می‌خواهد که به او اعتماد کنیم و نصایح او را در مورد سلامتی دنبال کنیم.

هرچه سن من بیشتر می‌شود، سالم‌تر می‌شوم، چون بیشتر یاد می‌گیرم که چطور به بدنی که خدا به من داده است احترام بگذارم. برای مثال، ما نمی‌توانیم تحت فشار مدام استرس زندگی کنیم و توقع داشته باشیم که در سلامتی کامل بمانیم. وقتی من در دهه‌ی سی سالگی بودم، همیشه حس بدی داشتم، اما حالا که در هفتاد سالگی هستم، اکثر مواقع حالم خوب است! من بیشتر تغییرات را به این زمینه‌ها اختصاص می‌دهم، عادات غذایی، ورزش،

ما این امتیاز را داریم که به خدا اعتماد کنیم که ما را سالم نگه می‌دارد، نه اینکه فقط وقتی که مریض شویم ما را شفا بدهد.

یادگیری زندگی با کمترین استرس، همچنین اعتماد به عیسی که قدرت شفایش همواره در من عمل می‌کند. ما نباید صبر کنیم تا مریض شویم و بعد برای شفا دعا کنیم! ما این امتیاز را داریم که به خدا اعتماد کنیم که ما را سالم

نگه می‌دارد، نه اینکه فقط وقتی که مریض شویم ما را شفا بدهد.

خدا از مراقبت کردن از ما لذت می‌برد. کلام او اعلام می‌کند که او به هرچه

برای ما مهم است اهمیت می‌دهد:

خداوند کار مرا به کمال خواهد رسانید. ای خداوند، رحمت تو تا ابدالابد

است. کارهای دست خویش را ترک منما.

ما مخلوقات او هستیم، فرزندان او، و او متعهد است که از ما مراقبت کند اگر ما به او اجازه دهیم. یکی از آیات محبوب من در زمینه‌ی اعتماد به خدا در اول پطرس است. لطفاً این آیه را با دقت بخوانید:

چون دشنامش دادند، دشنام نداد؛ و آنگاه که رنج کشید، تهدید نکرد، بلکه خود را به دست داور عادل سپرد.

اول پطرس ۲: ۲۳

همین یک آیه همه‌ی آن چیزهایی که در این کتاب می‌خواستم بگویم را خلاصه کرد. ما می‌توانیم در تمام اوقات به خدا اطمینان کنیم، در هر راهی در هر چیزی. هیچ کدام از چیزهایی که به او می‌سپاریم خارج از کنترل او نیست. مهم نبود مردم با عیسی چطور رفتار کردند، او سعی نکرد از خودش مراقبت کند، بلکه او به پدرش اعتماد کرد که این کار را انجام می‌دهد.

وقتی سعی می‌کنیم مطمئن شویم که با ما درست رفتار می‌شود و کسی از ما سوءاستفاده نمی‌کند، با این کار چقدر استرس و ناامیدی در زندگی مان به وجود می‌آوریم. باور دارم که خیلی بیش‌تر از حدی است که تصورش می‌کردیم. همچنان که به انتهای این کتاب نزدیک می‌شویم، می‌خواهم از شما بپرسم که آیا در جایی از زندگی‌تان هستید که می‌خواهید خودتان و تمام نگرانی‌هایتان را به عیسی بسپارید. آیا می‌خواهید خودتان را کاملاً به او بسپارید و در هرچه از شما می‌خواهد او را اطاعت کنید و به او اعتماد کنید که از شما مراقبت می‌کند؟

۳. «من» چه میزان از ذهن‌تان را اشغال کرده است؟

ما نگران هستیم که چه کسی از ما مراقبت خواهد کرد و آیا به خوبی این کار را خواهد کرد یا نه. اگر بخواهیم به دیگران وابسته باشیم، آیا آنها با ما درست رفتار خواهند کرد؟ ما نگرانیم که دیگران در مورد ما چه فکر می‌کنند و آیا ما را دوست دارند یا نه. آیا آنها را خوشحال می‌کنیم؟ چه اتفاقی در دنیا می‌افتد و چطور روی ما اثر خواهد گذاشت؟ آیا شغل خود را از دست می‌دهیم؟ "چه اتفاقی برای من خواهد افتاد؟" بزرگ‌ترین ترس ما است، اما خبر خوب این است که ما می‌توانیم نگرانی امروز را رها کنیم و بدانیم که خدا از ما مراقبت خواهد کرد.

از خداوند بخواهید کمک کند خودتان را از ذهنتان دور کنید، چون هرچه کمتر در مورد خودتان فکر کنید، بیشتر شاد خواهید بود. زمانی که به خدا اعتماد می‌کنید که از شما مراقبت می‌کند، مطمئن باشید با کمک به دیگران، بذریکو می‌کارید. هربار به شخص دیگری که در نیاز هست کمک می‌کنید، شما دانه‌ای برای برداشت کمک خدا به زندگی خودتان می‌کارید.

من چند سال پیش به نقطه‌ای از زندگی‌ام رسیدم که نبود شادی در زندگی‌ام دیگر غیرقابل تحمل شده بود، از خدا می‌خواستم که فقط آنچه می‌خواهد را به من نشان دهد تا من دوباره شادی خودم را بازبیاوم. داستان طولانی است، اما خلاصه‌اش این است که او نشان داد که من شاد نبودم، چون فردی خودخواه بودم. بیشتر وقتها ذهنم مشغول خودم بود و آنقدر برای مراقبت از خودم تلاش می‌کردم که مانع می‌شدم که خدا این کار را انجام دهد. خدا می‌خواهد از ما مراقبت کند، اما ما باید خودمان را به او بسپاریم.

همه را به خدا بسپارید

وقتی خودمان را به کسی یا چیزی می‌سپاریم، یعنی خودمان را کامل تسلیم می‌کنیم. ممکن است ما به یک شخص یا یک شغل متعهد شده باشیم. ما به خانواده و دوستان متعهد هستیم. من خود را به تعلیم دادن کلام خدا وقف کرده‌ام. اما بالاتر از همه، باید خود را تمام و کمال به خدا وقف کنیم، و بخواهیم که اراده‌ی او در زندگی ما انجام شود. وقف کامل تاریخ انقضا ندارد. اجازه دهید پیشنهاد کنم این دعا را هر روز دعا کنید:

"خدایا، خودم را دوباره به دستان تو می‌سپارم. به تو اعتماد می‌کنم که در هر چیزی و هر راهی از من مراقبت می‌کنی. مرا راهنمایی کن و فیض عطا کن تا همیشه تو را دنبال کنم. اگر آسیب ببینم، به تو اعتماد می‌کنم که مرا آرامی می‌دهی. اگر بیمار بشوم، به تو اعتماد می‌کنم که مرا شفا می‌دهی. اگر من نیازی دارم، به تو اعتماد می‌کنم که آن را برطرف می‌کنی. اگر نمی‌دانم چه کار کنم، به تو اعتماد می‌کنم که به من نشان می‌دهی. من متعلق به تو هستم و تو مال من هستی و من به تو اعتماد می‌کنم! در نام عیسی، آمین!"

چطور می‌توانیم تمام دغدغه‌های خود را به او بسپاریم، تا وقتی که خود را به او نسپردیم؟ احتمالاً شما توسط پذیرفتن عیسی به‌عنوان نجات دهنده‌تان مسیحی شده‌اید، اما آیا کاملاً خودتان را به مراقبت و نگهداری او سپرده‌اید؟ من ایمان دارم این ضروری‌ترین نیاز ما است!

بهترین زندگی شما می‌تواند همین الان شروع شود اگر تصمیم بگیرید تمام نگرانی خود را به عیسی بسپارید و اجازه دهید او از شما مراقبت کند!

همه‌ی نگرانی‌های خود را به او بسپارید، زیرا او به فکر شما هست.

اول پطرس ۵: ۷

من از نوشتن این کتاب لذت برده‌ام و دعا می‌کنم شما نه تنها از خواندن آن لذت برده باشید، بلکه این کتابی باشد که گاهی به آن برگردید و تعهدتان را به اعتماد کردن به خداوند در همه‌ی شرایط و در همه‌ی لحظات، تجدید کنید!

آیا رابطه‌ای واقعی با عیسی دارید؟

خدا شما را دوست دارد! خدا شما را خلق کرد تا خاص، یکتا و منحصر به فرد باشید، و او هدف و نقشه‌ی خاصی برای زندگی شما دارد. و توسط یک رابطه‌ی شخصی با آفریننده‌تان - خدا - شما می‌توانید راهی را برای زندگی کشف کنید که جان شما را سرشار از حس رضایت‌خاطر کند.

مهم نیست شما که هستید، چه کار کرده‌اید، یا الان در کجای زندگی خود هستید، محبت و فیض خدا از گناه شما - اشتباهات شما - بزرگ‌تر است. عیسی با خواست خود، جانش را داد تا شما بتوانید بخشش را از دستان خداوند بگیرید و در او زندگی جدیدی داشته باشید. او منتظر شما است تا او را دعوت کنید که نجات‌دهنده و خداوند شما باشد.

اگر آماده هستید تا زندگی خود را به عیسی بسپارید و او را پیروی کنید، تمام کاری که باید بکنید این است که از او بخواهید گناه شما را ببخشد و شروعی تازه در زندگی به شما عطا کند. با این دعا شروع کنید:

خداوند عیسی، سپاسگزارم که جانم را برای من دادی و گناهان مرا بخشیدی و حال من می‌توانم یک ارتباط شخصی با تو داشته باشم. من عمیقاً برای اشتباهاتی که کرده‌ام متأسفم، و می‌دانم برای درست زندگی کردن به کمک تو نیاز دارم.

کلام تو در رومیان ۹:۱۰ می‌گوید: "اگر به زبان خود اعتراف کنی عیسی خداوند است" و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را برخیزانید، نجات خواهی یافت." من ایمان دارم تو پسر خدا هستی و تو را به‌عنوان نجات‌دهنده و خداوندم اعتراف می‌کنم. مرا همین‌طور که هستم بپذیر، و در قلب من کار کن، مرا شخصی بساز که می‌خواهی باشم. ای عیسی، من می‌خواهم برای تو زندگی کنم و بسیار سپاس‌گزارم که امروز تو به من شروعی تازه در زندگی جدیدم با تو، می‌بخشی.

عیسی، دوستت دارم!

دانستن این که خدا ما را بسیار دوست دارد شگفت‌انگیز است! او می‌خواهد یک رابطه‌ی عمیق و صمیمانه با ما داشته باشد، که هر روز به‌وسیله‌ی دعا و مطالعه‌ی کلام این رابطه‌ی رشد یافته و عمیق‌تر شود. و ما می‌خواهیم در زندگی جدیدتان در مسیح شما را تشویق کنیم. لطفاً به وبسایت joycemeyer.org/salvation سر بزنید تا کتاب «شیوه جدید زندگی»* را درخواست کنید. ما همچنین منابع آنلاین رایگان دیگری نیز برای کمک به رشد شما در اختیار داریم. برای این شروع تازه در زندگی در مسیح به شما تبریک می‌گوییم! امیدواریم بزودی از شما بشنویم.

درباره‌ی نویسنده

جويس ماير يکي از معروف‌ترين معلمان کاربردي کتاب مقدس در سراسر دنيا است. برنامه‌هاي تلويزيوني روزانه‌ي او به نام «زندگي شاد روزانه» از طريق صدها کانال تلويزيوني و شبکه‌هاي راديويي در سراسر جهان در حال پخش مي‌باشند.

جويس بيش از ۱۰۰ عنوان کتاب الهام‌بخش نگاشته است. از جمله کتاب‌هاي پرفروش او عبارت‌اند از:

تاجي به عوض خاکستر، آرامش، انجامش بده حتي با ترس، هرگز رها مکن، مهم‌ترين تصميم زندگي، غلبه بر خوف، به آنها بگويد دوستشان دارم، اگر به خاطر فيض نبود، ميدان نبرد ذهن.

جويس در طول سال دائماً در حال سفر و برگزاري کنفرانس‌هاي مختلف و سخنراني براي هزاران مخاطب در سراسر دنيا مي‌باشد.

جويس ماير يکي از معروف‌ترين معلمان کاربردي کتاب مقدس در سراسر دنيا است. برنامه‌هاي تلويزيوني روزانه‌ي او به نام «زندگي شاد روزانه» از طريق صدها کانال تلويزيوني و شبکه‌هاي راديويي در سراسر جهان در حال پخش مي‌باشد.

جويس بيش از ۱۰۰ عنوان کتاب الهام‌بخش نگاشته است. از جمله کتاب‌هاي پرفروش او عبارت‌اند از:

تاجي به عوض خاکستر، آرامش، انجامش بده حتي با ترس، هرگز رها مکن، مهم‌ترين تصميم زندگي، غلبه بر خوف، به آنها بگويد دوستشان دارم، اگر به خاطر فيض نبود، ميدان نبرد ذهن.

جويس در طول سال دائما در حال سفر و برگزاري کنفرانس‌هاي مختلف و سخنراني براي هزاران مخاطب در سراسر دنيا مي‌باشد.

وقتی در هرکاری که می‌خواهیم انجام دهیم به میزان کافی اعتماد به خدا را نیز در آن دخیل سازیم، این ما را قادر می‌کند که بدون نگرانی، تشویش، ترس، جر و بحث و فشارهای ناتوان کننده زندگی کنیم.

از آنجایی که ما انسان‌ها تمایل داریم که متکی به خود و مستقل باشیم، خیلی طول می‌کشد تا یاد بگیریم چطور به خدا اعتماد کنیم. بخشی از ریشه‌ی مشکل، تجربه‌های ناخوشایند ما در گذشته است که اغلب القاگر این پیام هستند که مردم همیشه نمی‌توانند قابل اعتماد باشند. اما راه‌های خدا خیلی بالاتر از این مردم است، و کلام او به ما تعلیم می‌دهد که شخصیت او طوری است که نمی‌تواند دروغ بگوید یا فریب دهد.

به وسیله‌ی این کتاب، امیدوارم موفق به منتقل نمودن این حقایق به شما شوم تا بتوانید بدون حد و مرز به او اعتماد کرده و ایمانی فراتر از منطق بشری داشته باشید. اعتماد کامل به خدا هدف ما خواهد بود، نه تنها به این دلیل که ما با این کار در حقیقت خدا را احترام نموده‌ایم، بلکه نتایج آن بسیار شگفت‌انگیز است.

- جویس مایر، مقدمه